

گویش کلهری

تالیف
حمید خانیان


گویش کلهری
حمید خانیا

گویش کلهری یکی از گویش‌های زبان کُردی است ، که گویشوران آن در ایران به صورت متمرکزدر دو استان کرمانشاه و ایلام ساکنند و عده‌ای نیزبه طور پراکنده در سایر شهرهای ایران و عراق زندگی می کنند.
در این پژوهش تمرکز ما بر روی کلهرهایی است که به این گویش تکلّم می کنند ؛در این بین در استان کرمانشاه مردم شهرهای گیلان‌غرب با تمامی توابع آن صددرصد ،سومار و توابع آن نیز صددرصد وجمعیتی از مردم شهر کرمانشاه ، ماهیدشت، اسلام آباد، سرپل ذهاب و قصرشیرین نیز به گویش کلهری تکلم می کنند و در استان ایلام شهر ایوان با تمامی توابع و حومه آن صددرصد به این گویش تکلم می کنند، همچنین در دهستان «زنگوان» کلهرهای مامنه به گویش کلهری تکلم می کنند.
باتوجه به این که تاکنون در خصوص مردم کلهر و گویش آن ها تحقیق خاص و جامعی انجام نگرفته و در مجامع علمی خصوصاً زبان‌شناسی ناشناخته مانده اند ، نگارنده که یکی از گویشوران کلهری است، خلاء موجود را احساس کرده و به این پژوهش اقدام نموده که به روش توصیفی و با استفاده از شگرد های(تکنیک های) مشاهده مشارکتی و مصاحبه و همچنین مدارک و اسناد موجود(بسیار ناچیز) اطلاعات لازم را جمع آوری و براساس فراوانی داده ها تجزیه وتحلیل گردیدوحاصل کارکتاب حاضر است که مشتمل بر اتیمولوژی واژه کلهر ، پیشینۀ تاریخی،طوایف وتیرها، جمعیّت، مسکن،باورها ،آداب و رسوم،آواشناسی،صرف ، نحو و تعدادی از لغات و اصطلاحات اصیل کلهری می باشد .


ISBN:978-964-223-530-8


بسم الله الرحمن الرحیم

گویش کلهری

تألیف :

دکتر حمید خانیان

عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی

واحد ایلام

۱۳۸۹

خانیان، حمید
گویش کلهری / تألیف حمید خانیان ایلام: دانشگاه آزاد اسلامی واحد ایلام، ۱۳۸۸.
ص۲۰۷.
شابک: ۹۷۸ ۹۶۴ ۲۲۳ ۵۳۰ ۸
قیمت: ۴۰۰۰۰ ریال
فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا
واژه نامه.
کتابنامه: ص.
۱. گویش کلهری ایران ایلام

نام کتاب: گویش کلهری
تالیف : دکتر حمید خانیان
صفحه آرایی : محمد کرم پور
لیتوگرافی ،چاپ و صحافی : سازمان چاپ و انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی
چاپ اول:بهار ۱۳۸۹
شابک: ۹۷۸-۹٦٤-۲۲۳-۰۵۳۰-۸
شمارگان: ۲۰۰۰ جلد
ناشر: انتشارت دانشگاه آزاد اسلامی واحد ایلام
(ایلام، انتهای بلوار دانشجو، ص.پ: ٤٤۷ کد پستی:۳۳۱٤٥-۶۹۳۱۱، تلفن: ۸- ۲۲۲۷۵۲٦ و تلفکس: ۲۲۲۷۵۳۱) دانشگاه آزاد اسلامی واحد ایلام
قیمت: ٤۰۰۰۰ ریال

?êgar la xwanə karaməd wa dasə xali žəyam
?êgar ?âxər ham dasə xâli wa həzurəd cəyam

Ya niya kə bê dasłâtəm yâ faqiru nadârm
Yâ kə məniŠ nyacüwanəm tuŠəgə rêyêg wał xwamâ bârəm

Zânəm kə gawry jənâbəd ji sawqâtə safar niya
TuŠəg řê wa mâłə karimәg bərdən xwaŠ manzar niya

marhum yahyâ xâniyân

فهرست مطالب

پیشگفتار

آن گاه که فرصتی پیش می آید و به هر سببی از آن بهره نبریم و سپری شود ، آیا وقتی که به خود می آییم تا سف نمی خوریم ؟ آیا نمی دانیم که آیندگان در باره ی ما چه قضاوتی می کنند . پس استفاده از فرصت برای حفظ گنجینه های ارزشمند کشورمان که گویش ها یکی از آن ها هستند نه تنها خدمت به خویش وجامعه ی کنونی ایران است ، بلکه آیندگان هم به ما و گذشته ی خویش و آن چه به آن ها سپرده می شود افتخار خواهند کرد ، آن گونه که ما امروزه به مقاطعی از گذشته ایران می بالیم و از ادواری می نالیم .

برای نگارنده نیز فرصتی پیش آمد تا در این راستا اندکی در خصوص « گویش کلهری » و گویشوران آن بکاوم و حاصل آن ، اثر حاضر است که به کوشندگان این راه و خوانندگان عزیز تقدیم می شود.

حمید خانیان

بهمن هزارو سیصدو هشتادو هفت

مقدمه

گویش کلهری یکی از گویش‌های زبان کُردی است که مانند سایر گویش‌های ایران تحت نفوذ فارسی‌نو بوده، چون فارسی‌نو یگانه زبان رسمی ایران از آغاز دورهٔ اسلامی تاکنون بوده و در همهٔ گویش‌های ایرانی نفوذ داشته است، این نفوذ و تأثیر به علل مختلف در بعضی از گویش‌ها بیشتر و در بعضی کم‌تر بوده و گاهی کُهن و زمانی تازه است.

اگر به بررسی تأثیر زبان فارسی بر گویش کلهری بپردازیم هر چه به زمان کنونی نزدیک تر شویم پی می‌بریم که این تأثیر بیشتر شده است ؛ مثلاً ، در حدود دو دهه پیش، اکثر گویشوران آن به «کف دست»،«قه‌پال«qapâł » می‌گفتند ولی امروز اکثراً « کف دس= kafədas » می‌گویند و ... حتی گویش‌ور نوجوان امروزی این گویش شاید معنی «قه پال» را هم نداند. از طرفی در دهه‌های اخیر روند زوال گویش‌های محلی در ایران ، شتاب بیشتری گرفته است که با زوال و مرگ هر گویش گنجینه‌ای از فرهنگ ایرانی نابود می‌شود، بنابراین لازم است که گویش‌ها قبل از نابودی ثبت و ضبط شوند.

گویشوران کلهری در ایران در دو استان کرمانشاه و ایلام زندگی می‌کنند و عده‌ای نیز در سایر شهرهای ایران و عراق پراکنده هستند.

اما در این تحقیق تمرکز ما بر روی مردم مناطقی است که دقیقاً به این نام (کلهر) خوانده می‌شوند و گویش آن‌ها نیز به کلهری معروف است و به این گویش نیز تکلّم می‌کنند.در این بین

در استان کرمانشاه مردم شهرهای گیلان‌غرب با تمامی توابع آن صددرصد ،سومار و توابع آن نیز صددرصد وجمعیتی از مردم شهر کرمانشاه ، ماهیدشت، اسلام آباد، سرپل ذهاب و قصرشیرین به گویش کلهری تکلم می کنند و در استان ایلام شهر ایوان با تمامی توابع و حومه آن صددرصد به این گویش تکلم می‌کنند، همچنین در دهستان «زنگوان»کلهرهای مامنه به گویش کلهری تکلم می‌کنند.

اکثر مردم کلهرمسلمان و داری مذهب تشیع(شیعه دوازده امامی) هستند البته در اسلام آباد غرب طایفه منشی پیرو مذهب اهل حق (علی‌اللهی) هستند و آن عده که در سقز ساکن هستند پیرو مذهب اهل تسنن می‌باشند و همین‌طور سایر کلهرهایی که در مناطق مختلف ایران و خارج از ایران (خصوصاً عراق) اقامت گزیده‌اند به این بستگی دارد که در اصل از کدام یک از مناطق ایران کوچ کرده‌اند که طبق اطلاعات بدست آمده آنان هم اکثراً شیعه دوازده امامی هستند.

باتوجه به این که تاکنون در خصوص مردم کلهر و گویش آن ها تحقیق خاص و جامعی انجام نگرفته و در مجامع علمی خصوصاً زبان‌شناسی ناشناخته مانده است ، نگارنده که یکی از گویشوران کلهری است، خلاء موجود را احساس کردم و در این راستا به این پژوهش اقدام کردم که به روش توصیفی واسنادی و با استفاده از شگرد های (تکنیک های) مشاهده مشارکتی و مصاحبه و همچنین مدارک و اسناد موجود اطلاعات لازم را جمع آوری و براساس فراوانی داده ها تجزیه وتحلیل گردیدو حاصل کار کتاب حاضر است که مشتمل بر پیشینهٔ تاریخی ، طوایف وتیرها، جمعیّت، مسکن ، باورها ، آداب و رسوم، آواشناسی ، صرف ، نحو و تعدادی لغات و اصطلاحات اصیل کلهری می باشد و به فرهنگ دوستان عزیز تقدیم می شود .

فصل اول

کلیّات

واژه ی کلهر(Kalhor)

به صراحت می توان گفت که تلفظ این واژه به این صورت فارسی است، زیرا گویش کلهری فاقد واکه ی /o/ است و گویشوران کلهری هم در محاوره لفظ kałəř را بکار می‌برند، پس kalhor واژه‌ای فارسی است که فارس زبان‌ها به کار برده‌اند و مکتوب شده و امروزه نیز متداول گردیده است؛ شاید فارس زبان‌ها در تلفظ این واژه به علت آن که «Ł» و «ř» در زبان فارسی وجود ندارد و این دو صدا مخصوص گویش کلهری است، برای سهولت در تلفظ و نوشتن و یا به دلایل دیگر، به صورت kalhor ثبت و ضبط کرده‌اند.

لفظ دیگری که مردم کرد زبان منطقه («اهل حق» و «گوران») برای مردم این ایل بـه کـار می‌برند kał wəř است که در گویش آن‌ها قسمت اول آن (kał) به معنی بز کـوهی نـر اسـت و قسمت دوم آن (wəř) دارای دو معنی است که یکی به معنی بُرنده و کُشنده و دیگر به معنی گیج و مست است اگر هر کدام از این دو معنی را برای آن تصور کنـیم صحیح بـه نظر مـی‌رسـد و بـا قسمت اول آن تناسب دارد اما معنی اول با توجه به قراین مقبول‌تر است ، چون مـردم ایـن ایـل در رشته کوه‌های زاگرس زندگی کرده اند و شکار کردن و کُشتن آهو و بز کوهی برای آن‌ها زمـانی جزو افتخارات بوده است، طوری که در تیراندازی شهره ی خاص و عام بوده‌اند؛ همچنین نام یکی از روستاهای این ایل هم اکنون (kałkwəŠ) است یعنی کُشندهٔ کل. و اگـر معنـی دوم را تـصور کنیم باز هم با توجه به این که مردم این ایل در قدیم و اکنون نیز در بین سایر ایل‌ها سرآمد بوده‌اند و بزرگترین ایل غرب کشور هم بوده طـوری کـه در برهـه‌هـایی از زمـان رهبـری سـایر ایـلات را داشته‌اند، لذا مست و مغرور و بی‌باک و جسور بوده‌اندکه شاید به همین سبب مردم کُرد زبـان هـم جوار (اهل حق و گوران) این لفظ را بر آن‌ها اطلاق کرده‌اند.

بعضی از مردم منطقه لفظ kałhəř را به کار می‌برند کـه تحـت تـأثیر زبـان فارسـی و از آن جاکه گویش کلهری فاقد واکه /o/ است و به جای آن از صدای/ə/ استفاده می شـود ،بـا انـدکی تغییر hor← تبدیل به həř گردیده است؛ البته در گویش کلهری از ایـن گونـه تبـدیل‌هـا زیـاد وجود دارد؛ مثلاً، حُر (اسم خاص) را حِر (həř) تلفظ می کنند.

همچنین در ایـن گـویش həř یکـی از اصـوات اسـت کـه بـرای رانـدن و جمـع کـردن گوسفندان بکار می رود و در ترکیب با بعضی کلمات نیز به کار رفته از آن جملـه məlhəř (بـه

معنی زورگو، گردن کلفت، بی‌باک). همان طوری که ذکر شد گویشوران کلهری ، لفظ kałəř را بکار می‌برند ، لذا احتمال دیگر این است که این واژه در اصل kałgəř (گیرنده کل، قاتل کل، کشنده کل) بوده که طبق تحولات آوایی زبان های ایرانی (-ř / r <(hr >(g) تغییر یافته است.

بر اساس آن چه که بیان شد واژه‌ای است مرکب که قسمت اول آن (kał) هم در زبان فارسی و هم در گویش کلهری به معنی بز کوهی نر است و در این مورد اختلاف نظر وجود ندارد و در همه مواردی که ذکر شده دارای معنی یکسان و تلفظ آن نیز ka ł است. اما قسمت دوم آن باعث اختلاف نظر شده و دارای چهار تلفظ است[1] البته اگر توسعاً به معنی آن‌ها (کشنده، مست و مغرور، بی‌باک) بنگریم می توان نتیجه گرفت که هم‌معنی هستند و در کل می‌توان همان لفظ kałəř را به عنوان تلفظ سوهان خورده و اصلی آن پذیرفت و آن را به «جنس نر (مجازاً مرد) شجاع، مرد آزاد، مرد نیرومند، مرد شکارچی و مرد جنگ جو» معنی کرد.

اصل و تبار کلهرها

طبق افسانه‌ای، کلهرها نسبت خود را به گودرز پسر گشواد که در روزگار پادشاهان کیانی والی شهر بابل بوده ، می‌رسانند که پس از وی پسرش «رهام» به حکومت بابل رسید، رهام به فرمان بهمن پسر اسفندیار کیانی به شام، بیت‌المقدس و مصر لشکر کشید، خرابی و قتل بسیار کرد و چندان از قوم بنی اسرائیل را کشت که از خون آنان آسیاب به گردش در آمد. مورخان رهام را همان نبوکدنصر یا بخت‌النصر (۵۶۲ ۶۰۴ ق.م) تعبیر کرده‌اند. از آن زمان حکومت قسمتی از غرب ایران در دست اولاد آنان یعنی بزرگان کلهر بوده است (افشار سیستانی، ۱۳۷۲ ص ۱۱۹۱). همچنین آورده‌اند که فرهاد کوه کن از این طایف است و نسبت آنان از قراری که عده‌ای می گویند به کلاهور (kalâhur) که نام پهلوانی است معاصر کیکاووس منتهی می‌شود(صفی‌زاده، ۱۳۸۰ص ۱۳۰)

---

[1] hoř ، əř ، wəř و həř

. فردوسی می گوید:

سواری که نامش کلاهور بود/ که مازندران زو پر از شور بود

بسان پلنگ ژیان بدخوی/ نکردی جز از جنگ هیچ آرزوی(شاهنامه۱۳ ص۳۶۲)

برخی از محققان معتقدند که کلهر و باجلان دو تیره ی غالب گوران هستند که در محدوده ی کنونی بر قسمت‌هایی از عشیره ی بزرگ گوران تسلط یافته‌اند و به تدریج به سبب تجزیه ی ایلات مزبور، گستره ی سلطه آنان به نام‌های کلهر و باجلان خوانده شده است و شعبه سوم که باقیمانده ی گوران بزرگ بوده است با همان نام (گوران) شناخته می‌شده است. مرکز اصلی گوران و کلهر که در واقع دژ دفاعی و پایگاه نظامی آنان شمرده شده؛ قلعه ی پلنگان بوده است که در دامنه شرقی کوه شاهو در شرق اورامان در محدوده ی ژاورود کنونی هنوز بقایای آن پابرجاست (محمدعلی سلطانی ۱۳۷۲ص۳۲۳).

ایل کلهر از نظر تاریخی

بنا بر آنچه که از منابع موجود به دست آمده اشارهٔ مستند و مکتوب به ایل کلهر به عصر صفویه و به زمان شاه طهماسب برمی گردد و تا قبل از این تاریخ در منابع و مستندات مکتوب، اسمی از این ایل به میان نیامده است.

از ابتدای دوره ی سلطنت شاه طهماسب اوّل (۹۸۴ ۹۳۰ ه.ق.=۱۵۷۶ ۱۵۲۴م) وقایع نامه‌ها بر حسب موقع از حاکم کُردهای کلهر سخن می گویند (رُهربُرن۲۵۳۷ص۱۰). البته این ایل از قدیم‌الأیام به صورت انبوه در غرب کشور ایران زندگی کرده و به عنوان یکی از بزرگترین و قدرتمندترین ایلات ایران مطرح بوده است.

ایل کلهر از روزگار باستان، در غرب کشور ایران و در دامنه سلسله کوه زاگرس می‌زیسته و دارای فرهنگ و تاریخی کهن می باشد و همیشه به عنوان یکی از بزرگترین ایلات قدرتمند در ایران زمین مطرح بوده است (افشار۱۳۸۱ص۱۱۹۱). مینورسکی معتقد است که ایل کلهر پیش از روی کار آمدن صفویه تا ابتدای حکومت شاه طهماسب اول (۹۸۴ ۹۳۰ ه.ق) دارای موقعیتی تقریباً مستقل یا خودمختار بوده است. بعدها با دربار ارتباط پیدا کرده و ۵۰۰ نفر «یا ساقی» را آماده خدمت در ارتش صفوی کرده است (جعفربیگی ۱۳۷۲ص۴۸). عشایر کلهر بین کرمانشاهان و مرز

ایران ساکن بودند، گویا در ابتدای امر،نفوذ ایران در آن‌ها اندک بوده است. ضمن وقایع سال ۹۵۰=۴ ۱۵۴۳م مآخذ چنین می گویند که گروهی برای تنبیه عشایر کلهر که همواره یاغی بوده‌اند،فرستاده شد (رُهربرن۲۵۳۷ص ۱۰).

بنابر آنچه که بیان شد می توان گفت که ایل کلهر قبل از آن که در منابع و مآخذ از آن‌ها یاد شود،در منطقه غرب کشور به صورت مستقل و بدون آن که تحت سلطه حکومتی باشند،زندگی کرده‌اند.

تیره‌های ایل کلهر

در این قسمت لازم است ابتدا ایل را تعریف کنیم، سپس واحدهای تشکیل دهنده ایل را مشخص کنیم و بعد از آن به ذکر تیره‌ها بپردازیم:

ایل واژه‌ای است ترکی مغولی که هم به جای اسم و هم به جای صفت به کار می‌رود و معنی آن صلح، انقیاد، قوم، طایفه، ملت، رعیت و مردم می‌باشد. این لغت از عهد مغول در تاریخ ایران مکرر به کار رفته و ایلی به معنی انقیاد و متابعت نیز استعمال شده است. به زبان سامی ایل به معنی خداست و ایل، ریشه سامی واژه الله (صورت اختصاری کلمه الاله) است که مفهوم خدا را می‌رساند همچنین واژه ایل در زبان اروپایی namade گفته می‌شود که از زبان یونانی گرفته شده و به معنی چرانیدن و کسانی که در جستجوی مرتع می باشند، آمده است. لغت عشیره که مترادف ایل می‌باشد واژه‌ای عربی و به معنی برادران و تبار و نزدیکان از جانب آبا (=پدران) می‌باشد و جمع آن عشایر و عشیرات است (افشار، ۱۳۶۶ص۱۱).

آنچه که بیان شد تعریف لغوی ایل بود اما در اصطلاح (آن گونه که مردم کلهر باور دارند) ایل یک واحد اجتماعی است که از مجموع تیره‌ها و طوایف تشکیل شده است.

این ایل از واحدهای کوچک تر به ترتیب زیر تشکیل یافته (از کوچک به بزرگ):

۱. Mâł : کوچک ترین واحد اجتماعی ایل می‌باشد که به دختر و پسر بعد از ازدواج و استقلال خانواده اطلاق می‌شود به عبارت دیگر به هر خانوار یک mâł گفته می شود .

۲. Xəł :به اجتماع چند mâł که معمولاً از لحاظ نسبی با هم برادر هستند، خل می گویند.

۳. Huz یا təxmâra[۲]: از چند Xəł تشکیل می‌شود که معمولاً یک جد مشترک دارند.

۴. Tâyəfa (طایفه): یک یا چند Huz که در یک محل زندگی کنند، که ممکن است در بین آن‌ها روابط نسبی یا سببی باشد یا نباشد،حتی در بین آن‌ها خانوارهایی از تیره‌های دیگر نیز باشد،Tâyəfa می گویند.

۵. Tira: از مجموع چند طایفه یک تیره تشکیل می‌شود.

بعضی از پژوهشگران در تحقیقات خود به تقسیم‌بندی تیره‌ها و طوایف این ایل پرداخته‌اند که تحقیق آن‌ها نه تنها جامع نبوده،بلکه بعضی از آن‌ها بین طایفه و تیره تفاوت قائل نشده‌اند و یا استناد آن‌ها تنها به تقسیم‌بندی‌ها قدیم‌الأیام[۳] بوده که مبنای خاصی نداشته (یعنی تعریف دقیقی از واحدهای تشکیل دهنده ایل به عمل نیامده و بیشتر ذوقی بوده) و یا اطلاعات آن‌ها ناقص بوده و به محدوده خاصی از ایل اطلاق گردیده است . در اینجا برای آگاهی کامل از تیره‌ها و طوایف سنتی ایل ابتدا بعضی از این تقسیمات را آورده،سپس چون تیره‌ها و طوایف به مقتضای زمان دستخوش تغییرات مختلفی شده‌اند وضعیت کنونی ایل کلهر را بر اساس محل سکونت و جمعیت‌شان به تفکیک بیان می شود ؛ یعنی ، بدون توجه به واحدهای تشکیل دهنده آن و صرفاً بر اساس سرشماری‌ها و وضعیت موجود مردم ایل.

در بین پژوهشگران آقای محمدعلی سلطانی یادداشت‌های رساله «کلبعلی خان» را با تصحیح و حواشی و اضافه کردن مواردی ارائه کرده است (سلطانی،۱۳۷۲،ص۴۸۴) که نسبت به سایر پژوهش‌ها جامع‌تر است لذا در اینجا عیناً قسمت‌های اصلی آن را نقل می‌کنیم:

تیره‌های ییلاقی از این قرار است:

---

[۲] معمولاً مردم ایل در محاوره از خل، هوز، تخماره (بنه مال) به جای یکدیگر استفاده می‌کنند و تفاوتی بین آن‌ها قائل نیستند حتی بعضی از پژوهشگران نیز در تقسیمات خود طایفه را بزرگتر از تیره به حساب آورده‌اند.

[۳] نخستین اثر موجود که دربارهٔ سابقه طایفه‌ها و تیره‌های کلهر نگارش یافته است؛ رساله خطی عشایر ایالت کرمانشاهان به قلم کلبعلی‌خان امیر آخور زنگنه می‌باشد که به خواستهٔ دولت مرکزی عصر ناصری و دستور ناصرالدین شاه و اشارهٔ حسام‌الملک قراگزلو حکمران کرمانشاهان به سال ۱۳۰۹ ه.ق تحریر یافته است (سلطانی، ۱۳۷۲ ص ۴۸۴).

۱ هارون آبادی ۲ کله‌جویی ۳ شیانی ۴ قوچمی ۵ ماهیدشتی
۶ منصوری ۷ شاهین و شوانی ۸ زویری

۱. هارون آبادی: دهکده‌ای است از قرار مشهور و معروف بین‌الناس، میرهارون که یکی از امراء و سلاطین صفویه بوده، بنا نهاده است. آبادی‌ای است مشتمل بر دویست و پنجاه خانوار و سی نفر سرباز دارد. [۱۳۰۹ه.ق] و در خط راه عراق واقع شده، منزل دوم کرمانشاهانست که به بغداد و عتبات می‌رود. چهارده دهکده موقوفه از مرحوم شیخعلی خان زنگنه در اطراف هارون آباد متصل به آن است.

۲. کله‌جویی: دو دهکده است؛ علیا و سفلی. سیصد و هشتاد خانوار.

۳. شیانی: مرکب است از نُه دهکده، قریب چهارصد خانوار هستند.

۴. قوچمی: مرکب است از چهار دهکده؛ ۱ دهکدهٔ حمیل ۲ کانی کچکین ۳ دهکده حاتم‌خان ۴ دهکدهٔ محمد رشیدبیگ، صد خانوار می‌شوند.

۵. ماهیدشتی: مرکب است از هفت دهکده؛ ۱ بوربور ۲ چهارزبر ۳ لالبان (لعل آباد) ۴ چقا نرگس ۵ چقاکبود ۶ چقا نقدعلی ۷ کاشنبه، دویست و پنجاه خانوارند.

۶. منصوری: اصل این طایفه از ایوان است که در سال ۱۱۷۹ ق آمده‌اند. قریب دو هزار و پانصد الی سه هزار نفر می‌شوند.

۷. شاهین و شوان: از اصل یک دهکه است. اکنون [۱۳۰۹ه .ق] سه دهکده می‌باشد از این قرار: ۱ شاهین ۲ شوان ۳ کمره

۸. زویری: مرکب است از پنج دهکده؛ ۱ باقرآبادی ۲ تنگ شوان ۳ دلو ۴ جولک ۵ قلندرلکی (همان، صص۴۸۹ ۴۸۶)

طوایف گرمسیری نیز از این قرار است:

۱ سیاسیا ۲ خالدی ۳ کله‌پا ۴ کرگا ۵ بداق‌بیگی ۶ قلعه شاهین ۷ گیلانی ۸ چوپانکاره ۹ گلینی ۱۰ منیشی ۱۱ گرگه ۱۲ شهرک ۱۳ ورمزیار

۱. طایفه سیاسیا: مرکب است از چند تیره[۴] از این قرار:

۱ کلاهدار (کلاهدراز) ۲ اربا خورآبی ۳ اربا خور دیمی ۴ بیگزاده ۵ چقا کبود (چقایی) ۶ بیانی ۷ ملاها؛ ششصد خانوار می‌باشند قریب هزار و سیصد نفر می‌شوند.

۲. طایفهٔ خالدی: مرکب است از چند تیره به قرار زیر:

۱ جماعت شیرگه (شیرزادی) ۲ علیرضاوندی ۳ جماعت وارگه ۴ روتوند (اردشیری) ۵ جماعت ماله ۶ جماعت صیدمحمد ۷ جماعت عبدالمحمد؛ هزار و دویست خانوارند همچنین تیره‌های پیرگه (کیانی)، قوچی یا قوچه‌ای (رضایی)، رجب، باسکله، زرگوش (نوری، نوذری)، غلامعلی، صالگه (صالح) سلمان و قلعه‌رمِن از تیره‌های معتبر طایفهٔ خالدی بشمار می‌روند.

۳. طایفهٔ کله‌پا: قریب دویست خانوار هستند جمعیت آن‌ها قریب چهارصد و پنجاه الی پانصد نفر است.

۴. طایفه کرگا: قریب صد و پنجاه خانوارند، قریب سیصد نفر جمعیت دارند.

۵.طایفه بداق بیگی: قریب صد و پنجاه نفر جمعیت دارند و صد خانوار هستند. اصلاً از طایفه بداق از جاف مرادی رعیت عثمانی هستند و در سال ۱۱۸۴ ق از میان جاف به طور قهر آمده و نزد خوانین کلهر سکنی گرفته‌اند.

۶. طایفه قلعه شاهین: در سال ۱۲۱۹ ق مال پاشاهای باجلان بودند خوانین کلهر آن‌جا را ابتیاع می‌نمایند. سکنه سابق را که از خلق باجلان و غیره بودند بیرون کرده، رعیت کلهر در آنجا سکنی می‌نمایند. قریب دویست و پنجاه خانوارند و چهارصد نفر می‌شوند.

۷. طایفه گیلانی: بالغ بر چهارصد خانوار جمعیت دارند.

۸ طایفه چوپانکاره: چوپانکاره از شعب، کاظم‌خانی محسوب می‌شوند و با داراب‌بیگی و برف‌آبادی و قلندرلکی شعبات یک طایفه هستند.

۹. طایفه منشی: این طایفه ساکنند در «کفرآور» یکصد و بیست خانوار هستند. این طایفه کلاً پیرو مذهب اهل حق هستند و در کل‌کش(kałkwəŠ) هم سکونت دارند.

---

[۴] مؤلف تیره را بزرگتر از طایفه دانسته است و آقای محمدعلی سلطانی نیز از ایشان پیروی کرده است.

۱۰. طایفه گرگه: اینها به پنج شش شعبه تقسیم شده‌اند: قسمتی دهکده‌نشین در کمره و شاهین می‌باشند، معروف به گرگهٔ کمرزر و سی خانوارند. قسمتی گرگهٔ آقارضا معروفند. قریب شصت خانوار، قسمتی دیگر به علی‌پناهی معروف است. آن‌ها قریب بیست خانوارند. قسمت دیگر در قلعه شاهین ساکن هستند سی چهل خانوارند.

۱۱. طایفهٔ شهرک: طایفه بزرگی در کلهر بوده و هست، کریم‌خان وکیل زند پانصد خانوار از آن‌ها را به شیراز برده بعد از مرگ کریم‌خان بعضی در فارس مانده و بعضی به کرمانشاه مراجعت کرده، این طایفه شش تیره‌اند ۱ کسان‌وندی ۲ شیخ ویس‌وندی ۳ صیدوندی ۴ گهواره ۵ جماعت شیرگه ۶ شهرک خداکرم، که بعداً تیره شیرگه به طایفه خالدی پیوسته است.

۱۲. طایفهٔ ورمزیار: طایفه‌ایست که اصل آنها از قدیم‌الأیام از خاک عثمانی آمده‌اند و طایفه ورمزیار فعلاً (۱۳۰۹ ه.ق) در خاک عثمانی قریب سه چهار هزار خانوارند .

۱۳. طایفهٔ ورمزیار کلهر و ورمزیار فارس و ورمزیار افشار اسدآبادی و ورمزیار دهات و سایر جاها تماماً با هم منسوب و از یک مکان آمده‌اند و به تدریج هر یک به جایی و ملکی افتاده‌اند این مسئله در سیصد سال قبل (۱۰۰۹ ه. ق.) واقع شده که از عثمانی حرکت کرده‌اند و قریب سیصد خانوار می‌شوند که شامل چند تیره می‌شوند:

۱۴. تیره‌های ورمزیار: ۱ جماعت خمان ۲ ویس‌آوندی ۳ خان‌ویسوندی ۴ کاکالوزومی

تیره‌های منفرد کلهر[۵]

در قرن اخیر به سبب کثرت جمعیت طوایف و صعوبت در امر کوچ و مکان، بعضی از تیره‌ها به جهت داشتن شرایط تشکیل تیره و تأمین امنیت کوچ از تیره‌های اصلی منشعب شده و یا خود تیرهٔ اصلی بوده و شعباتی از آنها جدا شده‌اند و یا تخته‌قاپو هستند و گروه سوم آنکه تیره‌هایی چون زنگنه و خزل و چگینی و ... از ایل خود به جهات مختلف کوچیده و در سرزمین کلهر سکونت کرده‌اند و تحت حمایت ایل قرار گرفته‌اند که در زیر به ذکر اسامی آن‌ها می‌پردازیم:

۱ برگه (بیگرضایی) ۲ چگینی ۳ خزل ۴ زنگنه ۵ چله‌ای ۶ علی‌آبادی ۷ چیکانی ۸ رشیدپور ۹ عسگری ۱۰ کله‌جوب ۱۱ چقا زردی ۱۲ کوله سه ونـد ۱۳ دارابی ۱۴

---

[۵] دقیقاً به نقل از کتاب جغرافیایی تاریخی و ... محمدعلی سلطانی صص۵۱۱ ۵۰۹ می‌باشند.

سگان ۱۵ خلگه ۱۶ رضی ۱۷ یامچر ۱۸ جلوگیر ۱۹ سیاه‌خوری ۲۰ کرمه ۲۱ وارگهٔ سرچله ۲۲ جوزه ۲۳ بورک ۲۴ مومش (مومه) ۲۵ بدره‌یی ۲۶ لرینی و دستک ۲۷ ونای

دکتر مسعود کیهان مؤلف جغرافیای مفصل ایران در سال ۱۳۱۱ شمسی تیره‌های ایل کلهر را به قرار زیر ذکر نموده است:

۱ خالدی ۲ شیانی ۳ سیاسیا ۴ کاظم‌خانی ۵ تلش ۶ خمان ۷ کرگا ۸ کله‌پا ۹ قوچمی ۱۰ هارون‌آبادی ۱۱ منصوری ۱۲ شاهینی ۱۳ موش‌گیر ۱۴ کمر (افشارسیستانی، ۱۳۶۶صص۲۸۹ ۲۸۸).

سایر پژوهش‌گران[۶] آنچه که ذکر کرده‌اند ترکیبی از تقسیم‌بندی دکتر کیهان و محمدعلی سلطانی (برگرفته از رساله کلبعلی‌خان زنگنه) می باشد و چیز تازه‌ای بیان نکرده‌اند.

تقسیم‌بندی های مذکور همانطور که قبلاً بیان شد سنتی و ذوقی بوده حتی تقسیم‌بندی سازمان امور عشایری در سال ۱۳۶۶ ه.ش فقط عشایر کوچ‌رو ایل را ذکر کرده است.

نکته قابل توجه در کار همهٔ محققین این است که از ذکر پنج تیره بزرگ این ایل که در محدود شهر ایوان غرب و سومار غرب و شیروان (از توابع استان ایلام) بوده‌اند خودداری نموده‌اند در حالی که تیره‌ها و طوایف منشعب از بعضی از آن‌ها را به صورت تیره‌ای مستقل ذکر کرده‌اند (مثلاً تیره منصوری که منشعب از ایوان است) که در اینجا به ذکر آن پنج تیره نیز می‌پردازیم تا تقسیم‌بندی سنتی ایل کامل شود.

۱. Palüxwar: این تیره در منطقه سومار است که شامل طوایف târiwan و Šətəřân و məlâjâfər می‌شود.

۲. Qaytüli: در منطقه سومار است که شامل طوایف«ممریک»و «ممر۲» و « ممر۳» می‌شود همچنین در منطقه «شیان» از توابع اسلام‌آباد نیز سکونت دارند. البته اکثر اهالی ممر سه در قدیم‌الأیام از منطقه bawli از توابع ایلام به منطقه سومار آمده‌اند.

[۶] علاوه بر محققینی که در متن به تقسیمات آن‌ها اشاره گردید، بعضی از کسانی که در این زمینه پژوهش نموده‌اند و یا به تقسیمات ایل پرداخته‌اند عبارتند از: ۱ دکتر ایرج افشار ۲ دکتر صدیق صفی‌زاده ۳ علی‌رضا گودرزی ۴ خسرو جعفربیگی ۵ آیت محمدی(کلهر) ۶ دکتر کریم سنجابی

۳. Bânasiri: تیره بزرگی است که در مرکز و جنوب ایوان غرب و همچنین منطقه سومار سکونت دارند.

۴. Cułâk: از تیره بانه سیری بزرگتر است که در مرکز و شمال و شمال غربی ایوان و منطقه سومار سکونت دارند.[۷]

۵. Zangwâni: این تیره که به آن‌ها «کلهر مامنه» نیز می‌گویند در منطقه شیروان از توابع استان ایلام سکونت دارند، بخش شیروان متشکل از سه دهستان می‌باشد که یکی از آن‌ها «زنگوان» است. البته کلهرهای زنگوان در اصل از منطقه ایوان غرب به آن‌جا کوچ کرده‌اند.[۸]

جمعیت مردم کلهر

همان طور که پیش‌تر بیان شد اکنون مناطق کلهرنشین را بر اساس وضعیت جدید آن‌ها که همان تقسیم‌بندی رسمی کشور ایران است بررسی می‌کنیم و به تفکیک به ذکر آن‌ها می‌پردازیم:

از سال ۱۸۳۸ میلادی (۱۲۱۷ شمسی) تا کنون جمعیت ایل کلهر توسط افراد و مؤسسات مختلف به شرح زیر برآورد گردیده است (افشارسیستانی ، ۱۳۶۶ص۲۸۷).

راولینسون، سال ۱۸۳۸ میلادی برابر با سال ۱۲۱۸ شمسی ۱۰۰۰۰ خانوار

لیدی شل، سال ۱۸۵۶ میلادی برابر با سال ۱۲۳۵ شمسی ۱۱۵۰۰ خانوار

لرد کرزن، سال ۱۸۹۲ میلادی برابر با سال ۱۲۷۱ شمسی ۵۰۰۰ خانوار

مسعود کیهان، سال ۱۹۳۲ میلادی برابر با سال ۱۳۱۱ شمسی ۱۰۰۰۰ خانوار

احتسابیان، سال ۱۹۳۶ میلادی برابر با سال ۱۳۱۵ شمسی ۱۰۰۰ خانوار[۹]

رزم‌آرا، سال ۱۹۴۱ میلادی برابر با سال ۱۳۲۰ شمسی ۱۰۰۰۰ خانوار

سازمان ملی یونسکو، سال ۱۹۶۳ میلادی برابر با سال ۱۳۴۲ شمسی ۱۳۰۰ خانوار

---

[۷] تمامی اهالی سومار در شهریور ماه ۱۳۵۹ به علت جنگ ایران و عراق از منطقه مهاجرت کرده‌اند که بیشترین آن‌ها در ایوان غرب سکونت دارند و تیرهای مستقل مذکور آن منطقه پراکنده شده‌اند.

[۸] تنها آقای آیت محمدی(کلهر) مؤلف جغرافیای تاریخی ایوان غرب (ایوان کلهر) به ذکر موارد ۳ و ۴ و ۵ پرداخته و به دو تیره ۱ و ۲ به صورت مستقل نپرداخته است.

[۹] رقم یک هزار خانوار در آن تاریخ صحیح به نظر نمی‌رسد، امکان دارد برآورد ده هزار خانواربوده ولی اشتباهاً یک هزار خانوار چاپ شده است(افشار، ۱۳۶۶ ص ۲۸۹).

مردوخ کردستانی، سال ۱۹۷۲ میلادی برابر با سال ۱۳۵۱ شمسی ۱۰۰۰۰ خانوار

غلامرضا معصومی، سال ۱۹۷۵ میلادی برابر با سال ۱۳۵۴ شمسی ۱۰۰۰۰۰ نفر

سازمان امور عشایری، سال ۱۹۸۱ میلادی برابر با سال ۱۳۶۰ شمسی ۱۲۶۴ خانوار صرفاً کوچ‌رو

بنابر سرشماری اقتصادی اجتماعی عشایر کوچنده در سال ۱۳۷۷ ه . ش (۱۹۹۸م) جمعیت کوچ‌رو این ایل حدود ۱۷۸۷۷ نفر بود (اسماعیلی و دیگران، ۱۳۸۲ص۲۴).

امروزه امکان یک آمار دقیق و کامل از جمعیت مردم کلهر مقدور نیست چون جمعیت زیادی از مردم ایل در سایر شهرها پراکنده شده‌اند حتی جمعیت زیادی از شهر کرمانشاه کلهر هستند همچنین شهر اسلام‌آباد نیز یکدست نمی‌باشد اما آمار جمعیت روستایی مردم کلهر تا حدودی دقیق می‌باشد. لذا جمعیت فعلی کلهرهای ایران (آن‌هایی که به گویش کلهری تکلم می‌کنند)[10] حدود ۳۶۶۲۱۷ نفر می‌باشد به شرح جدول زیر:

---

[10] جمعیت قابل توجهی از مردم سقز در استان کردستان کلهر هستند اما به گویش کلهری تکلم نمی‌کنند.

ردیف	نام منطقه یا محل	جمعیت شهری به نفر	جمعیت روستایی به نفر	کل جمعیت به نفر	توضیحات
۱	اسلام‌آبادغرب	۴۹۰۶۳	۵۴۶۶۹	۱۰۳۷۳۲	از کل جمعیت اسلام‌آباد غرب حدود ۴۵/۵۰ درصد کلهر هستند
۲	گیلان غرب	۲۵۷۶۳	۵۲۷۲۱	۷۸۴۸۴	صد در صد مردم کلهر هستند
۳	ایوان غرب	۲۵۹۷۱	۲۶۱۶۵	۵۲۱۳۶	صد در صد مردم کلهر هستند
۴	سومار ونفت‌شهر	۵۰۰۰	۲۰۰۰۰	۲۵۰۰۰	با احتساب درصد رشد جمعیت از قبل از مهاجرت(سال۱۳۵۵) تا سال ۸۲ برآورد شده در حالیکه اکنون مردم این بخش بر اثر جنگ ایران و عراق به سایر شهرهای ایران مهاجرت کرده‌اند که هم‌اکنون حدود هزار نفر در آنجا ساکنند و صد در صد مردم کلهر هستند
۵	قصرشیرین	۱۲۸۳	۶۸۵	۱۹۶۸	از مردم شهر قصرشیرین و بخش مرکزی حدود ۱۰٪ کلهر هستند(بر اساس سال ۱۳۷۵)
۶	سرپل ذهاب	۴۱۱۳	۲۴۶۷۲-	۲۸۷۸۵	بر اساس سرشماری ۱۳۷۵ هستان قلعه‌شاهین ۹۸٪ کلهر هستند هستان‌بشیوه‌وپاطاق ۷۰٪کلهر هستند هستان حومه ۲۰٪ کلهر هستند ردم‌شهرسرپل‌حدود۱۵٪کلهر هستند
۷	زنگوان (کلهرمامنه)	ـــــ	۱۰۷۱	۱۰۷۱	ـــــ
۸	ماهیدشت	۵۰۶	۵۲۳۶	۵۷۴۲	حدود ۵۰٪ مردم کلهر به حساب آمده‌اند (تقریبی)
۹	شهر کرمانشاه	۶۹۲۹۹	ـــــ	۶۹۲۹۹	حدود ۱۰٪ مردم کلهر به حساب آمده‌اند (تقریبی)
	جمع	۱۸۰۹۹۸	۱۸۵۲۱۹	۳۶۶۲۱۷	

توجه: موارد ۱ و ۲ و۳ و ۴ و ۷ بر اساس سرشماری خانه‌های بهداشت مناطق مربوطه بوده که تا حدودی درصد رشد جمعیت آن‌ها منظور شده و آمار اعلام شده جمعیت کنونی (سال ۸۲) می‌باشد در حالیکه سایر موارد بر اساس سرشماری سال ۱۳۷۵ ه.ش بوده و درصد رشد جمعیت آنها منظور نگردیده است لذا جمعیت کنونی بیشتر از این رقم می‌باشد.

مسکن مردم کلهر :

آن دسته از مردم کلهر که در شهرها زندگی می‌کنند همانند سایر مردم شهرنشین از خانه‌های شهری به عنوان مسکن استفاده می‌کنند و هیچ تفاوتی با سایر مردم ندارد اما آن دسته که در روستاها و سیاه‌چادر زندگی می‌کنند مسکن آن‌ها در واقع مجتمعی است که علاوه بر محل زندگی افراد خانواده محلی برای زیست حیوانات اهلی از قبیل گاو، گوسفند، اسب، الاغ، قاطر، سگ و طیور می‌باشد و همچنین انبار علوفه حیوانات اهلی و محل کار و تولید نیز می‌باشد.

مسکن در میان عشایر و ایلات همچون مساکن شهری صرفاً محلی برای تجمع اعضای خانواده و انجام فعالیتهای مربوط به تغذیه و بهداشت خانوادگی نیست بلکه مسکن روستایی جدای از این کارکردها ، مکانی است که در آن تولید خانواده نیز نقش مهمی دارد و در زمینه‌هایی چون خشکاندن میوه و سبزی، انبار آذوقه حیوان و انسان و محل نگهداری حیوانات، محل نگهداری تولیدات زراعی، آغل دام و لانه طیور و در مواردی احتمالاً از آن برای کاشت و تولید مصارف خانگی نیز استفاده می‌شود.هرگونه ساخت و ساز مسکن در میان عشایر و روستاییان بدون توجه به مواردی که در بالا ذکر شد طبعاً یا مورد قبول آنان واقع نمی‌شود و یا اقدامی غیرمعمول است و آنها را از مسیر زندگی تولیدی خارج کرده و فرهنگ مصرفی شهر را برآنان غالب خواهد ساخت. (جعفربیگی، ۱۳۸۲ ص ۳۲۱)

بنابر آنچه گفته شد در اینجا به معرفی مساکن غیرشهری مردم کلهر می‌پردازیم :

+ səyamâł (سیاه‌چادر) : مسکنی است سیار که چادر آن از موی بز می‌باشد و به همین خاطر سیاه است و به آن هم سیاه‌چادر(səyamâł) می‌گویند البته «مال» لفظی است عمومی که به هر نوع مسکن چه سیار و چه ثابت می‌گویند

مصالح و اجزا یک səyamâł :

اجزای یک سیاه‌چادر در ایل کلهر به شرح زیر می‌باشد :

+ **Dəwâr** : بافتنی ضخیم و محکمی است که از نخ‌های تهیه شده از موی بز ساخته می‌شود. که از اتصال چند تخته آن یک سیاه‌چادر کامل بوجود می‌آید. تمام کارهای آن از قبیل آماده کردن موی، نخ‌ریسی و بافت توسط زنان خانواده با همیاری دیگر زنان خویشاوند همسایه انجام می‌پذیرد، با توجه به آنکه دارای طول زیادی می‌باشد بر روی زمین به حالت افقی بافته می‌شود. طول هر قطعه دوار بین ۷ الی ۱۲ متر و عرض آن در حدود ۵۰ تا ۷۰ سانتیمتر است. زنان عشایر، معمولاً از موهای تولیدی بزهای خود در هرسال یک یا دو دوار می‌بافند و آنرا جایگزین دوارهای فرسوده در سیاه‌چادر می‌نمایند. تعداد و طول دوارهای یک سیاه‌چادر بستگی به موقعیت اجتماعی و اقتصادی خانواده دارد. سیاه‌چادرهای خانواده‌های ثروتمند و بزرگ (gawrâ mâł) تقریباً دارای ۱۵ Dəwâr و با طول ۱۵ متر می‌باشد و خانواده کوچک و ضعیف ۷ دوار با طول ۱۲ متر می‌باشد. قبل از برپا داشتن سیاه‌چادر دِوارها را از عرض بوسیله نخ موی بز و با سوزن بزرگ (به آن gwənuž می‌گویند) به هم می‌دوزند.

+ **(Haycałuk)** :یک قطعه چوب مثلثی شکل با طول ۲۵ سانتیمتر است که در قسمت قاعده آن دارای سوراخی برای وصل آنها به همدیگر و پراکنده نشدن است. دوارهای یک سیاه چادر در دو بخش تقریباً به تعداد مساوی به هم دوخته می‌شوند که به هر بخش آن łatamâł (نصف مال) می‌گویند. یک لته مال برای قسمت جلو و یک لته مال دیگر برای قسمت پشت آن. برای اتصال لته‌مالها به هم در عرض تخته‌های سیاه‌چادر وسط هر دو بخش جلو و پشت قفل‌هایی با نخ موی بز به فاصله تقریبی ۲۵ سانتیمتر درست می‌کنند و در موقع برپا کردن سیاه‌چادر آنها را به وسیله چوب های «Haycałuk » به همدیگر وصل می‌نمایند. تعداد Haycałuk یک سیاه‌چادر بستگی به طول دوارها دارد چون در هر ۲۵ سانتیمتر یک Haycałuk قرار می‌گیرد.

+ **کوماچ (Kumâc) :**

کوماچ یا سرستون، چوبهایی تراشیده شده‌ای با سوراخی مستطیل شکل در وسط آن که در قسمت بالای وسط سیاه‌چادر و محل اتصال له‌ته مالها قرار گرفته و زبانه ستون در آن قرار دارد و به کمک ستون موجب برپا داشتن چادر می‌گردد. تعداد کوماچ های یک سیاه‌چادر بستگی به طول دوارها دارد و بین سه تا پنج عدد می‌باشد و اندازه هرکدام در حدود دو و نیم متر می‌باشد.

۴. (Sün) :

یا ستون که دارای زبانه‌ای می‌باشد و آن را برای برپا نمودن و نگهداری سیاه‌چادر در سوراخ کوماچ (سرستون) که در خط‌الرأس وسط سیاه‌چادر از درون قرار دارد جای می‌دهند. هر Sün را معمولاً از دو قسمت بزرگ و کوچک یا مساوی از نظر طول درست می‌کنند و برای اتصال آ ن ها به هم سوراخ هایی در محل وصل آن ها ایجاد نموده و به وسیله نخ موی بز به همدیگر وصل می‌گردند Sün یکی از ملاک های بزرگی سیاه‌چادر می‌باشد چون در هر۲/۵ متر یک Sün قرار می‌دهند، در میان ایل کلهر داشتن مال (مسکن) پنج Sün نشانگر موقعیت و منزلت بالابوده.

۵. Rasən یا tənâf :

که همان طناب می‌باشد، برای برپا داشتن و مهار سیاه‌چادر در اطراف آن از طناب استفاده می‌کنند که جنس آن از موی بز، پشم، پنبه و یا امروزه از نوع نایلونی می‌باشد.

۶. têłâ :

یک نوع میخ بزرگ چوبی با طول تقریبی یک متر که آنرا از چوب درخت بلوط درست می‌کنند.آنها در اطراف سیاه‌چادر با فاصله‌های منظم در زمین می‌کوبند و طنابهای مهار سیاه‌چادر را به آن متصل می‌نمایند.

۷. Məyakwt :

یا میخ‌کوب. یک نوع چکش چوبی است که توسط عشایر از چوب درخت بلوط درست می‌شود و از آن برای کوبیدن و فروبردن میخهای چوبی (təłâ) مهار سیاه‌چادر مورد استفاده قرار می‌گیرد.

۸. HałaKwət :

نوعی پتک از چوب درخت بلوط است که برای کوبیدن زیادتر میخ‌ها (têłâ) که با ضربات meyakwt در زمین قرار گرفته استفاده می‌شود.

۹ (Cała) :

یک چوب از جنس بلوط که سر آن دارای دو شاخه می‌باشد و با ارتفاعی در حدود ۲ متر، که از آن جهت بالا نگهداشتن سیاه‌چادر خصوصاً در قسمت درب ورودی و برای برطرف نمودن شلی طنابهای مهار سیاه‌چادر مورد استفاده قرار می گیرد.

۱۰ Cit :

وسیله‌ای است که از نی‌های بسیار باریک و یا ترکه‌های نی به بلندی ۱/۵ متر و با استفاده از نخ به وسیله زنان عشایر بافته می‌شود و سر آنرا با نوارهای پارچه‌ای نخی از جنس موی بز حاشیه می گیرند تا استحکامش بیشتر شود. از آن برای ایجاد دیوار دور سیاه‌چادر و جدا کردن بخش های داخلی آن استفاده می‌شود و با توجه به کیفیت آن به دو نوع تقسیم می‌شود:

الف) چیت ساده یا معمولی

آن رااز نی‌های بسیار نازک و یا ترکه‌های نی و به وسیله نخهای سیاه و سفید با نقش لوزی بافته می‌شود و از آن برای دیوار اطراف سیاه‌چادر و آغل بره‌ها و بزغاله‌ها استفاده می گردد.

ب) cite tapak :

درست کردن این نوع خیلی پیچیده‌تر از نوع ساده آن می‌باشد. برای درست کردن آن ابتدا ترکه‌های نی یک اندازه درست می کنند و سپس دور تک، تک آنها را انواع نخهای خام (تاب نخورده) رنگارنگ که از پشم گوسفند و موی بز تهیه شده می‌پیچند بطوریکه هیچ اثری از ترکه‌های نی معلوم نباشد و آنگاه آنرا با نقشهای دلخواه می‌بافند. این نوع چیت خیلی رنگین و کیپ می‌باشد و از آن در جهت تقسیم‌بندی فضای داخل سیاه‌چادر خصوصاً جایگاه مهمانان استفاده می کنند لازم به ذکر است که بجز تهیه نی و ترکه‌های آن که توسط مردان انجام می گیرد مابقی کارهای بافت چیت را زنان انجام میدهند.

تقسیم‌بندی فضای سیاه‌چادر (səyamâł)

به طور کلی از قسمت های مختلفی تشکیل شده است که بعضی از قسمت ها در درون فضای سیاه‌چادر و بعضی از قسمت ها خارج از سیاه‌چادر و در محوطه آن قرار دارد در این جا ابتدا به تقسیم‌بندی فضای داخل آن می‌پردازیم :

۱- نیشتمان (Ništəmân)

اجاق (kwânəg) آن در ایام زمستان همیشه (شب و روز) روشن می‌باشد سوخت آن هیزم می‌باشد و محلی است برای پخت و پز غذا، نان و عمل آوردن مواد لبنی و هم چنین اطراف آن محلی برای استراحت و غذاخوردن اعضای خانواده می‌باشد ، البته مهمانان بومی، همسایه‌ها و خویشاوندان هم در اینجا پذیرایی می‌شوند. زنان معمولاً نزدیک تر به اجاق ، چای و دیگر مواد خوراکی را در اختیار سایر اعضای خانواده قرار می‌دهند و در هنگام داشتن مهمانان غیرآشنا این محل ویژه زنان و پخت و پز می‌باشد.

۲- diwâxân :

بخشی از سیاه‌چادر است که به وسیله چیت‌های مجلل (tapak) در قسمت بالا نشین آن منفک شده و با قالیچه‌ها و نمد، فرش گشته، این بخش جایگاه مهمانان ویژه غیربومی و سران عشایر است و در یک قسمت آن جایگاهی به وسیله سنگ و چوب یا صندوق های چوبی برای رختخواب درست کرده‌اند و به آن « ته له که» (Tałaka) می‌گویند که رختخواب ها را در موج‌های[1] (رختخواب پیچ ها) رنگارنگ قرار داده و بر روی آن می‌گذارند. متکاهای استوانه‌ای شکل بزرگ که به آن «سه رین» (Sarin) می‌گویند در آنجا می‌گذارند تا مهمانان به آن تکیه نمایند.

۳- کُلین (Kwłên) :

کُلین در سیاه‌چادر به منزله انبار آذوقه و مایحتاج زندگی خانوار عشایر می‌باشد و در آن مواد غذایی از قبیل برنج، قند، چای، آرد، کشک، خیکهای روغن حیوانی و غیره می‌گذارند و به وسیله چیتی محاصره و از دیگر فضا تفکیک شده است. کُلین در عشایر زیرنظر بزرگ زن خانوار می‌باشد و دیگران بدون اجازه او حق ورود و برداشتن چیزی از آن را ندارند.

۱- موج : همان جاجیم است که از پشم گوسفند درست می‌کنند و رختخواب را در آن می‌پیچند.

۴ کُلنان (Kwłnân) :

یعنی جایگاه مشک آب (Kwna) در زیر سیاه‌چادر است که از سنگهای صاف و چوب به ارتفاع تقریبی چهل سانتیمتر از زمین درست می‌شود و انواع مشکها و حتی کره و میوه را برای خنک شدن در آن قرار می‌دهند.

۵ کُلِگ (Kwələg) :

محل نگهداری نوزادان دامها مثل بره‌ها و بزغاله‌ها، است که برای این منظور قسمتی از گوشه سمت پایین سیاه‌چادر را به وسیله چیتی تفکیک نموده و آنها را تا سپری شدن دوران سرما در آن نگهداری می‌کنند.

اگر خانواده گسترده باشد و دارای فرزند پسر ازدواج کرده باشد بخش کوچکی از سیاه‌چادر که باز هم به وسیله چیت تفکیک شده در اختیار آنان قرار می‌دهند.

بخش‌های خارج از سیاه‌چادر :

۱ کُلانه (Kwlâna) : محلی است که سگ‌ها و توله‌های آن‌ها در آنجا استراحت می‌کنند.

۲ لانه (Lâna) : به معنی لانه طیور اهلی نطیر مرغ و بوقلمون می‌باشد.

۳ په چیه (Pacya) :

آغل محل نگهداری دامها در شب می‌باشد که اطراف آنرا از شاخه و چوب درختان جنگلی نظیر بلوط و یا درختان خاردار، و در مناطقی که جنگلی نیست آغل دامها را از چیدن سنگها بر روی هم درست می‌کنند که اصطلاحاً به آن «که‌له‌ک» (Kałak) می‌گویند. هرمال امکان دارد یک آغل داشته باشد یا اینکه دو تا چهار سیاه‌چادرخویشاوند دارای یک آغل بزرگ باشند

مسکن سنتی ثابت عشایری :

این نوع مسکن بیشتر در روستاها و مناطق ییلاقی عشایری و بعضی سامانه‌های عشایری در مناطق گرمسیری یافت می‌شود.

این مساکن اغلب با توجه به مصالح محلی و بومی ساخته می‌شود این مصالح شامل : سنگ و گِل و احیاناً سنگ و ملات سیمان در دیوارکشی و برای پوشیدن سقف آن از چوب و نی و

علوفه‌های خشک شده با اندود کاه و گِل می‌باشد. ساخت این نوع مساکن غیراستاندارد و فاقد شرایط‌های ویژه بهداشتی از قبیل نور و غیره می‌باشد و معمولاً نیاز به بنا و معمار ندارد و به وسیله اعضای خانواده ساخته می‌شود. این نوع مساکن هم علاوه بر جایگاهی برای زیست افراد دارای کاربردهای گوناگون تولیدی و اقتصادی متناسب با شیوه زندگی عشایر می‌باشد.

مسکن ثابت عشایری و روستایی دارای قسمت‌ها و اجزای مختلف به شرح ذیل می‌باشد :

۱ـ wartarma یا waraywân

که هر دو به یک معنا و به منزله جلوی ایوان می‌باشد. این قسمت از ساختمان جلوش کاملاً باز بوده و جلوتر از قسمتهای دیگر مسکن قرار گرفته است و در ورودی اتاقهای دیگر از درون همین قسمت می‌باشد. این بخش از خانه دارای فضایی کاملاً باز و دلنشین می‌باشد و اغلب محل استراحت، نشستن، غذاخوردن اعضای خانواده و حتی همسایه‌ها و خویشاوندان نزدیک می‌باشد،

۲ـ گالاری(Gâlâry) :

اتاقی است بزرگ و به همین سبب به گالاری موسوم شده است. این اتاق درست در پشت wartarma یا ایوان قرار دارد. کلیه وسایل زندگی خانواده از جمله لباس و رختخواب در آن قرار دارد. رختخواب‌ها را برروی سکو مانندی قرار می‌دهند که به آن «ته‌له‌که» (Talaka) گفته می‌شود. این اتاق محل زندگی اعضای خانواده در فصول سرد سال و مخصوص زنان در موقع مهمانیها می‌باشد. بعضی از خانواده‌های ضعیف یا کم جمعیت فقط همین اتاق و ایوانش را دارند.

۳ـ گوشپاره (Guš pâra) :

به معنی پاره ای از گوشهٔ ایوان و به اتاقهایی که در دو سمت wartarma وگالاری باشد،می گویند.چون در حقیقت اصل مسکن روستایی و عشایری همان دو بخش قبلی است و این قسمت بنا بر ضرورت و احتمالاً پس از مدتی به آنها اضافه می گردد. از اتاق گوشپاره برای پذیرایی از مهمانان و یا در خانواده گسترده در اختیار زوجهای جوان قرار داده می‌شود.

هرسه محل مذکور مربوط به فضای زیست افراد خانواده است و جدا از بخشهای دیگر می‌باشد. بخشهای دیگر واحد مسکن ثابت عشایری در جوار قسمت مرکزی قرار دارد.

۴ Mədwâx :

که اصل آن مطبخ بوده و کلمه‌ای عربی است چون مردم این مناطق با عراق رابطه داشته و در گذشته بیشتر امور تجاری خود را با شهرهای مرزی عراق مثل خانقین و مندلی و ... انجام می‌داده‌اند بسیاری از کلمات عربی وارد زبان مردم شده است. مطبخ همان آشپزخانه است که در عشایر از آن برای پختن نان و غذا و تهیه مواد لبنی استفاده می‌کردند بعضی از ارزاق نظیر گندم و آرد هم در آن قرار می‌دهند.

۵ (taywla) :

که همان طویله می‌باشد. معمولاً در مساکن عشایری جایی می‌باشد برای نگهداری دامهای بزرگ نظیر گاو، الاغ، اسب و قاطر که از سنگ و گِل، و سقف آن با چوبهای جنگلی و شاخ و برگ درختان و مصالح و مواد محکمی ساخته می‌شود. ارتفاع آن کوتاه و در حدود دو متر می‌باشد. فاقد پنجره می‌باشد و در وسط آن چند ستون محکم بنام «کول»(Kuł) برای استحکام قرار می‌دهند در کنار دیوارهای آن آخور برای دامها درست می‌کنند.

۶ گه له خان (Gala Xân) :

جایی است که گلهٔ گوسفندان شب و یا هنگامی که به چرا نمی‌روند در آن زیست می‌کنند. کیفیت آن مثل طویله است با این تفاوت که از طویله بزرگتر است و در کنار دیوارهای داخلی بصورت سراسری آخور برای چرای آنها وجو دارد.

۷ Hasâr :

به معنی حیاط است. که در مساکن ثابت عشایری ضرورت زیادی ندارد و به جای آن پرچینی از نی یا شاخه درختان دم درب گله‌خان درست می‌کنند تا دامها در وقت گرما در آن استراحت کنند. ولی بعضی از خانواده‌ها دارای حیاط هستند و به عنوان آغل دامها از آن استفاده می‌نمایند.

۸ کِیان (Kəyân) :

همان کاه دان است هر واحد مسکن عشایری دارای یک کاه دان می‌باشد. معمولاً مانند طویله است با این تفاوت که کاه در آن می‌ریزند.

۹. لانه (Lâna):

که در بحث سیاه‌چادر توضیح داده شد در مساکن ثابت عشایری با کیفیت بهتری وجود دارد و در محدوده حیاط مسکن می‌باشد.

۱۰. کولا (Kułâ):

در بعضی از مناطق که درجه گرما زیادتر است در فصل تابستان امکان استفاده از سیاه‌چادر میسر نیست و عشایر در کنار پس چر محصولات کشاورزی که به آن « جار» (jâr) می‌گویند با استفاده از چوب و شاخ و برگ درختان یا «نی» مسکنهای موقت درست می‌کنند. چون در این نوع مسکن از ستونهای چوبی که دارای دو شاخه در بالا می‌باشند و در محل به «کول» Kuł) موسوم است استفاده می‌گردد این مسکن به کولا شهرت یافته است.

گاهنامه کلهری

مردم کلهر سال را به ۱۲ ماه و هرماه را به ۳۰ روز و ۵ روز جداگانه به نام «پنجه» تقسیم نموده‌اند که در مجموع هرسال ۳۶۵ روز می‌باشد که در گذشته (زندگی سنتی) در اولین روز پنجه که از اول فروردین

ماه فارسی شروع می‌شد مقداری خمیر تهیه می‌کردند و با آن علامت پنجه دست یا دایره یا بزکوهی برگوشه سیاه‌چادر می‌زدند و همین‌طور مقداری برپیشانی بعضی از حیوانات اهلی مثل گاو و گوسفند می‌مالیدند.

این پنج روز را متعلق به حضرت فاطمه زهرا (س) می‌دانند و حتی روغن‌های حیوانی را در این پنج روز جداگانه به عنوان تبرک نگهداری می‌کنند و به مصارف ویژه می‌رسانند (جعفربیگی ۱۳۸۲ ص ۳۰۹)

البته این اعتقاد ناشی از این است که باورهای عامیانه‌ای که در بین مردم وجود داشته بعد از تغییر ادیان تغییر رویه داده و یا از بین رفته و جنبه‌های دیگر گرفته است چون این رسم مربوط به دوره هخامنشیان و دین زرتشت بوده که از آن دوران تاکنون جایگاه خود را در بین مردم حفظ نموده و پس از ظهور اسلام به آن رنگ اسلامی داده‌اند.

ماه اول بهار :

Giyâhəzân نام دارد. یعنی زمانی که گیاهان تازه شروع به رشد نموده‌اند و هنوز زیاد قدرت نگرفته‌اند. این ماه از روز ۳۰ دی ماه هجری شمسی (جلالی) شروع می‌شود و تا روز ۲۹ بهمن ادامه دارد. در شب اول بهار تمام خانواده‌های عشایر پلو مخصوص اول wahâr درست می کردند و با این کار،آمدن بهار را جشن می گرفتند. در هنگام شام این شب جوانان و چوپانان ایل به صورت دسته‌هایی دور هم جمع می‌شدند و با کف زدن و کوبیدن ظروف و خواندن اشعاری به درب منزل و سیاه‌چادرها می‌رفتند که در اصطلاح به این کار Šəli Məli می گویند و به صورت دسته جمعی آواز زیر را می‌خوانند :

?emŠaw ?awał wahâra xayr wa ?əy mâła bəwâra ?əsâ xwəyu

cakwəšê xwədâ kwəřê nakwəšê Šəli məli dasê kaywânu wa xayraw bəpəlê.

یعنی : امشب اول بهار است خیر و برکت به این خانه ببارد، استاد خودش با چکشش (پدر خانواده) خداوند پسرش را نکشد، شلی (چیز شُلی مانند روغن یا کره) ملی(لفظ تابع است) دست کدبانو به خیر و برکت برسد(یعنی چیزی به آن ها بدهد.)

آنگاه زن صاحبخانه مقداری خوراکی به آنها می‌دهد و آنها این کار را در تمام منازل انجام می‌دهند.

ماه دوم بهار :nawrez mâŋ یا dârcaqəna :

از ۳۰ بهمن ماه تا ۲۹ اسفند (عیدنوروز) ادامه دارد. چون نوروز در آخر آن قرار دارد به nawrəz mâŋ و از طرفی چون درختان در این ماه شکوفه می کنند dârcaqəna معروف می‌باشد.

Panja که پیش تر شرح آن گذشت در پایان این ماه (از اول فروردین فارسی تا پنجم آن) می باشد

ماه سوم بهار : Gwłazarda یا jüwadəraw

یعنی ماهی که گل نرگس (گل زرد) به وجود می آید و یا زمانی که در مناطق گرمسیری جو

قابل درو کردن می‌باشد. در این ماه تابش آفتاب بیشتر می‌شود و از ۶ فروردین شروع و تا ۴ اردیبهشت ادامه دارد و عشایر از مناطق قشلاقی به سمت ییلاق حرکت می‌کنند.

ماه اول تابستان : به نام(kawkəř)

به معنی زمانی است که کبکهای کوهی پس از تخم‌گذاری بر روی آنها برای تبدیل شدن به جوجه می‌خوابند و از ۵ اردیبهشت آغاز و تا ۳ خرداد ادامه دارد. در مناطق گرمسیری گیاهان کم‌کم خشک و هوا گرم می‌شود.

ماه دوم تابستان : gâquř

یعنی ماهی که گاوها به علت گرمای زیاد هنگام حرکت طوری پشت سرهم حرکت می‌کنند که هرگاوی سر خود را در سایه گاو جلوی قرار می‌دهد و از فرط گرما صدای آن ها بلند می‌شود. این ماه از ۴ خرداد تا دوم تیرماه ادامه دارد.

ماه سوم تابستان : Šartə Šəwân

از سوم تیرماه آغاز و تا اول مرداد ادامه دارد. به معنی ماه قرارداد چوپانان با صاحبان گله می‌باشد. چون زمان پایان قرارداد یکساله چوپانان با صاحبان گله‌ها بوده و در این ماه دامداران به فکر تمدید قرارداد با چوپان قبلی یا چوپانان جدید می‌باشند؛آن را به این گونه نامیده اند. در این ماه کشاورزان خرمن های گندم و جو را کوبیده، دانه و کاه آن را جدا نموده و برای مصارف خود و دام هایشان انبار می‌کنند.

ماه اول پاییز :

Wâhilân (بادوزان) یا ?êłkanân (کندن ایل) که از تاریخ ۲ مرداد شروع و تا ۳۱ مرداد ادامه دارد wâhilân به معنی بادوزان است چون در این ماه بادهای شدیدی همراه با گرد و خاک و گِردباد می‌وزد ودر اصطلاح محلی «Tamał aw pâ kar» به آن می‌گویند یعنی بادی که افراد تنبل را وا می‌دارد که کارهای عقب مانده خود را قبل از سرما و باران انجام دهند. ?êłkanâ به معنی حرکت دادن ایلات از مناطق ییلاقی به سمت گرمسیر می‌باشد که به کُندی و منزل به منزل انجام می‌گیرد.

ماه دوم پاییز :بنامwənawška kaw یا wałngrəzân از اول شهریور تا ۳۰ آن می‌باشد. wənawška kawبه معنی رسیدن میوه درخت بنه (پسته کوهی) که به رنگ آبی مایل به سبز در می‌آید. wałngrəzân به معنی برگ ریزان می‌باشد.

ماه سوم پاییز :

بنام Sardawâ (بادسرد)، که از ۳۱ شهریور تا ۲۹ مهر ادامه دارد و بدین معنی است که در این ماه هوا کم‌کم سردتر می‌شود و بادهای سرد شروع به وزیدن می‌کنند.

ماه اول زمستان :

بنام(Həsâwât) (حسابات) از ۳۰ مهر تا ۲۹ آبان می‌باشد و به این دلیل حساوات نامگذاری شده که افراد ایل شروع به حساب روزهای باقی مانده سال، آذوقه و مواد خوراکی خانواده و علوفه و تغذیه دامهای خود می‌نمایند.

ماه دوم زمستان :

بنام Mânge Səya (به معنی ماه سیاه) که از ۳۰ آبان تا ۲۹ آذر ادامه دارد ماه سیاه به معنی روزهای سخت زمستان می‌باشد چون در این ماه برف و باران زیاد می‌بارد و ارتباطات بین خانواده‌ها کمتر می‌شود به اصطلاح محلی Hâwsâ Wa Hâwsâ Maču یعنی همسایه به خانه همسایه هم نمی‌رود، نامگذاری گردیده است.

ماه سوم زمستان :

بنام Kisa Takən (کیسه خالی کن) که از ۳۰ آذر شروع و تا ۲۹ دی ادامه دارد وجه تسمیه این ماه به دلیل تمام شدن آذوقه‌های خوراکی خانواده می‌باشد چون در گذشته مردم ایل هنگام کوچ تمام مایحتاج سه ماهه زمستان خود را از قبیل آرد، قند، چای، برنج و دیگر لوازم را یکجا می‌خریدند و در طول زمستان از آن استفاده می‌کردند.

چله‌ها و مناسبت های آن در ایل کلهر :

چله بزرگ از دوم ماه سوم زمستان کلهری (kisatakən) و تا دهم ماه اول بهار کلهری (گیاه خیزان)giyâhêzân ادامه دارد و چهل روز می‌باشد.

چله کوچک که بیست روز می‌باشد از یازدهم ماه اول بهار کلهری تا آخر آن می‌باشد.

مناسبت ها :

۱ Sênzaw xaraga wa âw mawar که مصادف با سیزدهم چله کوچک می‌باشد و بدین معنا است که اگر می‌خواهی آب بیاورد الاغ را با خودت نبر و اگر هم می‌بری پالانش را نبر چون بارندگی زیاد هست و امکان دارد سیل الاغ را ببرد.

۲ Bəzən qwətəga (چهاردهم چله کوچک) به معنی بز کوتاه گوش که فکر می کند سرما و زمستان به پایان رسیده چون در طول سرما بیرون نرفته، در این روز بیرون می‌رود اما در اثر سرما از بین می‌رود.

۳ Kwəřə Səyây (روز هفدهم چله کوچک) یعنی پسر صیاد مردم اعتقاد دارند که در این روز پسر صیاد به کوه می‌رود و از آنجا یک هیزم نیم سوخته را پرتاب می کند اگر آن هیزم داخل آب افتد باران و اگر در میان گل فرود آید برف و اگر برخشکی افتد هوا آفتابی است.

۴ Sêšaš که در آخر چله بزرگ قرار دارد یعنی سه تا شش روز، طبق باور عوام مردم پیر زنی تعدادی شتر داشته که بارور نمی‌شدند از خدا درخواست می کند که شش روز باد، شش روز باران و شش روز آفتاب باشد تا شترانش بارور گردند، خدا دعای او را مستجاب می کند.

اهمیت روزهای هفته در ایل کلهر :

در میان مردم ایل کلهر توجه به روزهای هفته از اهمیت خاصی برخوردار است، روزهای فرد یکشنبه، سه‌شنبه و پنج‌شنبه را میمون و نیکو می‌شمارند و اکثر کارهای خیر مثل ازدواج و عروسی و نقل مکان و کوچ را در این روزها انجام می‌دهند. روز شنبه را سبک می‌دانند، روزهای دوشنبه و چهارشنبه را ناخوشایند و حادثه آفرین، و روز جمعه را برای انجام کارها سنگین می‌پندارند.

روزهای هفته :

Šama (شنبه)

Yay Šama (یک‌شنبه)

Də Šama (دوشنبه)

Sê Šama (سه‌شنبه)

Čwâr Šama (چهارشنبه)

panj Šama (پنج‌شنبه)

jəma (جمعه)

فصول و ماه های کلهری:

فصل‌ها		ماه‌ها	
کلهری	فارسی	کلهری	معنی فارسی
Wahâr	بهار	اول : giyâhêzân دوم : nawrəzmâŋ یا dârcaqəna سوم : gwəlazarda یا jüwadəraw	اول : گیاه خیزان (روش گیاه) دوم : نوروز ماه یا شکوفه زدن درخت سوم : گل زرد یا جو درو
Tâw	تابستان	اول: kawkəř دوم : gâquř سوم : Šartə Šəwân	اول : کبک کُرج دوم : فریاد گاو سوم : شرط چوپان
Pây	پاییز	اول : wâhilân (?êłkanân) دوم: Wənawška kaw یا wałŋrêzân سوم : sardawâ	باد وزان (کندن ایل) دوم: رسیدن دانه بنه یا برگ ریزان سوم : سرد باد
Zəmsân	زمستان	اول : Həsâwât دوم : səya mâŋ سوم : kisatakən	اول : حساب‌ها (حساب کردن) دوم : ماه سیاه (ماه سخت) سوم : کیسه تکان (خالی شدن کیسه پول و آذوقه)

توجه : به این دلیل برای بعضی از ماهها دو اسم ذکر شده که در بعضی مناطق هر دو اسم معمول بوده است.

باورها و عقاید عامیانه در بین مردم کلهر :

باورها و عقاید عامیانه همانطور که از اسم آن‌ها پیداست در بین عوام بیشتر رواج دارد و چون جوامع ایلی در گذشته اکثراً عوام و از مراکز علمی و فرهنگی دور بوده‌اند،این باورها و عقاید را که از گذشتگان به آن‌ها رسیده است،بیشتر حفظ کرده اند و از طرفی چون زندگی آن‌ها پرمخاطره بوده هم خطرات طبیعی و هم انسانی و زندگی توأم با ترس و وحشت داشته‌اند برای کاستن از ترس و نگرانی خود بیشتر به حفظ این باورها و عقاید نیاز داشته‌اند.

این زمینه‌های اعتقادی که بیش از اصول و مقررات جاری ادیان برفکر و اندیشه مردم ریشه دوانده است و با اشکال خارجی (مزارها، چشمه سارها، درختان و صخره‌ها و قدمگاهها و ...) قابل رؤیت و مشاهده هستند، زاییده تخیل و نتیجه ترس و نگرانی درونی انسان است و در موقعی که عدم اعتماد و اطمینان به آینده وجود دارد زاده می‌شود. مثلاً انسان در مواجه با مسائلی از قبیل تولد، مرگ، بیماری، قحطی و حوادث طبیعی دیگر،مانند:رعد و برق، زلزله و غیره که همیشه برای او منبع اضطراب و تشویش بوده‌اند، چون نمی‌توانسته آنها را از راههای علمی و منطقی توجیه کند، ناگزیر به اندیشه‌های باطل رو می‌آورده تا از اضطراب و ترس رها شده تسکین خاطر پیدا کند. از این قبیل است، اعمال جادویی، دعا گرفتن، نذر و نیاز برای علاج بیماران که وسیله تسکین در مقابل ترس ها ونگرانی های درونی است .

بسیاری از آداب و رسوم و باورهای مردم، ریشه در تمدن و فرهنگ ایران باستان دارد، زیرا با اسلام آوردن ایرانیان نه تنها برخی از عادات و باورهای مردم که منبع شرعی نداشت از میان نرفت، بلکه با تغییر جزئی شکل قدیمی آن ها همچنان باقی ماند.(طبیبی ۱۳۷۸،صص۲۹۵ و۲۹۶و۲۹۹)

براین اساس در اینجا به بعضی از باورها و عقاید عامیانه رایج در میان کلهرها اشاره می‌شود که بعضی از آن‌ها به کلی فراموش شده است :

- زنان نازا برای بچه دار شدن بیشتر به دعا نویسان متوسل می‌شدند.
- برای سلامتی و دفع بلای کودکان به دعا نویس مراجعه می‌کردند و دعا را با پارچه سبزی جلد می‌گرفتند و برشانه راست کودک می‌آویختند.
- برای پیدا شدن اشیاء و اموال گمشده یا به سرقت رفته به رمالها و فالگیرها مراجعه می‌کردند.

- برای رفع شر و بهبودی بیمار،حیوانی مثل گوسفند، بز و گوساله قربانی می کردند.

- چون اعتقاد دارند بوی اسپند هزار بلا را دفع می کند برای جلوگیری از چشم زخم و آسیب، و همچنین سلامتی خانواده و دامها اسپند دود می کنند.

- برای جلوگیری از چشم زخم و آسیب ، مهره‌های آبی رنگ و یک نوع چوب مخصوص موسوم به «تایو»(tâyw) به گردن، دست،گهواره نوزادان و حتی بسیاری از حیوانات نظیر گاو و گوسفند که برای عشایر مهم هستند می آویختند.

- اگر شخصی به حیوانات اهلی و دارایی و فرزندان شخص دیگر نگاه کرد باید ماشاءالله می گفت، اگر بر زبان نمی آورد صاحب آنها او را حسود می‌پنداشت..

- جغد پیک مرگ و بدبختی است، اگر بر بالای منزل کسی یا بلندی مشرف بر دهکده بخوابد، صاحب‌خانه یا رئیس طایفه یا یکی از خویشاوندانش خواهد مُرد.

- اگر سگها در یک منطقه با هم زوزه بکشند نشانه آوارگی آن منطقه می‌باشد چون اعتقاد داشتند آنها آینده را می‌بینند.

- مردم به عطسه اعتقاد دارند. اگر یک عطسه آمد نشانه صبر کردن است و نباید دنبال کاری رفت و اگر دو عطسه پشت سرهم آمد نشانه خوبی است برای شروع کار که به آن «جَخت» (jaxt) می گویند.

- شب نباید آب داغ بر روی زمین بریزند چون سبب آسیب رساندن به اجنه و پری می‌شود و اگر بریزند باید بسم‌الله بگویند تا آنها نسوزند.

- اگر نمک داخل کفش مهمان بریزی، مهمان آن خانه را ترک می کند.

- اگر تکه‌ای از خمیر یا غذا بپرد نشان دهنده آن است که برای خانه مهمانی می‌رسد.

- اگر استکانها ردیف شوند نشانگر آمدن مهمان است.

- نباید روی اجاق و آتش آب ریخت چون موجب کور شدن اجاق می گردد یعنی اجاق خانواده که پسر یا مرد است از بین میرود.

- کسی که می‌خواهد سفر برود هنگامی که از خانه حرکت می کند نباید از پشت سر او را صدا بزنی چون در سفر او وقفه ایجاد می گردد.

- وقتی کسی که می‌خواهد سفر برود نباید به او گفت کجا می‌روی باید بگویی خیره؟ چون کجا گفتن موجب می‌شود که آن فرد به مقصودش نرسد.

- آتش مقدس است نباید شیئی آلوده یا کثیفی در آتش انداخت.

- چاقو تیز کردن در میان عشایر دامدار بدشگون است و موجب مرگ دامهای آنها می‌شود.

- نگهداری خرگوش در منزل موجب از بین رفتن رزق و روزی خانواده می‌شود.

- اگر مرغ مثل خروس آواز (قوقلی قوقو) بخواند خبر از مرگ صاحب‌خانه می‌دهد و به خاطر همین بدگویی ذبح می‌شود.

- در روزهای آغاز سال باید درب و پنجره‌های منازل باز باشد تا روزی و برکت وارد خانه شود.

- برای نجات از مرد آزما باید بند شلوار را باز کرد و بسم‌الله گفت.

- نباید در شب ناخن گرفت و موی سر را شانه کرد چون گناه دارد.

- طبق اعتقاد مردم گردباد عروسی شیطان است و موجب ویرانی می‌گردد.

- اعتقاد به اینکه زمین روی شاخ گاو است و هربار گاو خود را تکان بدهد موجب زلزله می‌شود.

- گاوها و سگها با فریاد خود آمدن زلزله را پیش‌بینی می‌کنند.

- در مورد کسوف و خسوف اعتقاد دارند که اژدها یا دیوی،ماه یا خورشید را می‌گیرد و برای رهایی آنها به طبل می‌زنند تا آنها بپندارند که لشکر آمد و آزادشان کنند.

- در موقع گرفتن خورشید اگر وسط آن سرخ باشد جنگی روی می‌دهد و اگر وسطش سیاه باشد نشانه خشکسالی است.

- در موقع رؤیت هلال ماه اگر روبه بالا باشد نشانه ارزانی است چون می‌گویند کاسه پر است و اگر هلال کج یا رو به پایین باشد گرانی و قحطی است چون می‌گویند کاسه کاملاً پرنیست یا خالی است.

- اگر در روز مرغ خانه پاهایش را به نشانه خستگی دراز کند مهمان برای آن خانه می‌رسد.

- در کنار بستر زائو، یک عدد پیاز، یک عدد چاقو و یک عدد نعل اسب به سیخ آهنی می‌بندند و در بالای سر او به زمین می‌کوبند تا چهل روز برای حفظ کودک و زائو از آل.

- اگر شب در خواب مرده‌ای دنبال فردی بیاید و او را صدا بزند و با خود ببرد نشانه آن است که به زودی خواهد مرد.

- مردم اعتقاد به برکت دارند و می‌گویند سرخرمن باید صلوات فرستاد و از ورود گاو جلوگیری کرد چون برکت آن می‌رود.

- مردم عدد سیزده را نحس می‌دانند و حتی در پیمانه و برداشت محصول به جای عدد سیزده، «زیاده» بکار می‌برند.

- هنگام عبور از رودخانه یا تاریکی باید بسم‌الله گفت.

- زن زائو باید تا چهل روز از خانه بیرون نرود چون امکان دارد با زائوهای دیگر برخورد کند و چله (سختی و بیماری) آنها نوزادش را بگیرد و موجب مریضی و عدم رشدش شود.

- طبق اعتقاد، پدر و مادر نوزاد تا چهل روز چله دارند و چنانچه با والدین نوزاد دیگری برخورد کردند برای اینکه چله آنها برهمدیگر اثر نداشته باشد باید دو طرف سریک سفره بنشینند و با هم نان و نمک بخورند. این کار موجب نزدیکی آنها و عدم تأثیرپذیری چله می‌شود.

- برای رفع چشم زخم از دامها و شیر آنها، به مشکهایشان مهره‌های آبی رنگ و قطعه چوب کوچکی به نام «تایو» (Tâyw) می‌آویزند.

- شبها چیزهای سفید رنگ نظیر قند، شیر، ماست، پنیر و دوغ را برای منازل دیگر نمی‌فرستند و اگر بفرستند حتماً باید در ظرفی سرپوشیده باشد چونکه رزق و برکت خانه از بین می‌رود.

- هنگام شیوع بیماری واگیر در بین دامهای یک منطقه، در یک غروب تمام دامها را جمع کرده و با شلیک چند گلوله تفنگ و ایجاد هیاهو و سر و صدا عامل بیماری را که ممکن است نیروهای مضر و مرموز باشد به فرار وا می‌دارند زیرا که این نیروی بیماری‌زا به علت سر و صدای آدمها و ترس از کشته شدن وحشت می‌کند.

- ریختن آب روی سگ و گربه موجب پیدایش زگیل روی دست و پا می‌شود.

- برای از بین رفتن زگیلها هفت عدد ریگ را در پارچه‌ای پیچیده و در زمین دفن می‌کنند و فرد مورد نظر باید تا مدتی از آن مسیر عبور کند تا زگیلهایش بریزند.

- برای اینکه کودک دندانهایش به آسانی در بیاید یک نوع آش درست می‌کنند که به آن (Dəgân Rükâna) می‌گویند.

- کودکی که هنوز دندان درنیاورده نباید سوار الاغ کنید چون دندانهایش مثل دندان الاغ می‌شود.

- دندانهای شیری کودکان که می‌افتد باید آنرا روی بام خانه‌ای بیندازید که زن حامله دارد

- به بچه‌ها مغز نمی‌دهند و می‌گویند اگر بخورند صورتشان کک‌مک می‌زند.

- اگر لانه مورچه در جایی باشد مقداری موی بز روی آن قرار دهیم و بگوییم این را بایدبه سیاه‌چادر تبدیل کنید و اگر نکردید باید بروید، این کار موجب ترک لانه از سوی مورچه‌ها می‌شود.

- اگر گل مژه در یکی از چشمان درآمده باشد، چشم دیگر را سرمه می‌کشند این کار موجب از بین رفتن آن می‌شود.

- اگر وسیله‌ای در حین کار ناپدید شود می‌گویند دیو آنرا برده کارش را انجام داد آنرا برمی‌گرداند.

- مردم اعتقاد دارند هر فردی ستاره‌ای در آسمان دارد و هرگاه ستاره‌اش خاموش شود می‌میرد به این دلیل هرگاه سقوط شهابی را در آسمان ببینند می‌گویند کسی مرده است و در این هنگام برای دوری از این حادثه تُف می‌کنند.

- برای اینکه بفهمند شکم زن باردار پسر یا دختر است، او استخوانهای فک کله گوسفندی که پخته شده باشد را از حلقوم باز می‌کند اگر سر استخوان فک بدون گوشت بیرون بیاید پسر و اگر با گوشت بیاید دختر است.

- برای اینکه بدانند شکم زن حامله پسر یا دختر است بدون اینکه خودش متوجه شود مقداری نمک روی سرش می‌ریزند اگر دست بر جلو دماغ برد نشانه سبیل و پسر است اگر دست روی سر و زلف برد گیس‌دار و دختر باشد.

- اگر زنی در حین درست کردن نان، یکی از نانهایش زبانه بکشد (قسمتی از آن دراز شود) آنرا نشانه زبان دشمن می‌دانند و با چاقویی زبانه آنرا می‌برد و می‌گوید لعنت بر زبان بد.

- به هم زدن تیغه‌های قیچی در شب موجب دعوا و درگیری می‌شود.

- اگر دانه انار روی زمین بریزد باید آنرا برداشت و خورد چون میوه بهشت است ولی دانه‌های انگور زمین افتاده را با پا له می کنند.

- اگر کسی در هنگام خواب جوراب یا کفش زیر متکایش باشد خواب وحشتناک می‌بیند.

- اگر کسی خواب وحشتناک ببیند صبح اول وقت برای آب بازگو کند.

- هنگام بیرون آمدن جوجه‌ها از تخم اگر پسر لانه آنها را تماشا کند همه آنها خروس می‌شوند و اگر دختر نگاه کند همه مرغ می‌شوند.

- اگر سوسمار دندانهای فردی را بشمارد (ببیند) آن فرد می‌میرد، باید وقتی سوسمار می‌بیند دهانش را ببندد.

- اگر کف دستهای کسی خارش کند روزیش زیاد می‌شود و آنرا باید برپیشانی شخص دوقلویی بمالد.

- اگر کسی قورباغه را بکشد برادرش می‌میرد.

- شبها نباید جاروب کرد چون با جاروب در شب رزق و روزی از خانه می‌رود.

- اگر کفشهای کسی روی هم قرار گیرند به این معنی است که برای صاحب آن مسافرتی بزودی پیش می‌آید.

- استحمام در روز چهارشنبه مطلوب نیست چون موجب مریضی فرد می‌شود.

- روز جمعه سنگین است و هیچ کاری را در این روز آغاز نمی‌کنند و به نظر آنها شنبه و چهارشنبه برای شروع کار مناسب است.

- در شنبه‌ها عروسی کردن جایز نیست چون سبک است و زندگی مشترک شروع کردن در این روز پایدار نیست می گویند:

(Šama kâr Šama bâr ha wayw la tê wa mâł mâr) یعنی شنبه کار،شنبه بار، فقط عروس در این روزبه خانه نیار.

- روزهای دوشنبه و چهارشنبه به مسافرت نمی‌روند و کارهای خیر و ازدواج را انجام نمی‌دهند.

- بیشتر عروسیها در روزهای یکشنبه و سه‌شنبه خصوصاً پنج‌شنبه برگذار می کنند.

- در آغاز شروع بافتن سیاه‌چادر و حتی شروع کار ساختمان معمولاً از فردی خوش‌نام و به اصطلاح دارای عقیده پاک (زن یا مرد) می‌خواهند که نقطه آغاز کارشان را شروع کند.
- هنگام ساکن شدن یا نقل مکان به مسکن جدید جهت دفع گزند و شر از اعضای خانواده بره یا بزغاله‌ای را قربانی می‌کنند.
- اولین چیزی که به مسکن جدید منتقل می‌کنند یک جلد قرآن می‌باشد.
- برای جلوگیری از چشم‌زخم دانه‌های اسپند سبز چیده شده را به اشکال خاصی ردیف و تزیین می‌نمایند و به جای عمومی منزل می‌آویزند.

فصل دوم

بررسی

آواشناختی و واجشناسی

صدا ها

این گویش ۳۴ صدا دارد که ۲۵ صدای آن همخوان (صامت)و۲صدای آن نیم واک و ۷ صدای آن هم واکه (مصوت) است که عبارتند از :

الف) همخوان‌ها :

۱ /p/ معادل /پ/ فارسی است

ـ انفجاری (انسدادی)، دولبی، بی‌واک

Puř (بلدرچین)buř (بُبُر)

۲ /b/ معادل /ب/ فارسی است

ـ انفجاری (انسدادی)، دولبی، واکدار

bâr (بار) mâr (مار)

۳ /t/ معادل /ت/ فارسی است

ـ انفجاری (انسدادی)، دندانی — لثوی، بی‌واک

tam (مه) dam (دهان)

۴ /d/ معادل /د/ فارسی است

ـ انفجاری (انسدادی)، دندانی — لثوی، واکدار

مانند شماره ۳ و dâr (درخت) târ (شیوه، طور)

۵ /f/ معادل تلفظ /ف/ است

ـ سایشی، لبی — دندانی، بی‌واک

hafta (هفته) havda (عددهفده)

۶ /v/ معادل / و/ فارسی در کلمات وارد، اول، با تلفظ فارسی آن‌ها است و همچنین معادل /v/ انگلیسی است.

ـ سایشی، لبی — دندانی، واکدار

ـ مانند شماره ۵

توجه : این واج در اول کلمه نمی‌آید و کاربرد آن نیز بسیار کم است.

۷ /s/ معادل /س/ فارسی است

ـ سایشی، دندانی – لثوی، بی واک

ـ sard (سرد) zard (زرد)

۸ /z/ معادل / ز / فارسی است

ـ سایشی، دندانی – لثوی، واکدار

səqân (استخوان) zəqân[1] (بزغاله فریاد کشید)

۹ /š/ معادل /ش / فارسی است

Šir (مایع خوردنی) sir (گیاه سیر)

۱۰ /ž/ معادل / ژ / فارسی است

سایشی، لثوی – کامی، واکدار

dəž (دست نخورده، سالم) dəz (دزد)

۱۱ /k/ معادل /ک / فارسی است

انسدادی، نرم کامی، بی‌واک

kal (شکاف) gal (گروه، دسته)

۱۲ /g/ معادل /گ / فارسی است

ـ انسدادی، نرم کامی، باواک

ـ مثال شماره ۱۱

۱۳ /x/ معادل /خ / فارسی است

سایشی، پس نرم کامی، بی‌واک

xâl (خال) qâl (سروصدا)

۱۴ /q/ معادل /ق / فارسی است

انفجاری (انسدادی)، پس نرم کامی، واکدار

مثال شماره ۱۳

۱۵ /h/ معادل /ح / فارسی است

---

[1] - zaqân هم تلفظ می‌شود

سایشی، چاکنایی، بی‌واک

həl (بُز بی‌شاخ)　　xəl (عیب‌چشم، چشمی که بیرون آمده و کج باشد)

۴۶ /j/ معادل /ج/ فارسی است

سایشی – انسدادی، لثوی – کامی، واکدار

marj (شرط)　　marz (مرز)

۴۷ /c/ معادل /چ/ فارسی است

سایشی – انسدادی، لثوی – کامی، بی‌واک

Cu (چوب)　　ju (جوی)

۴۸ /m/ معادل /م/ فارسی است

خیشومی، دولبی ، واکدار

mâr_ (مار ،جانور خرزنده- فعل نهی از آوردن) nâr (نیاور، فعل منفی از آوردن)

۴۹ /n/ معادل / ن/ فارسی است

ـ خیشومی، دندانی – لثوی، باواک

ـ مثال شماره ۱۸

۴۰ /ŋ / مخصوص این گویش می‌باشد و در آغاز کلمه نمی‌آید، تقریباً ترکیبی از دو واج n و g (ng) می‌باشد

خیشومی، پس نرم کامی، واکدار

Šaŋ (فشنگ)　　Šan (وسیله کشاورزی که بوسیله آن کاه و دانه را از هم جدا می‌کنند)

۴۱ /L/ معادل / ل/ فارسی است

کناری، لثوی، ساده، واکدار

gal (دسته، گروه)　　gar (شاخه خشک درخت)

توجه : فقط از این واج در آغاز کلمه استفاده می‌شود

۴۲ /Ł/ کناری، لثوی، نرم کامی شده، واکدار مخصوص گویش کلهری است[۱] و در فارسی معادل ندارد.

kał (بز کوهی) kal (شکاف)

توجه : این واج در آغاز کلمه نمی‌آیدو در فارسی معادل ندارد

۴۳ /r/ تلفظ آن مانند تلفظ/ ر/ فارسی است با این تفاوت که این r/ در این گویش در آغاز کلمه نمی‌آید

غلتان (لرزشی)، لثوی، واکدار، تک زنشی

gar (شاخه خشک درخت) gal(گروه، دسته)

۴۴ / ř / مخصوص گویش کلهری است و در آغاز کلمات فقط از این / ř / استفاده می‌شود

غلتان (لرزشی) ، لثوی، واکدار، چند زنشی

gař (گر، بیماری گری) gar (شاخه خشک درخت)

guř (قبر، گور) gur (گوساله)

řüt (پر کنده، لخت) lüt (بینی)

۴۵ / ?/ انسدادی، چاکنایی، بی واک

?êł(ایل) hêł (کرت شخم)

توجه : در این گویش واج (ع) وجود ندارد، مثلاً سعدی را سادی تلفظ می‌کنند.

ب- نیم واکه ها:

۱- /w/ نیم واکه (روان)، دولبی

Wây(فرار کرد) mây (ماند، شیری که مایه ماست به آن بزنند و ببندد، مایه گرفته)

۲ /y/ نیم واکه (روان) کامی

yâł (یال) wâł(نوعی پارچه نازک)

۱- همان‌طوری که ملاحظه شد در این گویش دو نوع «لام» وجود دارد که بهتر است/ L/ را رقیق و /Ł/ را غلیظ بنامیم

gwân (پستان)   gyân (جان)

توجه :بر خلاف واکه ها این دو صدا در اول واژه قرار می گیرندکه در این حالت جزء همخوان ها هستند؛مانند : (یک) yak   (گلیم) wař

جدول واج‌های همخوان و نیم واک های گویش کلهری

	(انفجاری)	انسدادی (انفجاری) بی‌واک	سایشی واکدار	سایشی بی‌واک	سایشی انسدادی واکدار	سایشی انسدادی بی‌واک	خیشومی (غنه‌ای)	کناری واکدار ساده	کناری واکدار نرم کامی شده	لرزشی واکدار تکه‌زنشی	لرزشی واکدار تدزنشی	نیم واک
دو لبی	b	p					m					w
لبی - ندانی			v	f								
دندانی- لثوی	d	t	z	s			n					
لثوی			ž	š				L	Ł	r	ř	
لثوی - کامی			j	c								
کامی												y
نرم کامی	g	k										
پس نرم کامی	q			x								
چاکنایی		?		h								

ج – واکه‌ها (مصوت‌ها)

۱- / ê / واکه، پیشین، باز، گسترده،

Šir (شیرمایع) šêr (شیر، جانور درنده)

si (عددسی) sê (عدد سه)

۲- / i/ واکه، پیشین، بسته، گسترده، کشیده

مثال شماره یک و

Sir (سیر، گیاه خوردنی) sar (سر)

۳ /ə/ واکه ، میانی ،بسته، گسترده

šəř (کهنه) š êr (شیر، جانور درنده)

səm (سُم) sim (سیم، فلز)

۴ / a / واکه، پسین، باز، گسترده، کوتاه

na (نه) nâ (گذاشت)

mal (پرنده) məl (گردن)

۵ / â / واکه، باز، پسین، گسترده، کشیده

مثال شماره ۴

۶ / u / واکه، بسته، پسین، گرد، کشیده

cu (چوب) Cü(چطور)

Puš (سیاه و سفید) Püš (علف)

۷ / ü / واکه، بسته، پیشین، گرد، کشیده

مثال شماره ۶

واکه‌های مرکب

در این گویش دو واک مرکب موجود است که عبارتند از :

۱- ây در کلمهٔ wây (فرار کرد)

۲ ay در کلمه day (می‌دهی)

در هنگام ادای این واکه‌ها زبان از حوزهٔ واکه‌های /â/ و /a/ به طرف /i/ و / ê/ می‌لغزد

مثال ـ لغزش به طرف /i/ ← day (می‌دهی) dây (دادی) bay (می‌بری)

مثال- لغزش به طرف /ê/ ← yay (یک) gây (گاوی) day (می‌دهد)

ساختمان هجا[1] در گویش کلهری

ساختمان هجا	مثال	معنی فارسی
CV	ya	این
CCV	xwa	نمک
CVC	mal	پرنده
CCVC	dwat	دختر

1- C نشانه consonant (همخوان) و v نشانه Vowel (واکه) است. وقتی هجا با C C شروع می شود. C دوم فقط می‌تواند یکی از دو نیم واکه /w/ و /y/ باشد و اغلب بعد از این دو نیم واکه واکه‌ای کوتاه می‌آید.

فصل سوم

صرف (ساخت واژه)

اسم

اسم یکی از اقسام کمه است که برای نامیدن شخص،شیئ یا مفهومی به کار می‌رود . در این گویش به چند روش می‌توان اسم را تشخیص داد. یکی این که اسم با نشانه‌های معرفه و نکره همراه می‌شود و دیگر اینکه با نشانه‌های جمع، تصغیر و اضافه می‌آید. ضمن معرفی این نشانه‌ها نحوهٔ ترکیب آن‌ها را با اسامی مختلف نشان می‌دهیم :

معرفه و نکره :

نشانه معرفه در این گویش « a » و یا «aga» و نشانه نکره « ê » و یا «êg» در آخر کلمه است؛ مانند :

برای معرفه Kwəřa (پسر) Kwəřaga

برای نکره düwatê (دختر) düwatêg

توجه :اکثر اسم هایی که واج آخر آن ها واکه (مصوت) است در حالت معرفه نشانه « aga » ودر حالت نکره نشانه «êg » میگیرند،دراین صورت بین اسم و نشانه یکی از نیم واکه های /w/،/y/متناسب باآن واکه به عنوان میانجی وبرای سهولت در تلفظ قرار می گیرد،مانند:

نکره	معرفه	اسم
büwêg	büwaga	Bü
cuwêg	cuwaga	cu
rêyêg	rêyaga	rê
jiyêg	jiyaga	ji

استثنا: اگر اسمی به /â/ یا /a/ ختم شود در حالت معرفه با نشانه «ga» می‌آید ، مانند:

gâga (گاو مورد نظر) məyaga (میش مورد نظر)

توجه : «yay به معنی یک می‌تواند قبل از همهٔ اسامی نکره به طور اختیاری بیاید. مانند :

(یک گاوی آمد.) yay gâê(g) hât

مفرد و جمع

نشانه جمع در این گویش «yl» و «gân» و یا ترکیبی از این دو «ylagân» می‌باشد، مانند :

gâ+yl = gâyl (گاوها)

məya + yl = məyayl (میش‌ها)

gâ + gân = gâgân (گاوها)

məya + gân = məyagân (میش‌ها)

mənâl + a+yl = mənâlayl (بچه‌ها)

mənâl + a + gân = mənâlagân (بچه‌ها)

mənâl + aylagân = mənalaylagân (بچه‌ها)

توجه : همانطوری که ملاحظه می شود هرگاه کلمه ای که جمع بسته می شود به همخوان (صامت) ختم شده باشددر هنگام جمع بستن قبل از نشانه جمع مصوت /a/ قرار می گیرد .

تصغیر :

نشانه تصغیر در این گویش «ülek» است که در آخر بعضی از اسامی می‌آید : مانند :

dâs + üläk = dâsüläk (داس کوچک)

jâm + üläk = jâmüläk (کاسه کوچک)

بعضی از اسامی مصغر فارسی در این گویش راه یافته‌اند با این تفاوت که حرکت آخر آن‌ها (a)، تلفظ می شود؛ مانند :

daftarca دفترچه bâxca باغچه

اضافه :

نشانه اضافه در این گویش (ə) است که بین دو اسم، اسم و صفت، اسم و ضمیر می‌آید ، مانند :

mâl - ə pəyâg (خانه ی مرد)

mâl - ə mə (خانه ی من)

(خانه ی کوچک) mâl - ə bücəg

توجه : ۱ اگر مضاف به /â/ یا /a/ ختم شود، نشانه اضافه تبدیل به /y/ می‌شود مانند:

گاو من gâ- y mə

میش من məya - y mə

توجه : ۲ اگر مضاف به یکی از واکه‌های /o/ ، /ü/ و /u/ ختم شود، بین مضاف و نشانهٔ اضافه /w/ قرار می گیرد، مانند

(چوب من) cu wə mə

(موی بز) mü wə bəzən

(دوغ تو) du we tə

توجه : ۳ اگر مضاف به /i/ و /ê/ ختم شود بین مضاف و نشانهٔ اضافه (y) قرار می گیرد، مانند

(ماهی من) mâsi yə mə

(راه گوسفند) řê y pas

ضمیر :

ضمیر کلمه‌ای است که به جای اسم می‌نشیند و از تکرار آن جلوگیری می کند. هر چند که ضمیر می‌تواند به جای اسم بنشیند و بسیاری از نقش‌های اسم را در گفتار بپذیرد اما نمی‌تواند با نشانه‌های معرفه و نکره همراه شود.

انواع ضمیر:

۱ ضمیر شخصی که خود بر دو دسته «پیوسته و ناپیوسته» تقسیم می‌شود :

۱ .۱ضمیر شخصی ناپیوسته

فارسی	کلهری
من	Mə
تو	Tə

?ayw	او
?ima	ما
?üwa	شما
?əwân	آن‌ها

این ضمایر در جمله بیشتر به عنوان فاعل، مفعول و یا بعد از مضاف به عنوان مضاف‌الیه به کار می‌روند.

۴ .۲. ضمیر شخصی پیوسته : این ضمایر بعد از اسم‌های مختوم به /â/ و /a/ به صورت زیر می‌آیند

ضمیر	مثال	
	کلهری	معنی فارسی
-m اول شخص مفرد	bərâm	برادرم
-t(d) دوم شخص مفرد	bərât(d)	برادرت
y سوم شخص مفرد	bərây	برادرش
-Mân اول شخص جمع	bərâmân	برادرمان
-tân(dân) دوم شخص جمع	bərtân(dân)	برادرتان
ân سوم شخص جمع	bərâyân	برادرشان

ضمیر	مثال	
	کلهری	معنی فارسی
m اول شخص مفرد	mêyam	میش‌ام
-t(d) دوم شخص مفرد	mêya t(d)	میش‌ات
- y سوم شخص مفرد	mêyay	میش‌اش
- mân اول شخص جمع	mêya mân	میش‌مان

دوم شخص جمع tân(dân)	mêya tân(dân) میش‌تان
سوم شخص جمع – yân	mêy yân میش‌شان

ضمایر شخصی پیوسته همراه با اسامی مختوم به دیگر صداها (غیر از /a/ و /â/) به صورت زیر به کار می‌روند :

ضمیر	مثال	
	کلهری	معنی فارسی
اول شخص مفرد – əm	kwəř-əm	پسر
دوم شخص مفرد – ət	kwəř- ət	پسرت
سوم شخص مفرد –ê	kwəř-	پسرش
اول شخص جمع – əman	kwəř- əmn	پسرمان ê
دوم شخص جمع ətân	kwəřətân	پسرتان
سوم شخص جمع- əyân	kwəřəyân	پسرشان

۲ ضمایر اشاره :

این	ya
آن	?əwa
این ها	yâna
آن‌ها	?əwâna

۲ ۱ ضمایر اشاره تأکیدی :

همان	hawa
همین	haya

۳ ضمایر مشترک :

این ضمیر به صورت (xwa) همراه با ضمایر شخص پیوسته است.

مانند :

خودم	xwa - m
خودت	xwa – d
خودش	xwa - y
خودمان	xwa - mân
خودتان	xwa – dân
خودشان	xwa -yân

۴ ضمایر پرسشی

فارسی	کلهری
چند، چقدر	Can
چه	ca(cwa)
کدام	kâm
کی (چه کسی)	ki
کی ـ (چه وقت)	Kay
کجا	ku (kura)
چطور	cü

۵ ضمایر مبهم :

فارسی	کلهری
هیچ	hüc
همه	gəšt
بعضی	Bəřê
هر	har

فلان	Fəlân
یارو (مرد)	kâbərâ
یارو (فلان)	Kazây

توجه : ضمیر kazây امروزه فراموش شده و حتی گویشوران جوان نیز آن را به یاد ندارند

۷ ضمیر متقابل :

همدیگر، یکدیگر yakətəraki

مثال : به خانهٔ یکدیگر رفتیم cima mâlə yakətəraki

صفت :

صفت برای توصیف اسم به کار می‌رود و دارای اقسام زیر است :

صفت بیانی

صفت بیانی چگونگی و ویژگی اسم را از جهت رنگ، قد، شکل وضع و ... بیان می‌کند و به دنبال موصوف می‌آید که بین صفت و موصوف واکه /ə/ قرار می‌گیرد.

مردِ بزرگ pəyâg - ə gawrâ

اسب سیاه ?asp - ə səya

صفت بیانی به سه صورت به کار می‌رود :

۱ ساده : آن است که نشانه‌ای ندارد مانند :

بزرگ gawrâ

سیاه səya

۲ صفت برتر

آن است که به نشانهٔ «tər» همراه است و بعد از موصوف می‌آید.

خانهٔ بزرگ‌تر mâł - ə gawrâ- tər

۳ صفت برترین

نشانهٔ صفت برترین «tərin» است و معمولاً پیش از موصوف می‌آید :

بزرگترین خانه gawrâ - tərin mâł

صفت عددی : صفت‌های عددی قبل یا بعد از اسم قرار می گیرند.

۱ عدد اصلی : شماره‌ها یا اعدادی هستند که بدون پیشوند یا پسوندی پیش از اسم می‌آیند مانند :

چهار میش نر Cwâr wəran

۲ عدد ترتیبی

عدد ترتیبی از عدد اصلی به اضافه پسوند « əm-» یا « əmin-» ساخته می‌شود. عدد ترتیبی وقتی با پسوند əm – ساخته شود پس از اسم می‌آید و اگر با پسوند əmin- ساخته شود پیش از اسم می‌آید؛ مانند :

ستون هفتم sün - ə haftəm

هفتمین ستون haftəmin Sün

پسوندهای əm – و əmin– پس از عدد مختوم به واکه /u/ به صورت (wəm) و (wəmin) در می‌آیند و پس از اعداد مختوم به واک‌های /i/ و /ê/ به صورت (yəm) و (yəmin) در می‌آیند.

نهم nuwəm

نهمین nuwəmin

سوم sêyəm

سومین sêyəmin

سی‌ام siyəm

سی‌امین siyəmin

۳ عدد کسری

اعداد کسری از توالی دو عدد اصلی (اولی بزرگتر از دومی) ساخته می‌شوند و به کمک نشانه ی اضافه قبل از اسم می‌آیند و قسمتی از یک کل را نشان می‌دهد :

یک هشتم hayšt yak

مثلاً جملهٔ : (یک هشتم خانه) hayšt yak - ə mâł

گاهی اوقات به صورت دیگری نیز گفته می‌شود مانند

یک هشتم (هشت نصف)	hayštkwəti
یک دوم (دو نصف)	dəkwəti

ملاحظه می‌شود که در روش دوم از عدد اصلی به علاوهٔ واژه ی kwəti استفاده شده که واژه kwtəi در این شیوه در تمام اعداد کسری ثابت است.

توجه : kwtəi (= kwət + i) به معنی نصفی یا قسمتی از چیزی می باشد.

صفت اشاره

دو واژه (ê?) برای نزدیک و (aw?) برای دور می‌باشد که قبل از اسم قرار می گیرند که در این حالت بعد از اسم پسوند (a) می‌آید.

این خانه	?ê mâł - a
آن خانه	?əw mâł - a

تذکر : البته در حالت تأکیدی (صفت اشاره تأکیدی) پیشوند (Ha) در اول صفت قرار می گیرد

همین خانه	Ha ?ê mâł - a
همان خانه	Ha ?aw mâł- a

صفت مبهم :

صفات مبهم همان ضمایر مبهم هستند (نگاه کنید به ضمایر مبهم) که قبل از اسم قرار می گیرند؛ مانند :

هیچ مردی	hüc pəyagə
همه چیز	gəšt Cəšt
برخی زن (تعدادی زن)	bəřê žən
هر دختری	har düwatə
فلان خانه	fəłân mâł

صفات تعجبی :

صفات تعجبی همان قیود تعجب‌اند (نگاه کنید به قید) که قبل از اسم قرار می گیرند؛ مانند :

چه دختری !   Cə düwatê !

عجب پسری !   ?ajaw kwəřê !

فعل

کلمه‌ای است که انجام گرفتن کاری یا روی دادن حالتی را در یکی از زمان‌های ماضی (گذشته) و مضارع (حال) همراه با شخص و شمار نشان می‌دهد. به عبارت دیگر کلمه‌ای که مفهوم زمان، شخص و عدد را برساند. هر فعلی از یک ریشه اصلی تشکیل می‌شود که به آن «بن» یا «ستاک» هم می گویند (ریشه جزء تجزیه ناپذیر فعل است). به طور کلی بن فعل دارای دو نوع ماضی (گذشته) و مضارع (حال) است. بن ماضی آن قسمتی از فعل است که در همهٔ افعال ماضی وجود دارد؛ یا به عبارت ساده‌تر ستاک گذشته عبارت است از مصدر بدون نشانه مصدر و بن مضارع نیز آن قسمتی از فعل است که در همهٔ افعال مضارع دیده می‌شود (ریشه فعل جزء تجزیه‌ناپذیر است). علاوه بر بن، جزء دیگری در فعل وجود دارد که شخص و شمار فعل را نشان می‌دهد، که آن را «شناسه» می‌نامند.

نشانه مصدر در این گویش «n» و «ən» است که هرگاه قبل از «ə» مصوت بلند قرار گرفته باشد همخوان /y/ مابین آن‌ها قرار می گیرد مانند: cərin ، ništən ، Dâyən

منظور از شخص فعل، سه صورت مختلف است که برای گوینده، شنونده و دیگری به کار می‌رود و منظور از شمار، دو حالت مفرد و جمع است.

اکنون به صرف فعل ماضی ساده از مصدر xwanəsən (خواندن) در این گویش توجه کنید:

شخص و شمار	فارسی	کلهری
اول شخص ماضی مفرد	خواندم	Xwanəsəm
دوم شخص ماضی مفرد	خواندی	Xwanəsi
سوم شخص ماضی مفرد	خواند	Xwanəs

Xwanəsim	خواندیم	اول شخص ماضی جمع
Xwanəsin	خواندید	دوم شخص ماضی جمع
xwanəsən	خواندند	سوم شخص ماضی جمع

آن چه از صرف فعل فوق درمی‌یابیم این است که:

۱. بخشی از فعل در شش صورت صرف شده مشترک است این بخش «بن ماضی» (xwanəs) است.

۲. علاوه بر بن فعل، اجزای دیگری نیز دیده می‌شوند که معمولاً متغیر می‌باشند، این اجزا، شناسه‌های فعل هستند:

الف) شناسه اول شخص مفرد: əm

ب) شناسه دوم شخص مفرد: i

ج) شناسه سوم شخص مفرد: در این مورد شناسه آشکاری دیده نمی‌شود و در اصطلاح شناسهٔ آن تهی (Ø) است.

د) شناسه اول شخص جمع: im

ه) شناسه دوم شخص جمع: in

ز) شناسه سوم شخص جمع: ən

پس می‌توان شناسه‌های فعل ماضی ساده را در این گویش به این صورت معرفی کرد:

اول شخص مفرد	-əm
دوم شخص مفرد	-i
سوم شخص مفرد	Ø
اول شخص جمع	-im
دوم شخص جمع	-in
سوم شخص جمع	-ən

توجه: شناسه‌های فوق در همه فعل‌های ماضی ثابت نیستند و تغییراتی دارند به عبارت دیگر شناسه‌های فعل ماضی ثابت نیستند.

اکنون صرف صورت مضارع از مصدر xwanəsən را می‌بینیم:

شخص و شمار	کلهری
اول شخص مضارع مفرد	Xwanəm
دوم شخص مضارع مفرد	Xwani
سوم شخص مضارع مفرد	Xwanê
اول شخص مضارع جمع	Xwanim
دوم شخص مضارع جمع	Xwanin
سوم شخص مضارع جمع	xwanən

آن چه از صرف فعل مضارع می‌فهمیم عبارت است از:

۱. بن مضارع در شش ساخت مشترک است (xwan).

۲. شناسه‌های مضارع عبارتند از əm , i , ê/im , in , ən

تفاوت شناسه‌های مضارع با ماضی در این گویش این است که سوم شخص مفرد ماضی شناسه ندارد یعنی تهی (Ø) است اما سوم شخص مفرد مضارع شناسه دارد و /ê/ است و شناسه فعل‌های مضارع ثابت هستند (در انواع مختلف فعل مضارع تغییر نمی‌کنند) در حالی که در ماضی متغیرند.

زمان فعل

فعل در این گویش تنها در دو زمان ماضی (گذشته) و مضارع (حال) صرف می‌شود و مستقبل (آینده) ندارد که فعل مضارع هم برای زمان حال و هم برای آینده به کار می‌رود.

انوع فعل ماضی

فعل ماضی فعلی است که بر انجام کاری دلالت می‌کند، که خود دارای انواعی است که معرفی می‌شوند:

۱- ماضی ساده

این نوع فعل کاری را نشان می‌دهد که در مقطعی از زمان گذشته صورت گرفته و به پایان رسیده است و به صورت بن ماضی + شناسه‌ها ساخته می‌شود، اکنون از مصدر xwanəsən (خواندن) ماضی ساده را صرف می‌کنیم:

Xwanəsəm
Xwanəsi
Xwanəs
Xwan sim
Xwan sin
Xwan s n

۴ ماضی استمراری

معمولاً در جملات شرطی گذشته از این فعل استفاده می‌شود و برای جملات استمراری فعل ساده بکار می‌رود، به عبارت دیگر می‌توان آن را ماضی شرطی نامید؛ مانند:

اگر می‌خوابیدم به موقع بلند می‌شدم. ?əgar bəxaftâm , wa mawqa ?aləsâm

از نشانهٔ استمرار + بن ماضی + شناسه‌ها ساخته می‌شود.

کلهری
bəxwanəsâm
bəxwanəsây
Bəxwanəsâ(d)
bəxwanəsâym
bəxwanəsâyn
bəxwanəsân

توضیح: نشانهٔ استمرار در این گویش «bə» می‌باشد و شناسه‌ها نیز تغییر کرده‌اند (نسبت به فعل ماضی ساده) و عبارتند از:

اول شخص مفرد âm
دوم شخص مفرد ây
سوم شخص مفرد â(âd)

اول شخص جمع	âym
دوم شخص جمع	âyn
سوم شخص جمع	ân

توجه: این فعل با قرار گرفتن وند «na» به جاي نشانه استمرار «bə» منفي ميشود.

۴ ماضي نقلي

اگر کاری در گذشته انجام گرفته باشد و اثر و نتیجهٔ آن تا زمان حال ادامه داشته باشد، از این نوع فعل استفاده می‌شود، این فعل با افزودن پسوند «a» (به معنی است) به آخر فعل ماضی ساده ساخته می‌شود (علاوه بر آن در سوم شخص مفرد تغییرات دیگری ایجاد می‌شود).

Xwan s ma
Xwan siya
Xwan s g
Xwan sima
Xwan sin
Xwan s na

۴ ماضی بعید

فعلی است که برای صورت گرفتن کاری مورد استفاده قرار می‌گیرد، که در گذشته و پیش از کار دیگری به وقوع پیوسته است.

Xwan süm
Xwan süd
Xwan sü
Xwan sümən
Xwan sün
Xwan sün

توجه: ملاحظه می‌شود که دوم و سوم شخص جمع با هم مشترک هستند.

۵ ماضی التزامی

فعلی که بر انجام کاری یا وقوع حالتی در زمان گذشته همراه با شک یا امید و آرزو دلالت می‌کند.

Xwan sum
Xwan süd
Xwan su
Xwan sümən
Xwan sün
Xwan sun

توجه: غیر از ماضی مستمر که حالت منفی ندارد تمامی فعل‌های ماضی با پیشوند na منفی می‌شود

۶ ماضی مستمر (ملموس)

از این نوع فعل برای صورت گرفتن کاری استفاده می‌شود که همزمان با فعل دیگری در گذشته به وقوع پیوسته باشد.

در گویش کلهری با استفاده از لفظ «Lapəsâ» یا «pəsâ» به اضافه ماضی ساده فعل مورد نظر ساخته می‌شود.

Lapəsâ Xwan s m
Lapəsâ Xwan si
Lapəsâ Xwanəs
Lapəsâ Xwanəsim
Lapəsâ Xwanəsin
Lapəsâ Xwanəsən

توجه: این فعل حالت منفی ندارد.

فعل مضارع (حال)

فعلی است که بر انجام کاری در زمان حال و آینده دلالت می‌کند که در گویش کلهری سه نوع می‌باشد.

۱. مضارع اخباری (ساده)

فعلی است که انجام کاری را به طور قطعی و مسلم در زمان حال و آینده نشان می‌دهد که از بن مضارع+ شناسه ساخته می‌شود؛ مانند:

کلهری	شخص و شمار
?üšəm	اول شخص مفرد
?üši(d)	دوم شخص مفرد
?Üšê	سوم شخص مفرد
?üšim	اول شخص جمع
?üšin	دوم شخص جمع
?üšən	سوم شخص جمع

با اضافه کردن nəy به ابتدای آن منفی می شود مانند: xwam→nəyaxwam

۲. مضارع التزامی

به وقوع فعل همراه با شک و تردید و آرزو دلالت می‌کند و از b (bə) + فعل مضارع ساده (اخباری) ساخته می‌شود.

کلهری	شخص و شمار
büšəm	اول شخص مفرد
büši	دوم شخص مفرد
büšê	سوم شخص مفرد
büšim	اول شخص جمع
büšin	دوم شخص جمع
büšən	سوم شخص جمع

این فعل با قرار گرفتن پیشوند «nəy» بجای «bə» منفی می‌شود مانند:

Bəxwam→nəyaxwam

توجه: همانطوری که ملاحظه می‌شود فعل مضارع منفی در هر دو نوع (اخباری و التزامی) یکسان است، بنابراین فعل مضارع منفی فقط شش صیغه دارد.

۳. مضارع مستمر (ملموس)

از این فعل برای انجام کاری استفاده می‌شود که در حال رخ دادن یا نزدیک رخ دادن است، این فعل از واژه «Lapəsâ یا pəsâ» به اضافه مضارع ساده ساخته می‌شود که امروز بیشتر تحت تأثیر زبان فارسی از افعال کمکی دارم، داری، دارد... استفاده می‌شود اما با تلفظ کلهری آن‌ها.

Lapəsâ ?üšəm
Lap sâ ?üši
Lap sâ ?üšê
Lap sâ ?üš n
Lap sâ ?üšin
Lap sâ ?üšim

توجه: زمانی که از فعل کمکی دارم، داری... استفاده می‌شود هم فعل کمکی و هم اصلی به صورت مضارع ساده هستند.

dêr m ?üš m
dêri ?üši
dêrê ?üšê
dêrim ?üšim
dêrin ?üšin
dêrên ?üš n

توجه: این فعل شکل منفی ندارد.

فعل امر:

از ستاک حال فعل مورد نظر بعلاوهٔ پیشوند «bə» ساخته می‌شود و دو شکل دارد (یک شکل برای مفرد و یک شکل برای جمع) مانند: برای مفرد bəxaf ، برای جمع bəxafən این فعل با وند «na» منفی می‌شود که به جای «bə» قرار می‌گیرد؛ مانند naxaf ، naxafən.

فعل نهی:

نشانه این فعل «ma یا na» به جای «bə» فعل امر است؛ مانند فعل امر دو شکل دارد (مفرد و جمع).

Bəxaf {maxaf / naxaf} برای مفرد ، Bəxafən {maxafən / naxafən} برای جمع

فعل‌های مجهول: ۱- گذشته مجهول ۲- حال مجهول

گذشته مجهول از ستاک گذشته مجهول (مصدر مجهول بدون «n» = سوم شخص مفرد مجهول) به اضافهٔ شناسه‌ها ساخته می‌شود.

مثال: از مصدر مجهول səzyâ n

S zyâm
S zyây(d)
S zyâ
S zyâym
S zyâyn
S zyân

حال مجهول از ستاک حال مجهول (ستاک حال معلوم به اضافه «ya») همراه با شناسه‌ها ساخته می‌شود؛ مثال:

S zyam
S zyay
S zyaê
S zyaym
S zyayn
S zyan

افعال تام و ناقص:

افعالی را مانند:

hâwərdən/büwən/dâyən/hâtən/dâštən/watən و ... که همهٔ ساخت‌ها و زمان‌های آنها متداول نیست، و مصداق قواعد کلی فعل نمی‌شوندناقص می‌نامیم،

فعل‌هایی را که همهٔ ساخته‌ها و زمان‌های آنها به کار می‌رود، و مصداق قواعد کلی فعل می‌شوند فعل تام(کامل) می‌نامیم؛ مانند: xwanəsən

صورت یا ساخت فعل

فعل در این گویش از لحاظ ساختمان به سه نوع تقسیم می‌شود: ۱- ساده ۲- مشتق ۳- مرکب

فعل ساده: فعلی است که عنصر غیرفعلی ندارد و فقط از بن فعل ساخته می‌شود؛ مانند:

hâwərdən ، büwən ، hâtən ، čərin ، Xwanəsən.

فعل مشتق: فعل ساده‌ای است که دارای عنصر غیرفعلی به صورت پیشوند یا پسوند باشد؛ مانند:

hâtənaw ، aŁwašânən ، darčəğən.

فعل مرکب: فعلی است که از عنصر غیرفعلی (اسم، صفت، قید) و عنصر فعلی و گاهی حرف و عنصر غیرفعلی و عنصر فعلی تشکیل شده و در مجموع، یک معنی فعلی را بیان می‌کند و هر عنصر بدون دیگری معنی فعلی خود را از دست می‌دهد؛ مانند:

la hür ،barz büwən ،dasa məl kərdən ،yâdgərtən ،Kârkərdən čəğən

توجه: در هنگام صرف افعال مشتق (پیشوندی) و مرکب باید موارد زیر رعایت گردد:

وند نفی بین عنصر غیر فعلی و فعل می‌آید؛ مانند:

(yâd na gərtən ، dasa məl na kərdən ، Dar na čəğən

وندهای شخصی در پایان جزء فعلی می‌آیند؛ مانند:

dasa məl kərdən ،Yâdgərtəm

ضمایر مفعولی پیوسته بعد از عنصر غیر فعلی قرار می‌گیرند؛ مانند: Das-əm gərt

وجه فعل

فعل به اعتبار کیفیت بیان مفهوم آن که خبری را برساند یا وقوع و حالت آن را با احتمال یا شرط همراه کند یا فرمانی را برساند از یکی از سه وجه اخباری یا التزامی یا امری به شمار می‌آورند (انوری/گیوی، ۱۳۷۹ص۷۳).

پس وجه اخباری آن است که دلالت فعل را بر معنای آن به قطع خبر دهد. وجه التزامی آن است که دلالت فعل را بر معنای آن با التزام (= همراهی) به امری چون، آرزو، میل، امید، شرط، تردید و امثال آنها بیان کند. در وجه التزامی گوینده تفسیر و تعبیری همراه فعل می‌آورد (همان، ص۷۴).

وجه امری: انجام کار یا خودداری از انجام کار را فرمان می‌دهد یا توصیه می کند (رخزادی، ۱۳۷۹ ص۲۰۳).

بر این اساس در این گویش، وجه التزامی شامل فعل‌های ماضی استمراری، ماضی التزامی و مضارع التزامی می‌شود و وجه امری شامل فعل‌های امر و نهی می گردد و وجه اخباری نیز شامل بقیهٔ فعل‌ها است.

فعل لازم و متعدی (ناگذر و گذر)

فعل در این گویش با توجه به نیاز آن به مفعول، یا لازم است یا متعدی؛ پس:

فعلی که بدون نیاز به مفعول و تنها با فاعل یا نهاد معنی جمله را تمام کند یا به بیان دیگر از مفعول نگذرد فعل لازم یا ناگذر نامیده می‌شود؛ مانند: hât ، čəğ

فعلی که علاوه بر فاعل به مفعول هم نیاز دارد تا معنی خود را تمام کند (از فاعل به مفعول بگذرد) فعل متعدی یا گذرا نامیده می‌شود؛ مانند: hâwərd ، xwârd

اینک به صرف تعدادی از افعال در کلیهٔ زمان‌ها می‌پردازیم:

+ از مصدر čəğən (=čəyən)

شخص و شمار	ماضی ساده	ماضی استمراری	ماضی نقلی	ماضی بعید [ii]	ماضی التزامی [i]	ماضی مستمر
اول شخص مفرد	čəğm	bəčyâm	čəğma	čüm		Lapəsâ čəğm
دوم شخص مفرد	Či(d)	bəčyây	čida	čüd		Lapəsâ či(d)
سوم شخص مفرد	čəğ	bəčyâ	čəğa	čü(ğ)		Lapəsâ čəğ
اول شخص جمع	čim	bəčyâym	čima	čümən یا (čüm)		Lapəsâ čim
دوم شخص جمع	čin	bəčyâyn	čina	čün		Lapəsâ čin
سوم شخص جمع	čəğn	bəčyân	čəğna	čün		Lapəsâ čəğn

شخص و شمار	مضارع اخباری	مضارع التزامی	مضارع مستمر
اول شخص مفرد	čəm	bəčəm	Lapəsâ čəm
دوم شخص مفرد	či	bəči	Lapəsâ či
سوم شخص مفرد	ču	bəčud	Lapəsâ ču
اول شخص جمع	čim	bəčim	Lapəsâ čim
دوم شخص جمع	čin	bəčin	Lapəsâ čin
سوم شخص جمع	čən	bəčən	Lapəsâ čən

۴ از مصدر hâtən

شخص و شمار	اول شخص مفرد	دوم شخص مفرد	سوم شخص مفرد	اول شخص جمع	دوم شخص جمع	سوم شخص جمع
ماضی ساده	hâtəm	hâti	hât	hâtim	hâtin	hâtən
ماضی استمراری	bâtyâm	bâtyây	bâtyâ	bâtâym	bâtyân	bâtyâyn
ماضی نقلی	hâtəma	hâtiya	hâtəğa	hâtima	hâtina	hâtəna
ماضی بعید	hâtüm	hâtüd	hâtü	hâtüm یا hâtümən	hâtün	hâtün
ماضی التزامی	hâtum	hâtüd	hâtu	Hâtüm یا hâtümən	hâtün	hâtun
ماضی مستمر	Lapəsâ hâtəm	Lapəsâ hâti	Lapəsâ hât	Lapəsâ hâtim	Lapəsâ hâtin	Lapəsâ hâtən

شخص و شمار	مضارع اخباری	مضارع التزامی	مضارع مستمر
اول شخص مفرد	čyam	bâm	Lapəsâ čyam
دوم شخص مفرد	čyay	bây	Lapəsâ čyay
سوم شخص مفرد	čyaê	bâê	Lapəsâ čyaê
اول شخص جمع	čyaym	bâym	Lapəsâ čyaym
دوم شخص جمع	čyayn	bâyn	Lapəsâ čyayn
سوم شخص جمع	čyan	bân	Lapəsâ čyan

تذکر: این فعل جزء افعال ناقص است.

۴ از مصدر řəŠânən

شخص و شمار	اول شخص مفرد	دوم شخص مفرد	سوم شخص مفرد	اول شخص جمع	دوم شخص جمع	سوم شخص جمع
ماضی ساده	řəšânəm	řəšâni	řəšân	řəšânim	řəšânin	řəšânən
ماضی استمراری	bəřəšânâm	bəřəŠânây	bəřəšânâ	bəřəšânâym	bəřəšânâyn	bəřəšânân
ماضی نقلی	řəšânəma	řəšâniya	řəšânəğa	řəšânima	řəšânina	řəšânəna
ماضی بعید	řəšânüm	řəšânüd	řəšânü	řəšânüm یا řəšânümən	řəšânün	řəšânün
ماضی التزامی	řəšânum	řəšânüd	řəšânud	řəšânm یا řəšânümən	řəšânün	řəšânun
ماضی مستمر	Lapəsâ řəšânəm	Lapəsâ řəšâni	Lapəsâ řəšân	Lapəsâ řəšânim	Lapəsâ řəšânin	Lapəsâ řəšânən

شخص و شمار	مضارع اخباری	مضارع التزامی	مضارع مستمر
اول شخص مفرد	řəšənəm	bəřəšənəm	Lapəsâ řəšənəm
دوم شخص مفرد	řəšəni	bəřəšəni	Lapəsâ řəšəni
سوم شخص مفرد	řəšənê	bəřəšənê	Lapəsâ řəšənê
اول شخص جمع	řəšənim	bəřəšənim	Lapəsâ řəšənim
دوم شخص جمع	řəšənin	bəřəšənin	Lapəsâ řəšənin
سوم شخص جمع	řəšənən	bəřəšənən	Lapəsâ řəšənən

۴ از مصدر kərdən

شخص و شمار	اول شخص مفرد	دوم شخص مفرد	سوم شخص مفرد	اول شخص جمع	دوم شخص جمع	سوم شخص جمع
ماضی ساده	kərdəm	kərdi	kərd	kərdim	kərdin	kərdən
ماضی‌استمراری	bəkərdâm	bəkərdây(d)	bəkərdâ	bəkərdâym	bəkərdâyn	bəkərdân
ماضی نقلی	kərdəma	kərdiya	kərdəğa	kərdima	kərdina	kərdəna
ماضی بعید	kərdüm	kərdüd	kərdü(d/g)	kərdümən یا kərdüm	kərdün	kərdün
ماضی التزامی	kərdum	kərdüd	kərdu(d)	kərdüm یا ərdümən	kərdün	kərdun
ماضی مستمر	Lapəsâ kərdəm	Lapəsâ kərdi	Lapəsâ kərd	Lapəsâ kərdim	Lapəsâ kərdin	Lapəsâ kərdən

شخص و شمار	مضارع اخباری	مضارع التزامی	مضارع مستمر
اول شخص مفرد	kam	bəkam	Lapəsâ kam
دوم شخص مفرد	kay	bəkay	Lapəsâ kay
سوم شخص مفرد	kaê	bəkaê	Lapəsâ kaê
اول شخص جمع	kaym	bəkaym	Lapəsâ kaym
دوم شخص جمع	kayn	bəkayn	Lapəsâ kayn
سوم شخص جمع	kan	bəkan	Lapəsâ kan

۵ از مصدر büwən (بودن) جزء افعال ناقص است.

شخص و شمار	اول شخص مفرد	دوم شخص مفرد	سوم شخص مفرد	اول شخص جمع	دوم شخص جمع	سوم شخص جمع
ماضی ساده	büm	büd	bü	büm	bün	bün
ماضی استمراری	büwâtâm	büwâtây	büwâtâ	büwâtâym	büwâtâyn	büwâtân
ماضی نقلی	büma	büda	büya	büma	büna	büna
ماضی بعید						
ماضی التزامی						
ماضی مستمر	Lapəsâ büm	Lapəsâ büd	Lapəsâ bü	Lapəsâ büm	Lapəsâ bün	Lapəsâ bün

شخص و شمار	مضارع اخباری	مضارع التزامی	مضارع مستمر
اول شخص مفرد	ham	bum	Lapəsâ bum
دوم شخص مفرد	hay(d)	büd	Lapəsâ büd
سوم شخص مفرد	has	bu(d)	Lapəsâ bu(d)
اول شخص جمع	haym	büm	Lapəsâ büm
دوم شخص جمع	hayn	bün	Lapəsâ bün
سوم شخص جمع	han	bun	Lapəsâ bun

۶ از مصدر dâyən

شخص و شمار	اول شخص مفرد	دوم شخص مفرد	سوم شخص مفرد	اول شخص جمع	دوم شخص جمع	سوم شخص جمع
ماضی ساده	dâm	dây	dâ	dâym	dâyn	dân
ماضی‌استمراری	beyâm	beyây	beyâ	beyâym	beyâyn	beyân
ماضی نقلی	dâma	dâya	dâğa	dâyma	dâyna	dâna
ماضی بعید	dâüm	dâüd	dâü	Dâüm یا dâümən	dâün	dâün
ماضی التزامی	dâwm	dâüd	dâwd	Dâüm یا dâümən	dâün	dâwn
ماضی مستمر	Lapəsâ dâm	Lapəsâ dây	Lapəsâ dâ	Lapəsâ dâym	Lapəsâ dâyn	Lapəsâ dân

شخص و شمار	مضارع اخباری	مضارع التزامی	مضارع مستمر
اول شخص مفرد	dam	bəyam	Lapəsâ dam
دوم شخص مفرد	day(d)	bəyay	Lapəsâ day
سوم شخص مفرد	daê	bəyaê	Lapəsâ daê
اول شخص جمع	daym	bəyaym	Lapəsâ daym
دوم شخص جمع	dayn	bəyayn	Lapəsâ dayn
سوم شخص جمع	dan	bəyan	Lapəsâ dan

۷ از مصدر xanəsən

شخص و شمار	اول شخص مفرد	دوم شخص مفرد	سوم شخص مفرد	اول شخص جمع	دوم شخص جمع	سوم شخص جمع
ماضی ساده	xanəsəm	xanəsi	xanəs	xanəsim	xanəsin	xanəsən
ماضی استمراری	bexanəsâm	bexanəsay	bexanəsâ	bexanəsaym	bexanəsayn	bexanəsan
ماضی نقلی	xanəsəma	xanəsiya	xanəsəga	xanəsima	xanəsina	xanəsəna
ماضی بعید	xanəsüm	xanəsüd	xanəsü	xanəsüm یا xanəsümən	xanəsün	xanəsün
ماضی التزامی	xanəsum	xanəsüd	xanəsu	xanəsüm یا xanəsümən	xanəsün	xanəsun
ماضی مستمر	Lapəsâ xanəsəm	Lapəsâ xanəsi	Lapəsâ xanəs	Lapəsâ xanəsim	Lapəsâ xanəsin	Lapəsâ xanəsən

شخص و شمار	مضارع اخباری	مضارع التزامی	مضارع مستمر
اول شخص مفرد	xanəm	bəxanəm	Lapəsâ xanəm
دوم شخص مفرد	xani	bəxani	Lapəsâ xani
سوم شخص مفرد	xanê	bəxanê	Lapəsâ xanê
اول شخص جمع	xanim	bəxanim	Lapəsâ xanim
دوم شخص جمع	xanin	bəxanin	Lapəsâ xanin
سوم شخص جمع	xanən	bəxanən	Lapəsâ xanən

۸ از مصدر dəyən

شخص و شمار	ماضی ساده	ماضی استمراری	ماضی نقلی	ماضی بعید	ماضی التزامی	ماضی مستمر
اول شخص مفرد	dim	bəyâtâm	dima	düm		Lapəsâ dim
دوم شخص مفرد	did	bəyâtây	dida	düd		Lapəsâ did
سوم شخص مفرد	di	bəyâtâ	diya	dü(d)		Lapəsâ di
اول شخص جمع	dim	bəyâtâym	dima	Düm یا dümən		Lapəsâ dim
دوم شخص جمع	din	bəyâtâyn	dina	dün		Lapəsâ din
سوم شخص جمع	din	bəyâtân	dina	dün		Lapəsâ din

شخص و شمار	مضارع اخباری	مضارع التزامی	مضارع مستمر
اول شخص مفرد	dünəm	bünəm	Lapəsâ dünəm
دوم شخص مفرد	düni	büni	Lapəsâ düni
سوم شخص مفرد	dünê	bünê	Lapəsâ dünê
اول شخص جمع	dünim	bünim	Lapəsâ dünim
دوم شخص جمع	dünin	bünin	Lapəsâ dünin
سوم شخص جمع	dünən	bünən	Lapəsâ dünən

۹ از مصدر təwâsən

شخص و شمار	اول شخص مفرد	دوم شخص مفرد	سوم شخص مفرد	اول شخص جمع	دوم شخص جمع	سوم شخص جمع
ماضی ساده	təwâsəm	təwâsi(d)	təwâs	təwâsim	təwâsin	təwâsən
ماضی استمراری	betəwâsâm	betəwâsây	betəwâsâ	betəwâsâym	betəwâsâyn	betəwâsân
ماضی نقلی	təwâsəma	təwâsiya	təwâsəğa	təwâsima	təwâsina	təwâsəna
ماضی بعید	təwâsüm	təwâsüd	təwâsü	təwâsüm یا təwâsümən	təwâsün	təwâsün
ماضی التزامی	təwâsum	təwâsüd	təwâsu(d)	təwâsüm یا təwâsümən	təwâsün	təwâsun
ماضی مستمر	Lapəsâ təwâsəm	Lapəsâ təwâsi	Lapəsâ təwâs	Lapəsâ təwâsim	Lapəsâ təwâsin	Lapəsâ təwâsən

شخص و شمار	مضارع اخباری	مضارع التزامی	مضارع مستمر
اول شخص مفرد	təwâm	bətəwâm	Lapəsâ təwâm
دوم شخص مفرد	təwây	bətəwây	Lapəsâ təwây
سوم شخص مفرد	təwâê	bətəwâê	Lapəsâ təwâê
اول شخص جمع	təwâym	bətəwâym	Lapəsâ təwâym
دوم شخص جمع	təwâyn	bətəwâyn	Lapəsâ təwâyn
سوم شخص جمع	təwân	bətəwân	Lapəsâ təwân

حروف یا نقش نماها :

شامل حروف اضافه، حروف ربط و نشانه‌ها می‌باشند.

حروف اضافه، اغلب با اسم، گروه اسمی یا صفت همراه هستند و آن‌ها را وابسته فعل می‌سازند که در این گویش حروف اضافه پیش از اسم و بعد از اسم می‌آیند.

الف – حروف اضافه پیش از اسم

از	La
به	wa
برای	arâ
بدون	bê
با	wal
تا	tâ
بجز	běGega[1]

[1]– این حرف امروز به فراموشی سپرده شد و به جای آن از « بغیر» استفاده می‌شود.

ب ـ حروف اضافه متأخر :

این حروف که معمولاً پس از اسم و همراه با حروف اضافه پیش از اسم می‌آیند عبارتند از awa و aw

با اسب	wa ?aspaw
از دور	La düraw
از بالای خانه	La bânə mâława

حروف ربط :

حروف ربط، دو اسم، دو گروه اسمی و یا دو جمله را به هم ربط می‌دهند و به دو دسته ساده و مرکب تقسیم می‌شوند.

الف – حروف ربط ساده :

وُ	?u
تا	tâ
اگر	?ar
که	ge
چون	čün
یا	yâ
بلکه	balkəm
ولی	walli
نه	na
نیز ، هم	ham
نیز، هم	iš
چه	cwa

Išبعد از واکه بصورت yiš می‌آید. به عبارت دیگر بین آن‌ها /y/ میانجی قرار می گیرد

ما نیز آمدیم	?imayiš hatim	(پس از فاعل)
من آنها را هم دیدم	ma ?awâniš dim	(پس از مفعول)
ازش هم خورد	Ləyiš xwârd	(پس از حرف اضافه)
تمام کرد و نیز آمد	xelâs kərdu hatiš	(پس از فعل)

ب- حروف ربط مرکب : عبارتند از حروف زیر و سایر ترکیبات «yagə» (اینکه)

به شرط این که	wa šart yagə
سپس	?əmja
برای اینکه، زیرا	?ərâ ya
وقتی که	waxtêgə

نشانه‌ها :

الف- /êg/ به دنبال اسم می‌آید : کاری بکن kâr - êg bəka

ب- /i/نسبت به دنبال اسم می‌آید: پسر سوماری kwəřə Sawmâri

ج – نشانه‌های ندا : هرگاه«agə یا a » بعد از اسم قرار گیرد آن اسم منادا است. مانند :

ای دختر	düwataga
ای خواهر	xwayška
ای پدر	bâwga
ای مادر	dâləga

اسم در حالت ندا گاهی بدون هیچ نشانه پایانی می‌آید و فقط واکه آخر کشیده می‌شود. (تکیه می‌گیرد)

برادر	bərâ
مادر	dâ
پدر	bâ

«?ay» و «yâ» پیش از اسم قرار می‌گیرد و آن را منادا می‌کند

ای برادر	?ay berâ
یا خدا	yâ xwədâ

اصوات : اصوات آواهایی هستند که در هنگام تحسین، شگفتی، درد، ترس و افسوس بیان می‌شوند و معروفترین آن‌ها عبارتنداز:

?âx
?ây
?uf
?ay
?âyš
hay
?ah
way

ساختار واژه : واژه از نظر ساختار به سه دسته تقسیم می‌شود :

ساده، مشتق، مرکب

۱- واژهٔ ساده : واژهٔ ساده واژه‌ای است که از یک واژک[1] آزاد ساخته شده باشد مانند :

مرد	pəyâg
بچه	mənâl
خوب	xâs

۲- واژهٔ مشتق : از یک واژهٔ ساده و یک یا چند واژک وابسته ساخته می‌شود. واژک‌های وابسته به سه دسته تقسیم می‌شوند : پیش‌وند، پس‌وند و میان وند.

پیشوندها در ابتدای واژهٔ قرار می‌گیرند مانند

به زور	wa zur
بی‌صدا	bê daŋ

پسوندها در پایان واژه می‌آیند.

۱- واژک به کوچکترین واحد معنی‌دار زبان گفته می‌شود و به دو دسته آزاد و وابسته تقسیم می‌شود به واژک وابسته « وند» نیز گفته می‌شود.

دانا	zânâ
زنانه	žənâna

میان‌وندها : عبارتند از :

قد و بالا	qad -u - bâlâ
نامیزان	saŋ - a - Lâ
درجا	ji - La- ji
سرازیزی	sar- aw –xwar i

۴ واژهٔ مرکب : واژهٔ مرکب واژه‌ای است که در ساخت آن بیش از یک واژک آزاد بکار رفته است.

مانند :

زن برادر	bərâžən
گلو درد	qwərəg žân
سیاه سرفه	sêyaqwəta
تند مزاج	təna mazaw
سه‌شنبه	sê šama

فصل چهارم

نحو (ساخت جمله)

جمله :

جمله سخنی است که دست کم از دو جزء (نهاد و گزاره) تشکیل شده باشد،مانند

گزاره نهاد

?əwân hâtən (آنها آمدند)

نهاد :

کلمه‌ای یا گروهی از کلمات است که انجام گرفتن مفهوم گزاره را عملی می کند.

گزاره :

کلمه یا گروهی از کلمات است که فعل جمله را در بردارد و هستهٔ جمله می‌باشد و بیانگر هدف اصلی گوینده است.

انواع جمله از نظر فعل

الف) جمله با فعل اسنادی : فعل اسنادی آن است که کیفیت یا صفتی را به نهاد جمله نسبت می‌دهد و بر عمل و حرکت دلالت نمی‌کند.

هوا سرد است hawâ sarda

این جمله از مسندالیه (hawâ) و مسند (sard) و فعل اسنادی (a) ساخته شده است :

ب) جمله با فعل غیراسنادی :

این دسته از جملات با افعالی غیر از فعل اسنادی ساخته می‌شوند.

	فعل	مفعول	فاعل
	san	kətâw	hamid
(حمید کتاب خرید)			

انواع جمله از نظر پیام و شیوه ی بیان:جمله از این لحاظ چهار گونه است.

الف) پرسشی که خود بر دو نوع است : با کلمات پرسشی و بدون کلمات پزسشی

چه می‌خواهی؟ cwa təwây

چرا آمد؟ ?ərâ hât

جملات پرسشی بدون کلمات پرسشی با تغییر در آهنگ کلام سئوالی می‌شوند.

می‌روی؟ Ci

می‌بینی ؟ düni

ب) جمله خبری :

این جمله، خبری را بیان می‌کند مانند :

باران می‌بارد wârân wârê

تشنه‌ام čəyanŋma

ج) جمله عاطفی :

جمله‌ای است که با آن یکی از عواطفِ خود را از قبیل تعجب، تمنی، خشم و ... بیان می‌کنیم.

چه هوای خوبی ! Cə hawây xâsê

د) جمله امری : این جمله فرمان یا دستوری را در بردارد مانند :

آن را برایم بیار . ?awa ?ərâm bâr

بحث نکنید (حرف نزنید). gap nəyan

ارکان جمله :

همه ی اجرای جمله از حیث نقش و ارزش، یکسان نیستند و در میان آن‌ها دو یا سه جزء هستند که ساختمان جمله روی آن‌ها استوار است و بی‌وجود آن‌ها ساختمان جمله فرو می‌ریزد و جمله، جمله بودن خود را از دست می‌دهد و دیگر پیام و مفهومی را نمی‌رساند، این اجزاء را ارکان جمله می‌نامند. (انوری و گیوی، ۱۳۷۱ ص ۳۰۳)

ارکان جمله در این گویش به صورت زیر می‌باشد :

در جمله‌های با فعل غیراسنادی اگر فعل جمله، «لازم» باشد نیاز به مفعول نیست و ارکان جمله عبارت است از : فاعل و فعل مانند :

Ail hât (علی آمد)

اما اگر فعل جمله «متعدی» باشد نیاز به مفعول دارد و ارکان آن عبارتند از :

فاعل، مفعول و فعل؛ مانند :

فعل	مفعول	فاعل
xwârd	nân	Ail

در جمله‌های با فعل اسنادی (ربطی) ارکان جمله عبارتند از :مسندالیه، مسند و فعل ربطی؛ مانند

	فعل اسنادی	مسند	مسندالیه
هوا سرد است	- a	sard	hawâ

توجه : فعل معمولاً در پایان جمله است ولی در جاهای دیگر نیز می‌آید.

mâł Cüma (رفته بودم خانه)

تطابق فعل و فاعل :

فاعل یا مسندالیه با فعل مطابقت دارد یعنی با فاعل جمع فعل جمع و با فاعل مفرد فعل مفرد می‌آید و تثنیه در این گویش وجود ندارد.

پسری آمد kwəřêg hât

پسران آمدند kwřayl hâtən

جمله شرطی :

وقتی که جمله‌ای وقوع حالتی را در گذشته یا حال با شرط بیان کند جمله شرطی است و دارای دو فعل است. یک فعل بعد از «اگر» می‌آید که شرط نامیده می‌شود و قسمت دیگر جواب شرط است. تحقق جواب شرط منوط به تحقق فعل شرط است مانند :

اگر آمده برو ?agar hāt, bəcu

اگر می‌گفتی می‌آمدم ?agar bəwatây hâtəm

قید :

قید زمان، حالت و یا چگونگی فعل را بیان می‌کند. قید در جاهای مختلف جمله می‌آید اما جای قیدمکان اغلب بعد از فعل است.

قید زمان	قید تأکید		قید مکان
Ma <u>su</u>	<u>bâyad</u>	kətâw buwam wa	<u>dânəšgâ</u>

(من فردا باید کتاب را ببرم به دانشگاه)

انواع قید:

۱ قید مکان مانند : ?əra (اینجا) ?ura (آن‌جا)

۲ قید زمان مانند : (یک وقتی) yaywaxtêg (فردا) su (امروز) ?əmru دیروز düwaka

۳ قید حالت یا وصفی مانند:(اینچنین) ?ə jura (خوب) xâs

(تند) tən (زود) Zü (آنچنان) ?aw jura

۴ قید مقدار مانند : (زیاد) fəra (کم) kam اندکی qərdəgə

۵ قید نفی : (هرگز) hargəz (اصلاً) aslan (هیچ) hüč

۶ قید تأکید مانند : (راستی) râsi باید bâyad

۷ قید استثنا مانند : (فقط) faqat (به غیر) bêjəga

۸ قید پرسشی مانند :

چرا	?ərâ
مگر	mar
چگونه	cün
کجا	Ku(kura)
چقدر (چند)	can
چه وقت	kay

۹ قید شک و تردید مانند :

شاید، بلکه	balkam

۱۰- قید تمنا و آرزو مانند :

کاشکی	xwazaw

۱۱- قید تعجب مانند :

عجب	?ajaw
چه	cwa (ca)
چقدر	canê

۱۲- قید تکرار یا افزایش

دوباره (نوبت دیگر)	?əkaš
دوباره (بار دیگر)	Layjâr
دوباره (ازنو)	Lay nu
هم	ham

فصل پنجم

پیوست ها

نمونه‌هایی از آوازمحلی هوره (Hura) [1]

Ya wa cu cəga ?əy kas namâya Sarwanê La
bərjə kü ?ałwərz nâya [2]

کجا رفته است این که کسی ندارد (هیچ کسی برایش باقی نمانده)

سربندش را مثل قلهٔ کوه البرز قرار داده است (کنایه از بلندی و زیبایی سربند)

Sarwan basâsaw capicawâša
Brüwayl La târə tiž bâłə wâša

سربندش را کج و خیلی قشنگ(حالت ضربدری) بسته است.

ابروانش را کشیده است مثل بال‌های بلند عقاب (ابروهایش مانند تیزبال عقاب)

Kucə kwərda mâł dâyəm hâ La raw
Nazarān kišen kesālati xaw

کوچ منزل عشایر کرد دائم در حال حرکت است

نازنین‌ها همیشه از بی‌خوابی کسالت دارند.

cimaw šünə ?êł ?êł bâr karda bü
Səfêd masêg dim wêl La harda bü

رفتم به جایگاه ایل، ایل کوچ کرده بود

سفید پوست چشم مستی (زیبایی) را دیدم که در بیابان گم شده بود

Bərâgam ?ê kała mâwây hâ La ku
La šünê gardəm šaw ta ružaw bu

ای برادرم جای این کَل [3] در کجاست

به دنبالش می‌گردم امشب تا روز بشود.

Dâxə ?ê kała mə nəyakam sâfi
?aü mântu šałwał mə šəwâł jafi

داغ این زیبارو را (کَل) من پاک نمی‌کنم.

---

[1] هوره آواز یا نوعی ترانه عامیانه است که بدون نیاز به وسایل موسیقی خوانده می‌شود

[2] نوعی سربند مخصوص زنان کلهری که بسیار زیبا بوده امروزه استفاده نمی‌شود مگر در بین زنام مسن و علاقه‌مند که عادت داشته‌باشند.

[3] کل استعاره از انسان زیبا و خوش و قد و قامت است

او مانتو شلوار پوشیده و من شلوار جافی (کُردی)

Wa yawâš yawâš wa qadam qadam
Kałhül ?aziza tupê talâ dam

یواش یواش (به آهستگی) با گام به گام

یار زیبا رو و بور (Kał hül) عزیز است و صورتش مثل توپ طلاست.

šamâł jur šanyâr[1] zəłfəd daya šan

[2] paxš kərdəya la bânə nəqray tâza žan

باد شمال مثل شخصی که کاه و دانه گندم را بوسیله باد از هم جدا می‌کند زلفت را برهم زده است. آن را پخش کرده برروی گردن و صورتت که مانند نقره تازه زده شده است.

۱ـ šanyār کسی است که با استفاده از شن کاه و گندم (خرمن) به هوا می‌اندازد تا باد کاه را ببرد و گندم برجای بماند

۲ـ neqrae tāza žan استعاره از صورت و گردن سفید

ترانه‌های کلهری

غروب ترا دیدم کاشکی نمی‌دیدم

?êwâra dimad kâškâ Nayâmad

به من گوشهٔ قیامت را نشان دادی

wa pim Nišân dâyd Gušay qəyâmat

غروب ترا با آن جلال دیدم

?êwâra dimad waw jalâławaw

تعارفم نکردی به خانه بیایم

xwłkəm nakərdid bâm wa mâlawaw

غروب ترا دیدم که قالی تکانی می کردی

?êwâra dimad qâli Takâni

از گوشهٔ قالی به من چشمک زدی

La Gušay qâli čaw   Lim qwrpâni

از دور تو آمدید گفتم این یاراست

La düraw hâti watəm ya yâra

چشمم کور شود این که مسافر است

gəlâram kur bud ya xu rêwâra

برباﻻی تاق تاقبستان بنویسید

bənüsən La bânə tâqə taqwasân

تا کی جور ناکسان را بکشم (تحمل کنم)

tâ kay bəkišəm jawrə nâkasân

برباﻻی سنگ مزارم بنویسید

bənüsən La bân sân mazârəm

که شهید عشق هستم اذیتم نکنید

šahidə ?əšqəm nakayn ?âzârem

به دوستم بگو فکر(یاد) مرا نکند (نگرانم نباشد)

büš wa dusagam Nakaydən hürəm

در کرمانشاه هستم به مسافت سه ساعت فاصله دارم

hâm La kərmâšân rê sê sât dürəm

من دوستی می خواهم که جانی جانی باشد.

mə duség təwâm giani giani bud

دهان تنگ و گیسو دراز ، کرمانشاهی باشد.

dam taŋu(tangu) zəłf šuř kərmâšani bud

یک جفت چشم مثل استکان چینی داری

jəftê čaw diri jur pəyâłay cinin

خدای بالای سر آن ها را از تو نگیرد

xwədây bânə sar la lid Nasênê

یک جفت چشم مثل استکان چینی داری

jəftə caw diri jur pəyâłay cinin

از قصرشیرین تماشا میکنی کرمانشاه را می‌بینی

la qasraw xayday kərmâšân düni

خودم کرمانشاهی، یارم قصرشیرین

xwam kərmâšani yârəm qasriya

عاشقش شده‌ام تقصیرم نیست (مقصر نیستم)

?âšəqê büma taxsirəm niya

تفو به کرمانشاه زمینش پست است

tef la kərmâšâ n čâła zamina

قصر خوب است که جایگاه شیرین است

qasər xway xâsa jəyagay šərina

بیا تا دوستیمان را از نو شروع کنیم

baw tâ bəkaimən dusiman la nu

من مثل درخت نارنج و تو درخت لیمو

mə dâr Nârənj tə dâr limu

مرا قطعه‌قطعه کنید و هر قطعه‌ای در جایی بگذارید

kwt kwtəm bəkan Har kwtê La jây

هیچ بنی‌آدمی مثل من نشود.

Hič bənyâyamê čü mə wa pəy nây

هی‌ها وار هی داد مگر من گبر هستم

hay hâwâr hay dây məgar ma gawrəm

آتش بلند می‌شود از گوشهٔ قبرم

?âgər ?aləsě La gušay qawrəm

تک درختی بودم در روی آن کمر کوه

tanyâ dârêg büm waw sar yaławaw

که از دست باد شمال عاجز شدم

?âjəz büm la das wây šamâlawaw

درختی بودم که چشمه آبی درپایم بود

tanyâ dârêg büm čəyaniyêg La pâm bü

گروه گروه نازنینان همیشه در سایه‌ام بود

gal gal nâzârân dâyəm la sâm bü

حالا پیر شده‌ام و برگهایم ریخته است

yasa pir büma wlŋəm řzyâya

گروه‌گروه نازنینان از من قهر کرده‌اند

gal gal nâzârân La Lim turyâya

***

لالایی‌ام از چشم و دل

Lâwa Lâwagam La didaw La dəl

گهواره‌ات بگذارم در سایه درخت گل

gâpâragad[1] bənam La sây dârə gwəł

---

[1] hałułək نیز می گویند که معادل فارسی آن «نَنو» می‌باشد.

لالایی من لالایی‌ام دوتاست

Lâwa Lâwagam Lâwam dəwâna

برای کودکم که شیرین زبانه

?ərâ kurpagam šərin zəwana

لالایی‌ام، خودم برایت بگویم

Lâwa Lâwagam xwam ?ərâd büšəm

داندن مروارید، کاکل ابریشم

dəgân mərwâri qâqwl ?awrišəm !

لالایی من، لالایی‌ام ثمر بیاورد

Lâwa Lâwagam Lâwam bar bârê

خودم ساقدوش شوم پسرم زن بیاورد (ازدواج کند)

xwam bum wa pâwayw kwəřəm žən bârê

بزکوهی (کل) در سوراخ پلنگی بردرش

Kałêg La kwənâ paleŋ(ng) La darê

پسرم سوار بر اسب به آن حمله برد

Kwřagam wa səwâr part bü la sarĕ

پسرم یک بزکوهی نُه بند (نُه ساله) را کُشت/

Kwragam kwštəga kałê nu banê

دل و جگر آن را با سیخی از چوب درخت ون کباب نمود

Nâwzəgagay bəršân wa tülə wanê

***

ماده گاو خودم هستی خودم می‌دوشمت

mâŋây xwami xwam dušəmad

دل نمی‌خواهد بفروشمت

qəmši nəyakam bəfrušəmad

به خیر بیایید با نور باشد

Wa xayr bâydaw Nür wa pâdaw

نان و کره‌ی فرزندانم پیش توست

Nânə kəray mənâlagânəm hâ wa Lâdaw

خیر(نیکی) آورده‌ای، ای خیرآور من

Xayr hâwərdiya xayr hâwaragam

مهمان عزیز مرا پذیرایی می‌کنی

Məyawanə ?aziz aw rê xaragam

پی‌پی (صوتی که هنگام شیردوشیدن برای ماده گاو می‌خوانند) جان من به خیر برگردی.

pay pay Giyânagam wa xayr bâydawa

چرا قهر کرده‌ای گوساله پیش توست

?ərâ turyâyda gur hâ wa lâdawa

نمونه‌هایی از سروده های شاعران کلهری :

[1]Wa yâd parwardəgâr

به یاد پروردگار

۱- xwədây bəyaw bəwaxšu gawrây gərân nâw
?âfarinəš ?âfarina la xâku ?âw

۱- خدای دهنده و بخشنده و بزرگی که نام او گران (ارزشمند) است.
آفرینش را از خاک و آب آفریده است.

۲- Na bân dasu na hâwtâ aw lu xway gər
mâłəkə bê hâw baš tanyây nazâw namər

۲- نه بالادست و نه همتا برای خودش می گیرد
مالک بدون شریک (هم‌سهم)، تنهای نزاده و نمیر است.

۳- sawaw sâz kâr puřən zânây həsâw řas.
La ?azał tâ wa ?abad har xway büwaw bas.

۳- سبب ساز و کار درست کن، دانای حساب رس
از ازل تا به ابد فقط خودش بوده است.

۴- zâtə La xway pəyak bê šurdənu sənâw
dasə La xayw gəlaw dar tirə Lay nâkâw

۴- ذاتی که به خودی خودش پاک است و نیاز به نشستن و آبتنی (شنا) ندارد.
دستی (قدرتی) که از غیب برمی گرداند تیر ناگهانی را.

۵- wəjudə xway ?âgâ wa har hâłu hawâl

---

[1] ابیاتی از دفتر شعر مرحوم یحیی خانیان سومار که نسخه خطی آن در نزد نگارنده این رساله می‌باشد و تاکنون چاپ نشده است. شاعر دفترش را به خط فارسی نگاشته که نگارنده، این ابیات را یکبار به خط کُردی و سپس به خط لاتین برگردانده، لذا وزن هجایی ابیات تا حدودی به هم خورده و یکنواخت نمی‌باشند، چون هدف از آوردن ابیات در اینجا برای نشان دادن جنبه‌های زبان شناختی بوده از تغییر و اصلاح آن‌ها که وقت گیر می‌باشد خودداری کرده و به زمان دیگری سپرده است.

Xâwanê jâwu jabarutu pâyârə bê Zawâl

۵ وجود خودآگاه به هرحال و احوال

صاحب جاه و جبروت و پایدار بی‌زوال

۶- Řuž ?aw karə řuzi darə Xwaš dasu karam.

Rânamay wa rêyâbarə nawzây ?âwalam.

۶ روشن کننده روز و روزی دهنده، زیبا دست و کرم (دست کرم او زیباست)

راهنمای به راه برنده نوزاد خام (نوزاد کی هنوز چشم و گوش باز نکرده است)

۷- ?atâ karə aqlu hušu cawu dasu pâ.

rê râs aw war pâ narə har nêru mâ.

۷ عطا کنندهٔ عقل و هوش و چشم و دست و پا

راه راست را جلو پای هر نر و ماده قرار می‌دهد.

۸- jəhândarə wa haq bê canu cüna

?âgâ wa râzə har dayštu darüna.

۸ جهاندار به حق بدون چند و چون است

آگاه به راز هر خارج و داخلی است

۹- dasLât dâr ?âlamu yay tay bê Šarik

Har bəzânu nazânêg La kârê hayrânu Xarik

۹ (قادر) قدرتمند جهان و یکتای بی‌شریک

هر دانا و نادانی از کار او حیران و سرگردان.

۱۰- ?âsəmân La nazarê Cena pəyani qapâlêga

?âsâa wa têžay qalamê nəxtay xâlêga

۱۰ آسمان در نظر او به اندازه پهنای کف دستی است

ستاره به تیزی قلم او (نوک قلم او) نقطهٔ خالی است

۱۱- karimə kərdəgâraw yârə madad kâr.

Cawwu dələm wa nürê binâwu hušyâr.

۱۱ کریم کردگار و یار مددکار

چشم و دلم به نور او بینا و هوشیار

۱۲- wa hânây rasə dilə dasu pâ la zanjir.
Hâkəmə həkmə qazəwu jabru taqdir.

۴۲ به فریاد رس اسیر دست و پا در زنجیر.
حاکم حکم قضا و جبر و تقدیر.

۱۳- ?agar ma bê məqdarəmu Cəna yay parə püšəm
ham jây Šəkra Cüwanəm dəga tâ Šəkrê büšəm.

۴۳ اگر من بی‌مقدارم و به اندازه پَر علف هستم.
هم جای شکر است که توانایی به من داده تا شکرش بگویم.

۱۴-Šəkřəm wa pəy bâyd La sar tâ wa sarə pəyany ?âsəmân.
Šekřem wa har Šeklu Šywa wa cawe del nāsemān.

۴۴ شکرم بر او باد از سرتا به سر پهنای آسمان
شکرم به هر شکل و شیوه‌ای است با چشمِ دل می‌شناسمشان.

۱۵- Dawrišə dasaw gərəm mən wa dargây bařzê.
Šəkrəm wa daryây řahmatə bê hadu mařzê.

۴۵ درویش دست دراز کنم به درگاه بلندش (درویشم و دست به درگاه بلند او بلند می‌کنم)
شکر من به دریای رحمت بی‌حد و مرز او

۱۶- dəł La har xawwu xəyâLêg bêzâr kərdid
qałam halgərtidu xwad dasaw kâr kərdid

۴۶ دل از هرخواب و خیالی دور کردی
قلم بلند کردید و خودت دست به کار کردی

۱۷- Har Süwaru Câyêg La yak Sawâr kərdid.
Mayl wa ?ałwasânə bařu bâzâř kərdid.

۴۷ هر داغ و سردی بر هم سوار کردید.
میل به بکار بستن خشکی و شهر کردید.

۱۸- bənârây kartê basâydu tüwamə har gwłêg xəsid.
?əřâ wa nazm gəl dânə sarâ sarê wa xâsi tüwanəsid.

۱۸ اساس کرت آن را بستید و تخم هر گلی افشاندی (انداختی)
برای به نظم چرخاندن سراسر آن به خوبی توانستی

۱۹- wa həzâr jənsu həzâr juru həzâr jařu jawr.
Pəf kərdid aw hawâw ?âsyâw xəsid aw dawr.

۱۹ با هزار جنس و هزار جور و هزار لج و جَور
فوت (پف) کردید به هوا و آسیاب را انداختی به دور (آسیاب را به حرکت درآوردی)

۲۰- sinêgə sâfə ?âsəmân pəř La myařəg raŋâraŋ kərdid.
?Arsay ?âłam wa pêcu tâwə xalâyqəd tangu pəř la žang kərdid.

۲۰ سینه صاف آسمان پُر از مهرهٔ (ستاره) رنگارنگ کردید.
عرصه عالم به پیچ و تاب آفریدهایت تنگ و پُر از زنگ کردید.

۲۱-Küwana xałwat sarây Sard jây banâw bənyân kərdid.
Tâmə xwây wa ?âmêžan giyândaru bê giyân kərdid.

۲۱ کهنه خلوت سرای سرد جای بنا و بنیان کردید.
طعم و نمک آن (مزهٔ آن) آمیزه جاندار و بی‌جان کردید.

۲۲-bənə Šawwu řuž wa Cařxay züwu Xwar bətaw kərdid.
Câray ?âsemân wa řang ?âwə daryâ kâłu kaw kərdid.

۲۲ بُن شب و روز را به چرخهٔ (گردش) زمین و خورشید محکم کردید.
چارهٔ آسمان را به رنگ دریا کال (کم‌رنگ) و آبی کردید.

۲۳- zâru zaüwə cəkə cuł pəř sarâwə Žiyu Žəyân kâdid.
Har bəřêg wa rasmêg sar garmə büšu bəyân kərdid.

۲۳ زمین خالی پُر از آب زیست و زندگی کردید.
هر عده‌ای به شیوه‌ای سرگرم گفتن و حرف زدن کردید.

۲۴- La sar tâ wa bən pəyani ?âłam hušyarə ta.
Hüc kas dar nâwərdəga sar La xamu Camə kârə ta.

۲۴ از سرتا به بن پهنای عالم هوشیار تو.
هیچ‌کس در نیاورد سر از خم و چم کار تو.

۲۵- La ?awal řuž La dâləg zâyənəm wa damə zâ wu zê.
Wa řêyagy râsədâ waraw mâləd kaftəmas ?aw rê.

۴۵ از اولین روزی که از مادر زاییدم و در لحظه زایدن
به راه راست تو به طرف خانه تو به راه افتاده‌ام.

۲۶- La Šêwây Šêwe dənyây pəř zəyânu zərar.
Har hənâsêg gâmêg waraw pid baydam aw war.

۴۶ در به هم ریختگی این دنیای پُر ضرر و زیان.
هر نفسی گامی به طرف تو به جلو مرا می‌برد.

۲۷- řêwâremu maqsadəm dargay dêwânəda.
Xânay ?əmêdə bandagânəd bařza ?âsânəda.

۴۷ مسافرم و مقصدم درگاه دیوان تو است.
خانهٔ امید بندگانت بلند آستان تو است.

۲۸- ?əgar La xwânə karaməd dasə xâli Žəyam.
?əgar ?âxər ham dasə xâli wa həzurəd Cyam.

۴۸ اگر از خوان کرمت دست خالی زندگی می‌کنم.
اگر آخر هم دست خالی به حضورت می‌آیم.

۲۹- ?əlat ya nəya gə mən bê daslâtəm yâ faqiru nadârəm.
Yâ gə nəyacüwanəm tušəg rê wal xwamâ bârəm.

۴۹ علت این نیست که من بی‌قدرتم یا فقیر و ندارم.
یا که نمی‌توانم توشهٔ راه با خودم بیارم.

۳۰- balkə gawrây həzurə jənâbəd ji sawqâtə safar nəya.
tušêg řê wa mâlə karimêg bərdən xwaš manzar nəya.

۳۰ بلکه بزرگی حضور جناب شما جای سوقات سفر نیست.
توشه راه (سوقات) به منزل کریمی (شخص کریم) بردن خوش منظر نیست.

۳۱- bâziyə Šawu řužu Cařxu maŋu sał.
na gəř kərdən dêrənu na mulatu majâł.

۳۱ بازی شب و روز و چرخ و ماه و سال.

که توقف (مکث) کردن دارند و نه مهلت و مجال.

۳۲- tabiat bê ?êtenâs Cü jəsmə kařu kuru lâł.
na hâwâru hânay zânědu na hâlu hawâł.

۳۲ طبیعت بی‌اعتناست مانند جسم کر و لال.
نه داد و فریاد می‌داند نه حال و احوال.

۳۳- Cařxə falak har ?əy jura Cařxêd tâ wa ?abad.
har dawrêg tüwam xəsəněg har mərdənêg zâdu walad.

۳۳ چرخ فلک همین‌طور می‌چرخد تا به ابد.
هر دوری تخم پاشیدن، هر مردنی زاد و ولد.

۳۴- Rasmu řê ?əy dârə dənyâ saranjâm mərdəna.
Cəmân yay Šaw La kârawân sarâêg ?aw sar bərdəna.

۳۴ رسم و راه این دارد دنیا سرانجام مردن است.
مانند یک شب در کارو انسرایی به سر بردن است.

۳۵- ?əgar sad Šařə Šuř bəkaydu hazâr nâla nâl.
das ?âxerê bâyad bənayd sar ?aw qapêg Câl[1].

۳۵ اگر صد شر و شور بکنید و هزار ناله‌نال
دست آخری باید بگذارید سر را داخل چاله.

۳۶- Xwâru žüwarê tamâm xwəlâsay yay kalâma
?âqəbatə har Cəštêg tuzêg xâkə xâma.

۳۶ پایین و بالایش تمام خلاصهٔ یک کلام است.
عاقبت هر چیزی ذره‌ای خاک خام است.

۳۷- dənyâ Cü šârêg həzâr darwâzas
?ərâ har tâza wârədêg tâzatər La tâzas.

۳۷ دنیا مانند شهری هزار دروازه است.

---

۱. qap یعنی گاز دهان qapegcāl یعنی چاله‌ای که به اندازهٔ یک گاز دهن باشد، بسیار ناچیز.(قبر، گور)

برای هر تازه وارد تازه‌تر از تازه است.

۳۸- gardəš wa ?ərâdau ?amru ?jâzas .
?əmrə har Cəštêgə La rü hadu andâzas.

۳۸ گردش به ارادو امروز اجازه است.
عمر هر چیز آن از روی حد و اندازه است.

۳۹- ?əy kalâway dəlnəšina manzələ həzâr kârawâna.
Cin Cin La bayn baydənu Xway dâyəm jawâna .

۳۹ این ویرانهٔ دلنشین منزل هزار کاروان است.
دسته‌دسته از بین می‌برد و خودش جوان است .

۴۰- Hâłu hawây damdamu pəř žêru bâna
Damê narmu Šəřinaw damê Žəyaru Žâna

۴۰ حال و هوای دم‌دمی و پُر از زیر و بالاست
دمی نرم و شیرین و دمی زهر و درد است.

۴۱- Dâstanə ?əy dənyâ gəšt kətâwêg bê saru bəna.
Wali ?axərê har La dâləg zâyêg La hür Cəgəna.

۴۱ داستان این دنیا همه کتابی بی‌سر و بن است
ولی آخر هر از مادر زاییده‌ای از یاد رفتن است.

۴۲- La Šünə har jəwâni piriyu La pâ kaftəna
?əy dənyâ wa ji hištənu La xâk xaftəna.

۴۲ به دنبال هر جوانی پیری و از پا افتادن است.
این دنیا به جای گذاشتن و در خاک خفتن است.

۴۳- na pâyânê wa xâsi dəyâraw na ham zütərê
na kasêg ?awałê dəyaw na wəsêd ?aw ?âxərê

۴۳ نه پایان آن به خوبی پیداست و نه هم زودترش
نه کسی اولش را دیده و نه می‌ایستاد برای آخرش

۴۴- Hâzərin gərftârən wa ?âgər tâwwu tawê
na xawar La ?awał ružê dêrən na La ?âxər Šawê

۴۴ حاضرین گرفتارند به آتش تاب و تب آن
نه خبر از روز اول آن دارند نه از شب آخر آن

۴۵- wəškiyə dünənu ?âwu ?âsəmânə kawê
wa hawây sar xwašənu dəł nânas La gərawê

۴۵ خشکی آن را می‌بیند و آب و آسمان آبی آن.
به هوای آن سرخوشند و دل گذاشته‌اند در گرو آن.

۴۶- ?âyam nurêd gə zaüwaw ?âwaw ?âsəmânaw ?awra
kafêd La xêyâlât Cwasu Cünaw Cətawra.

۴۶ آدم (انسان) نگاه می‌کند که زمین و آب و آسمان و ابر است.
به فکر کردن فرو می‌رود (می‌افتد) چیست، چگونه و چطور است.

۴۷- Hanayg ?âyam suratə zâhər Cəyarêd ?aw nazar
xəyâl kaydən sawârə baxtaw das xəsəgas ?aw war.

۴۷ لحظه‌ای که انسان صورت ظاهر به نظر می‌آورد
خیال می‌کند سوار سخت است و دست را پیش انداخته (پیش رفت کرده است)

۴۸- waxtêg barzu nəzmə ružu ruzəgêr La dəł sanjêdən ?əgar
Lay butaw râzi bud La sadêg ranjêdən

۴۸ وقتی که بلندی و کوتاهی روز و روزگار از دل می‌سنجد
اگر تز این بابت رازی باشد از صد بابت می‌رنجد

۴۹- ?âqəl La saxti Cyad wa yakâw dəl hərâsân bud
waxtêg gəryay kâr kəryadaw məškəl ?âsân bud

۴۹ عاقل از سختی برآشفته می‌شود و دل هراسان می‌شود
وقتی که گره کار باز می‌شود مشکل آسان می‌شود

۵۰- haqiqat kafêd ?aw dayštu ?awrə gwəmân ?âw bud
pařday šak dəryadu qamə dəl jawəw bud

۵۰ حقیقت بیرون می‌افتد و ابر گمان آب می‌شود
پرده شک پاره می‌شود و غم دل جواب می‌شود

۵۱- kafêd La qabulə ?aqlu Cyaydən awbâwəř

nürə râsi nišêdaw qəlây dəl pəř tə wa pəř

۵۱ عقل آن را می‌پذیرد و به باور می‌آید

نور راستی به قلعه دل می‌نشیند و آن را پُر می‌کند

۵۲- Har hâlu huš La das dâyg ham xway gərêdaw

xwar zâhər budu tamə xəyâl La dəl mərêdaw

۵۲ هرحال و هوش از دست داده‌ای هم به خودش می‌آید

خورشید ظاهر می‌شود و مه خیال از دل می‌میرد.

۵۳- baw tâ tamâšâyg wa ?əy tabiat cwâr dərâna bəkaym

sawârə bâlə xəyâl gardəšêg La kaw bê karâna bəkaym

۵۳ بیا تا تماشایی به این طبیعت چهار درب بکنیم

سوار بال خیال، گردشی از آبی بی کرانه بکنیم

۵۴- Can gâmêg La ?âlamə xəlqat sayru safar bəkaym

qawâray tanə har mawjudêg naqšə nazar bəkaym.

۵۴ چندگامی در عالم خلقت سیر و سفر بکنیم

قوارهٔ (اندازهٔ) تنِ هر موجودی نقش نظر بکنیم

۵۵- ?ârdə har dânêg La Can bəkaymən wa yak

mâyay har mâdayg bəyaymən La sânə mahak

۵۵ آرد هرچند دانه‌ای را قاطی بکنیم (تبدیل به یکی بکنیم)

مایهٔ هرماده‌ای به سنگ محک بزنیم

۵۶- sardu Süwru Cyalu Šərin bənaym wa zəwânaw

La Zaüwu ?âsəmân bənuřim wa har Žêru bânaw

۵۶ سرد و داغ و تلخ و شیرین بر زبان بگذاریم

از زمین و آسمان نگاه بکنیم به هر زبر و بالا

۵۷- Damêg takaw baymən La pəyani ?âsəmân sâf

?awrêg bəkaym wa Žêrwânu nasim wa lâf

۵۷ دمی تکیه بدهیم به پهنای آسمان صاف

ابری به زیرانداز بکنیم، نسیم به لحاف

۵۸- La gižu gərdâwə dənyâ darcimu baym aw bəyâzi
?âsuda bənišimu kəlâw bəkaym wa qâzi

۵۸ از گیج و گرداب دنیا دربریم و دمی در پاکی بزنیم
آسوده بنشینیم و کلاه را قاضی کنیم.

۵۹- dəyənêg La qüli har zaüwu zamâna bəkaym
qəsyêg ham wal aqlâ xâsu xwəmâna bəkaym

۵۹ دیدنی (نگاهی) از عمق هرزمین و زمانه بکنیم
قصه‌ای هم با عقل، خوب و خودمانی بکنیم

۶۰- rü La dâru dargây dür Šənâsân bəkaym
har Sai basyâyg bəškənimu məškəl ?âsân bəkaym

۶۰ روی به در و درگاه دورشناسان بکنیم
هر سربسته‌ای را بشکنیم و مشکل را آسان بکنیم

۶۱- waxtêg har cəštêg hâ La rü waznu paymâna
?əgar pay wa pə nawaym ?aql ?arâ kaymâna

۶۱ وقتی که هرچیزی بر روی وزن و پیمانه هست
اگر به آن پی نبریم عقل برای چه زمانی هست

۶۲- xwamân gə nətfaw təfl yâ jawânu pirim
La Cwaymənu cə kârêg Lay dənyâ dirim

۶۲ خودمان که نطفه و طفل یا جوان و پیر هستیم
از چه هستیم و چه کاری در این دنیا داریم

۶۳- Cü hâtim wa ?amalu cwa kərdimu cwa dimən
?ima kimənu kay La ku hâtimaw ?ərâ ku cimən

۶۳ چطور به عمل آمده‌ایم چه کرده‌ایم و چه دیده‌ایم
ما کی هستیم و کی از کجا آمده‌ایم و برای کجا می‌رویم

۶۴-?əgar sar La kar dərâwərdiməu ?aqləmân wa jiyêg rasi
xâsa bəzânim ge ?əsârau ?âsəmân Cü hâtənas wa di

۶۴ اگر از کار سردرآوردیم و عقل‌ما به جایی رسید

خوب است بدانیم که ستاره و آسمان چطور پدید آمده‌اند

۶۵- giyâw giyândâr xâsə kâmin ?âsâřən
?əy ?âwu xâkaw həlmu hawâ Cwanu Cwa kâřən

۶۵ گیاه و جاندار مخصوص کدامین آثارند
این آب و خاک و بخار و هوا چه هستند و چه کارند

۶۶- nürə xwaru harakatə giyândâr Cwanu Cünən
wa Cə Šêwayəg Šənawənu ?üšənu dünən

۶۶ نورخورشید و حرکات جاندار چه هستند و چطورند
به چه شیوه ای می‌شنوند و می گویند و می‌بینند

۶۷- gərdə xwaš gardəmân gə wa dawrə xwayaw hâ La jəməjül
Cəmân dânay mâšêg kaftəgas aw sarə saylâwə qül

۶۷ گِرد خوش گرد ما که به دور خودش در جنب و جوش است
مانند دانه‌ای ماش بر سر سیلاب عمیق افتاده

۶۸- sarə Šaw wu ruž wa kâr xway basêdən wa yakaw
tüwamə har hařyâyêgu nahařyâyêg daydən la ?alakaw

۶۸ سرشب و روز به کار خودش به هم می‌بندد
تخم هر خُرد شده و خُرد نشده‌ای به اَلک (غربال) می‌دهد.

۶۹- wəjudê la Cwasu kay pâ nâgas La ?âlamə wəjud
nawəsânê wa Cə manzuraw Carxinê Ce sud

۶۹ وجودش از چیست و کی پا به عالم وجود گذاشته است.
نا ایستادنش به چه منظور است و چرخیدنش چه سود.

۷۰- La qawłə hakimə Cəšt bəzânə qadimay jârân
La rü ?âsârə banâřây xarâwa Šârân

۷۰ از قول حکیم چیز بدان قدیمهٔ اوقات گذشته
از روی آثار بنای شهرهای خرابه

۷۱- dawâmə Can həzâr cinay Cəštaylə ?asli

Cü ?âwu xâku damə hâlu hawây fasli

۷۱ دوام چند هزار طبقهٔ چیزهای اصلی

مانند آب و خاک و لحظهٔ حال و هوای فصلی

۷۲- wa dalilə ?əlmu ?amalu həkmə ?aqlu ?ətəqâd.

Wa târifə küwana Cəštaylê manənas wa yâd.

۷۲ به دلیل علم و عمل و حکم عقل و اعتقاد

و تعریف چیزهایی کهنه که به یاد مانده است

۷۳- wa qəsyay târixnüs xâwanə ?əlmu xawar

La rü Can dâstânêg La ?adə bâstân aw war

۷۳ به حرف تاریخ نویس صاحب علم و خبر

از روی چند داستانی از عهد باستان جلوتر

۷۴- wa rawšani Cawu ?aqlêg xwdâ wa ?âyam dâgas

wa küwana ?âsârêg tabiat wa yâdəgâr nâgas

۷۴ به نور (روشنایی) چشم و عقلی که خدا به انسان داده است

به کهنه آثاری که طبیعت به یادگار گذاشته است

۷۵- La rü Cəštaylêg Cü sânu səqânu sim

gə hêmân ham bâqi manəna La dnyây qadim

۷۵ از روی چیزهایی مثل سنگ و استخوان و سیم (فلز)

که هنوز هم باقی مانده‌اند از دنیای قدیم

۷۶- Šünu nünə rušênêg La ?aw nâwayla has

gə râzə Can mêlyun sâl Cəyarêdən wa das

۷۶ اثر و نشان روشنی از آن رسم‌ها هست

که راز چند میلیون سال به دست می‌آورند

۷۷- ?ənsân wa tabə řawânu nürə ?əlmu yaqin

?âsârə Cin wa cin nâsiyas tâ wa ?awal Cin

۷۷ انسان با طبع روان و نور علم و یقین

آثار طبقه به طبقه شناخته است تا به طبقه اول

۷۸- La dargây das wa dəwâwu Šəkru səpâsim
gə hušu guš dâs tâ xwmân bənâsim

۷۸ از درگاه او دست به دعا و شکر و سپاس هستیم
که هوش و گوش داده تا خودمان را بشناسیم

۷۹- ruž kərdim wa dalilu šawayl wa sawaw
?əy Cüna natija gəřtim La kšfə matlaw

۷۹ روز را دلیل کردیم، و شب‌ها را سبب
این گونه نتیجه گرفتیم از کشف مطلب.

* * *

?âgəryâr wa nâzâr[1]

۱- ružêg kâləskay šâhi wa sad xərâmu tamtərâq
- wârâd bü wa gawrâ darwâzê šâragay nimtâq

۱- روزی کالسکه شاهی با صد خرام و طمطراق
- وارد شد به دروازهٔ بزرگ شهر نیمتاق

۲- wa hałhałiu Cupiyu ?alpařgaw řəmay tawlu tayšt
- xalâyq wa piriyə gawrâyl La bən dân aw dayšt

۲ با هلهله و رقص و صدا طبل و تشت
- مردم برای پیشواز بزرگان همه بیرون آمدند.

۳- Capla rêzânə mardəmə nimtâq la Cwâr bâłâ
- lařza xəs aw har kücaw maydânə šâru nâwə mâłâ

۳ کف زدن مردم نیمتاق از چهار طرف
- لرزه انداخت به هر کوچه و میدان شهر و داخل خانه.

۴- šâwu šâzâyaw yârân wa xâsa nazmu waqâr.
- das takân dânu La ?arâba hâtən aw xwâr.

۱- همان

۴ شاه و شاهزاده و یاران و نظم و وقار خوب
- دست تکان دادن و از ارابه پایین آمدن

۵- mařdəm xwaš hâłu hawâł šâd La Can rəz šân wa šân wəsân.
- La lêyân ham hât aw waru jəwâw pərsəšə šârəyar dân.

۵ مردم خوش حال و احوال، شاد در چند ردیف شانه به شانه ایستاده بودند.
- بعضی از آن‌ها هم جلو آمد و جواب سوال شهریار دادند.

۶- ?âgəryâr ?aw xwaš ?awra ruža la can gəř qablaw.
- wa bê xwar tak dâüd ?aw diwârə pəštə ?əstablaw.

۶ اگر یار(اسم خاص برای مرد به معنی یار آتش) آن روز خوش ابر از چند لحظه قبل
- قبل از طلوع خورشید تکیه داده بود به دیوار پشت اصطبل.

۷- ?əgryâr tanyâw bê ?ətênâ wa hamgay hawłu hamhama.
- sargarm büdən wa dürânənə qəlâfə Can kəyardu qama.

۷ آگر یار تنها و بی‌اعتنا به آن همه هول و همهمه
- سرگرم شده بود به دوختن غلاف چند کارد و قمه

۸- wəcərgiyâyüd la də taxta cu sâfu nâ sâfêg.
- das dâüd la ?alwasânə bârika qəlâfêg

۸ بند کرده بود(محکم چسبیده بود)به دو تخته چوب صاف و ناصاف
دست زده بود به بستن یک غلاف باریک

۹- sar kərdüd ?aw xwâr cəman nəyazânêd gə zânən.
- bê daŋ ništüdən ?əřâ darzə qəlâf dürânən.

۹ سر به پایین انداخته بود (سرکرده بود به پایین) مانند اینکه نمی‌داند که می‌داند.
- بدون صدا نشسته بود برای شکاف غلاف دوختن.

۱۰- jamâ?at bəřbəř hâtənu Cəgnu gələdur kərdən.
- wa dawrə šâwaw ?ədây naqšə jurwajur kərdən.

۱۰ گروه مردم (جماعت) دسته دسته آمدند و رفتند و می‌چرخیدند.
- در اطراف شاه ادای نقش گوناگون کردند.

۱۱- dəlâwar šâ wa sarə pâwaw Cü tayraw nawəs

- bâlə Cawêg xəs wa ?âgəryârâw gərêgiš nuřəs

۴۱ دلاور شاه ایستاده و مانند دزد در حرکت

- گوشه چشمی به آگریار انداخت (نگاهی سریع به او انداخت) و لحظه‌ای تماشا کرد.

۱۲- šâ pərsəšêg La ?âgəryâru wazu hâlê kərd.

- Can pərsəš ham La pêšaw kâru mâwâw mâlê kərd.

۴۲ شاه سوالی از آگریار و وضع و حال او کرد.

- چند پرسش هم از پیشه و کار و مأوای و منزل او کرد.

۱۳- kâr wa dasêg wat ya tanyâ kwəřə ?âwwaxšə mir ?âxwəra.

- kârzânaw wazuraw La har fanu hənarêg ham kâməłu pəra.

۴۳ شخصی که کاره‌ای بود گفت این تنها پسر آ وخش (آب‌بخش، اسم خاص) میرآخور است.

- کاردان و زورمند و از هر فن و هنری هم کامل و پُر است.

۱۴- ?âgəryâr wa nâwaw bâwgə La kâr das yâra.

- pəř tüwanu tüšaw La šəkâr tař dasu têyâra.

۴۴ آگریار نامدار است و دستیار پدرش در کار است

- پُرتوان و قدرت است در شکار تردست و رنگ است.

۱۵- wat ?âgəryâr jawânêg xâsu xwaš dəłu zəwâna

- rü râsu Cawu dəł wəryâsaw yay dəlěr pâlawâna

۴۵ گفت آگریار جوانی خوب و خوش دل و زبان است

- صادق و چشم و دل بیدار و یک پهلوان دلیر است.

۱۶- šâ gâməg nâw ?aw nəwây ?âgəryâru gəřêg wəsâd.

-?âgəryâr kə kamêg süwaraw büd La wây daw ?aləsâd.

۴۶ شاه قدمی جلوی آگریار گذاشت و لحظه‌ای ایستاد.

- آگریار که کمی داغ شده بود (عصبانی شده بود) سریع بلند شد.

۱۷- ?âgəryar La ji ?aləsâdu xway jamu jur kərd.

- dəłâwar šâ kaftaw rêyaw La nəwây ?əbur kərd.

۴۷ آگریار از جا بلند شد و خودش را جمع و جور کرد.

دلاور شاه به راه افتاد و از مقابل او عبور کرد.

۱۸- pəřšay nürə süratu bury zəlfə pašêwê

- garmi dama xanəgyu sawnzi xatə dawrə damə lêwê.

۴۸ شعاع نور صورت و بوری زلف پریشانش

- گرمی لبخند و سبزی خط اطراف دهان و لبش

۱۹- saru simây šâdu šəklu šêway girâwu dəłgərě

- hâłu haybatu šânu šawkate La gəšt ?aw wartərě.

۴۹ سر و سیمای شاد و شکل و شیوهٔ گِرا و دلچسب او

- حال و هیبت و شأن و شوکت از همه بیشترش

۲۰- mardəm la waru pəštâ galgal ha tamâšây kərdən.

- gawrâw bücəg ?âfarin wa baru bâłây kərdən

۲۰ مردم از جلو و پشت دسته دسته فقط تماشایش کردند

- بزرگ و کوچک آفرین بر سینه و قدش کردند

۲۱- ?âgəryâr wa kamâłu jamâłu xwaš rüwu raŋê

- hüc gərân gawharêg la ?âłam narasi wa saŋê

۲۱ آگریار در کمال و جمال و خوش چهره‌ای و رنگش

- هیچ گوهر با قیمتی در عالم به وزنش نمی‌رسد.

۲۲- nâzâr mənâłâna bê hüc šarmu šəkuwu lanjaw lâr

- wa zəłfə šêwyâgu bežângə la yaku Cawailə xwəmâr.

۴۲ نازار (اسم خاص، دختر پادشاه بوده) مانند بچه بدون هیچ شرم و شکوه و ناز

- با زلف آشفته و مژه‌های روی هم و چشمان خمار.

۲۳- palangina pusêg labânâ Cü šayw kərdüd aw war

- Cəmân lakayg ?awr sâ xəsüd aw bâne süratə xwar

۴۳ پوست پلنگی از بالا مانند پیراهن پوشیده بود

- مانند اینکه لکه‌ای ابر سایه بر روی صورت خورشید انداخته بود.

۲۴- wa baru bâłây puřyâgu saru singə mawzun
- qəžə bařü řaŋə pêc pêc xəsüd aw šun

۲۴ با پهلو و قد متناسب و سر و سینهٔ موزون
- موی بلوطی رنگ پیچ پیچش را به پشت انداخته بود.

۲۵- waxtêg nasim bê ?ədaw laynâwkâw səwək sari kərd
- təriway marmar xâm wal xwarâ bərâ bari kərd

۴۵ وقتی که باد نسیم بی‌ادب ناگهانی سبک سری کرد (زلفش را کنار می‌زد)
- پرتو مرمر خام (سینه و صورت نازار) با خورشید برابری می‌کرد

۲۶- waxtêg naqšə də limu nimras ništaw gəlârə Caw
- Cəmân də suwail Carika šaw nâywdən la war qaw

۴۶ وقتی که نقش دو لیموی نیم‌رس در مردمک چشم‌های جای گرفت (به سینه‌هایش نگاه می‌کردی)
- مثل اینکه دو ستارهٔ سهیلِ شبِ تاریک در گریبان گذاشته بود. (سینه‌هایش می‌درخشیدند)

۲۷- tâ bâłə Cawêg ?ałgəřt nâzâr wa nâzu xərâmaw
- ?âqəł ham hawsârə dəł dâ aw das xêyâłə xâmaw

۴۷ نازار تا نگاهی با ناز و خرام می‌کرد
- شخص دانا هم افسار دل را به دست خیالات خام می‌داد.

۲۸- Nâzâru ?âgəryâr rü wa rü taqyân wa yakâ
- šülay nür la zaü bâł sây wa ?aršə falakâ

۴۸ نازار و آگریار دو در رو به هم برخورد کردند
- شعلهٔ نور از زمین به عرش فلک رسید

۲۹- hardəg yay gəř šân wa šânaw bün la sar damə tâlâr
- Cəmân mâŋu xwar la ?âsəman hâtün ?aw xwâr

۴۹ هر دو تا یک لحظه شانه به شانه شدن در ابتدای تالار
- مثل اینکه ماه و خورشید از آسمان به پایین آمده بودند

۳۰ – jârə ?awał bü kə Cüna yakətəraki la nəzikaw din
- nâzâr narma gəřêg kərdu hardəgyân Caw la yak bəřin

۳۰ دفعهٔ اول بود که اینطور همدیگر را از نزدیک دیدند

- نازار آهسته درنگی کرد و هر دو تای آن‌ها به هم خیره شدند (عمیقاً به هم نگاه کردند).

۳۱- Nâzâr kaft aw rěyu sarěg wa šarmaw namân

- ?âgəryâr tâ Can gəř har də Caw wa lapə xwrân

۳۱ نازار به راه افتاد و سر را از شرم پایین گرفت

- آگریار تا چند لحظه هر دو چشم را با کنار دست می‌خاراند.

۳۲- ?âgəryâr tanyâ manu xwłxwłêg kaft la qəlây dəlê

- gəřay Can zangyâna ?aw wu ?əraq ništ ?aw pəyani təwəlê

تنها ماند و غلغله‌ای در قلعه‌ای دلش افتاد. -

آگریار ۳۲

- حرارتِ چند مهرهٔ ریز آب و عرق در پهنای پیشانی او نشست.

۳۳- ?âgəryâr Can jəya pây nâzâr wa Caw ?ałwəřüd

- mənâs wa kasêg jəftê kaw wayakaw la dasê parüd.

۳۳ آگریار به چند جای پای نازار چشم دوخته بود.

- مانند کسی که جفتی کبک با هم از دستش پریده بود .

۳۴- šâr pəř la daŋə xanəgu xwašiyə žənu mənâław bü

- wali ?âgəryâr təwan bərdü wu dasxwašə xəyâław bü

۳۴ شهر پُر از صدای خنده و خوشی زن و بچه شده بود .

- ولی آگریار بی‌حرکت شده بود و دست‌خوش خیال شده بود.

۳۵- sayru safây yârân Cəgaw saru šâr ?ârâm gərt

- raŋ la rü xwar pariwu damə hawâ câm gərt

۳۵ سیر و صفای یاران به سر رفت (تمام شد) و شهر آرام گرفت .

- رنگ از چهره خورشید پرید و دهان هوا نم گرفت (هوا سرد شد).

۳۶- ?awra řužêg la cəyała (teyała) mâŋagê zəmsân

-zəqəm qâzəqwləŋ la bâl xəsu fil kərd wa sân

۳۶ روزی ابر از ماههای تلخ زمستان

- سرما غاز را از پا می‌انداخت و فیل را سنگ می‌کرد.

۳۷- gəřməhəřə sêya ?awru bəłâcay tašə barqə taŋa (tanga) ?âsəmân.
- dâru dəřəg bərd la hawâw šêr la xway xəs la gwmân

۳۷ سر و صدای ابرسیاه و پرتو برق آسمان تنگ

- درخت و خار به هوا برد و شیر را از خودش به گمان افکند

۳۸- šâzâya nâzâru cwâr düwat la xâsa kanižân .
- bê ?ətənâ wa gižay kəřiwaw wəšay taŋra režân.

۳۸ شاهزاده نازار و چهار دختر از کنیزان ویژه .

- بی‌اعتنا به لولیدن باد سرد و صدای ریزش تگرگ.

۳۹- ništən ?aw pəštə panj nila ?aspə xwaš zinu laqâw
- wa yay həřəš la darwâzay wâzə nimtâq kišân ?aw nâw

۳۹ نشستند بر پشت پنج اسب نیلی خوش زین و لگام.

- با یک یورش از دروازهٔ باز نیمطاق داخل رفتند.

۴۰- La küwana maydânə nimtâq hâtən aw xwâr
- ziləbam kaft ?aw šâru kücaw dayštu bâzâr.

۴۰ از کهنه میدان نیم‌طاق پایین آمدند

- غوغا افتاد در شهر و کوچه و بیابان و بازار.

۴۱- mardəmə šâr la düwatu kwřu žənu pəyâgu mənâł
- gəšt wa piri šâzâya nâzâraw cəgən wa ?əstəqbâł

۴۱ مردم شهر از دختر و پسر و زن و مرد و بچه

- همه به پیشواز شاهزاده نازار رفتند برای استقبال.

۴۲- Nâzâr səwaya la nimtaq gayštu gařdəš kərd
- La baynə düwataylə hâw sâł xaniyu gwł la bâwəš kərd

۴۲ نازار تنها در نیمطاق گشت و گردش کرد.

- در بین دختران همسال می‌خندید و گل را در بغل گرفت.

۴۳- ?agəryâr hêmanêg la mâł wa jâygâ nacüdən

- La ?aw qâłə qüwaw daŋâ daŋa (dangâ danga) sarê səř manüdən

۴۳ آگریار هنوز که از خانه به جایگاه نروفته بود.

- از آن داد و فریاد و سر و صدا سرش شُر شده بود (مبهوت شده بود)

۴۴ - ?agəryâr la dar dâ ?aw dayštu waraw qâłə qüwaw bü

- nazânəsêgu bêxawar walə nâzârâ rüwaw rüwaw bü

۴۴ آگریار بیرون آمد به طرف داد و فریاد رو کرد.

- ندانسته و بی‌خبر با نازار رو در رو شد .

۴۵- Nâzâr pəštə ləcêg buraw kərdu yawâšu ?ârâm

- wat ya xwara dünəm yâ kwřə mir ?âxwəřa hâ la nəwâm

۴۵ نازار تعجب کرد (خجالت کشید) و یواش و آرام

- گفت این خورشید است می‌بینم یا پسر میرآخور است که در مقابل من است .

۴۶- nâzâr gəřêg nurəsu la ?âgəryâr juyây hâł bü

- wali ?âgəryâr Cəmân la də guš kařu la zəwân lâł bü

۴۶ نازار لحظه‌ای نگاه کرد و از آگریار جویای احوالش بود.

- ولی آگریار مثل اینکه از دو گوش کر و از زبان لال بود .

۴۷- tâ nâzâr wəsâywdən wa sayrə can warka ?âhu

- düwatayl dawrə gərtən wa hałhałiyu hây hu

۴۷ تا نازار ایستاده بود برای تماشا چند بره آهو

- دختران دورش را گرفتند با هلهله و هیاهو .

۴۸- Can düwatə cupi kišə têž pây câlâku səwək

- nâzâr gərtün ?aw nâwrâs cü sarə kəlwânək

۴۸ چند دختر رقصاص (چوپی‌کش) تیزپای چالاک و سبک .

- نازار را در وسط گرفته بودند مانند نگین انگشتر .

۴۹ - ?âgəryâr natwâs bəzânəd ?awzâ cwa la cwas (cas)

- sargarmə xway kərd wa tamâšây can barza ji dür das

۴۹ آگریار نمی‌خواست بداند چه به چیست.

- خودش را سرگرم کرد به تماشای چند بلند جای دور دست .

۵۰ - ?əy dâru đnyâ la ?aw taxma ?aw řužiša ?əwâra kərd

- tabiat la har raŋêg (rangêg) həkâyatə naqšə dəwâra kərd

۵۰ این روزگار (دار و دنیا) آن روز آن‌گونه غروب کرد.

- طبیعت از هر رنگی حکایت نقش دوباره کرد .

* * *

(یک شب اگر بروید) yay šaw ?agar bəcidən[1]

۱- gwłam gwłam xwəsaw xam halat halat pažâra

- bašəm la ruž rušən yay ?âsəmân šawâra

- برکه برکه (تالاب تالاب) غصه و غم، صحرا صحرا اندوه (فکرهای غم‌آلود)

- سهم من از روز روشن یک آسمان شب است.

۲- galgal gwłaylə kałmas bê kas cərüsəyâna

xwazaw wa caw nayâtâm zardiyə ?əy wahâra

- دسته‌دسته گل‌های کَلمس (نوعی گل محلی) بی‌کس (بدون حامی) پلاسیده شده‌اند

- کاشکی به چشم ندیده بودم زردی این بهار را (از بین رفتن بهار)

۳ - yasa zalân hałgəryâs (?ałgəryâs) rü nâsa ?əy mirkâna

- Hayfa la bən dərârê sünaylə ?əy dəwâra

این است که باد زلان بلند شده و به طرف مکان و جایگاه ایل روی آورده

حیف است که از بُن ستون‌های این سیاه‌چادر را در آورد.

۴ - hay dəł nadâxəlatəyay ?ar yay gərê xwašəma

psâ dârəzənêdam ?əy žânə nâdəyâra

- ای دل (هی‌دل) گول نخوری اگر یک لحظه خوش هستم

---

[1] این شعر سرودهٔ رضا موزونی (از مردم کلهر گیلان‌غرب) می‌باشد

ـ دارد پوسیده‌ام می‌کند این درد پنهانی (ناپیدا).

۵- Cü dawragay mənâłi bân xam la dəł dərârim

?ay haw kwrayl kuwaw bun ?əmšaw həšâr həšâra

ـ مانند دورهٔ بچگی بیاید غم را از دل بیرون کنیم.

ـ ای هم پسرها (دوستان) جمع شوید امشب بازی قایم موشک است.

۶ - qayrə fərayga bê daŋ(dang) nišəm la ?əy kalâwa

- pərüsənak cwa pid hât , kay bâydənaw dəjâra

ـ وقت زیادی است که بی‌صدا در آن خرابه می‌نشینیم.

پرستو چه به سرت آمد، (کجا رفتی) کی دوباره بر گردی.

۷- rĕwār buš wa kü Cey lerqay manga (maŋa) šawaylem

- delem geryāya ?emšaw , ?erā wacga ?esāra

ـ مسافر بگو به کجا رفت، درخشندگی شب‌های مهتابیم.

ـ دلم گرفته شده امشب برای بچه ستاره

۸ - lay darwane tyarika Cey la henāze ?āsu

?üšem meni dājemyam la šüne aw sawāra

ـ از این درهٔ تاریک به طرف مشرق رفت

ـ می‌گویم من هم حرکت کنم به دنبال آن سوار.

* * *

(پنجره‌های خسته) darwacaylə Šakat[1]

۱- ?âwâragay , bêcâratər way ružəgara har mənə

- Câray məniš jâmê maya gwnâm cwasa ?agar Žənəm

ـ آواره‌ای، بیچاره‌تر در این روزگار فقط منم

ـ چارهٔ من هم جام می است گناهم چیست اگر زنم.

۲- kay cay məsałmâni bəkay way žəna məhmâni bəkay

- wa rasmə ?âšâqaylə xâs , šawê cəraxâni bəkay

[1] این سرودهٔ ناهید محمدی، (از ایل کلهر تیرهٔ seya seya) می‌باشد.

ـ کی می‌آیی مسلمانی بکنی (آیین مسلمانی را انجام بدهی)از این زن مهمانی بکنی (این زن را به مهمانی بپذیری)

ـ به رسم عاشق‌های خوب، شبش را چراغانی بکنی.

۳ - məniš ham ?âgər gərtəma , rê mâłədân gwəm kərdəma

- dardəd wa gəyânəm ?armani bəras ta ge namərdəma

ـ من نیز هم آتش گرفته‌ام، راه خانه‌تان گم کرده‌ام

ـ دردت به جانم (فدایت شوم) ارمنی، برس (کمک کن) تا که نمرده‌ام.

۴ - zânəm gə may farâwâna har kas wa səfray mêhmâna

- ham šaw təyarikə ?âšəqayl wa harzagi cərâxâna

ـ می‌دانم که مَی (شراب) فراوان است، هرکس به سفرهٔ او مهمان است.

ـ هم شب تاریک عاشقان به هرزگی چراغانی است.

۵- dəłm hałâkaw waylâna , gəyânəm šakat pəř la žâna

- wa margə har cə ?âšəqa nəyacəm wa xânay bêgâna

ـ دلم هلاک است و ویلان هستم، جانم خستهٔ پر از درد است.

ـ به مرگ هرچه عاشق است به خانهٔ بیگانه نمی‌روم.

۶- ?ay ?armani wa cwa mani , dar basidaw di naxani

- hâłə xarâw ?əy ?âšəqa ?əřâ wa jâmê nasani

ـ ای ارمنی برای چه مانده‌ای (ایستاده‌ای) در بسته‌ای و دیگر نمی‌خندید

ـ حال خراب این عاشق را چرا به جامی نمی‌گیری؟ (بی‌طرف نمی‌کنی

۷- tawba nakay la kârə xwad , našəywəni bâzârə xwad

- dar wâ ka mêhmân hâteya lətfê bəka wa yârə xwad

ـ توبه نکنی از کار خودت، ویران نکنی بازار خودت.

ـ در را باز کن، مهمان آمده است، لطفی بکن به یار خودت.

۸ - jâmê bêya la ?aw maya buda ?əfâqay ?âxərəd

- nazrê bêya , qabulə haq kə buda ?âw rü ?âgərəd

ـ جامی بده از آن می، بشود علاج آخرت تو

ـ نذری بده، قبول حق که بشود آب روی آتش تو

داستان

hâtu خوشبخت و nəhât بدبخت

hâtu nəhât wal yakâ kaftən ?aw rê

خوشبخت و بدبخت با هم (بایکدیگر) به راه افتادند،

،tâ wa dərê yânêg rasin

تا به دو راهی‌ای رسیدند،

bü. də dâr lawra

دو درخت آنجا بود

waxtə ya bü la yak bəcakyan.

وقت این بود از یکدیگر جدا شوند.

hât wat har ka wa yay rəyâ bcim.

هات گفت هرکی (هرکس) به یک راهی برویم

xway zânəs kâr nəhât cün ?âqbat

نِهات چون عاقبت کار خودش را می‌دانست

La yag wa tanyâ bəcud řxê cəg.

از اینکه به تنهایی برود می‌ترسید.

Cün tâ ?aw waxta har cəštəg

چون تا آن وقت هر چیزی

?əřây bâtâd ?aw war

برایش پیش می‌آمد

hat kwəmakê krəd.

هات کمکش می‌کرد

wa ?əy xâtəra natwâs la hât bəckêd.

به این خاطر نخواست از هات جدا شود

hât wa har zurəg bü qânay kərdu

هات به هر زوری قانعش کرد و

wa pê wat ?əgar har kâm la

بهش گفت اگر هر کدام از

، bəcud ?ima wa yay rêyâ

ما به یک راهی برود ،

balkəm kâřə xâsêg bünêdaw

شاید کار خوبی پیدا کند

?əgariš gicalêg ?ərâmân pəyâ bü

اگر هم مشکلی برایمان پیدا شود،

?əwaka bâyad ?aw kwəmakê

دیگری بیاید به کمکش.

?əy də dâriša šâtmân bun.

این دو درخت هم شاهدمان باشند.

،dârə lâ râs baxtə məna

درخت سمت راست بخت من است،

dâr lâ cap la baxtə ta bud.

درخت سمت چپ از بخت تو باشد.

،har kam lay dârayla sawnz man

هر کدام از این درخت‌ها سبز ماند،

nišânə yasa xâwanê xwašbaxta.

نشانه این است صاحبش خوشبخت است.

،gar zard büwu cərüsyâ

اگر زرد شد و پژمرد

bzân xâwanê bad baxtaw gərftâra.

بدان صاحبش بدبخت و گرفتار است.

bâyad cəg ?aw məyatê

باید به کمکش (یاریش) رفت

،wa ?əy paymâna la yak cakyân

با این پیمان از هم (یکدیگر) جدا شدند،

hât wa rê lâ râsâ Cəg

هات از راه سمت راست رفت

nəhâtiš wa rê lâ capâ
can

نهات هم به راه سمت چپ

،řužu can šaw rê kərdən

چند روز چند شب راه کردند (رفتند)

tâ yag har kâmyân kârəg pəyâ kərd.

تا اینکه هر کدامشان کاری پیدا کرد.

،hât la lây tâjrêg dasê cəgaw kâr

هات در نزد تاجری دست به کار شد. (دستش به کار رفت)،

ʔaw tâjəra mnâł nəyâšt

آن تاجر بچه نداشت

hât bü wa kwərê.

هات شد به پسرش (پسر او شد)

Can sâłêg la lây kâr kərd tâ

چند سال در نزدش کارکرد تا

xway bü wa tâjər zəwar dasêg.

خودش شد به تاجر زبردستی.

wasyat kərd،waxtêg tâjər mərd

وقتی که تاجر مُرد، وصیت کرد

dârâyə wa hât bərasê

تمام دارایش به هات برسد.

ʔəy jura hât wa zənay xâsêg das pəyâ kərd.

این جوری هات به زندگی خوبی دست پیدا کرد.

، nəhât wa rê ganêgâ cüd

نهات از راه بدی رفته بود.

Rêg gə gštê küwaw kwəcəg bü

راهی که همه‌اش کوه و سنگ بود

Cəyanəgu wərsəg wa dəyakayg rasi.

تشنه و گرسنه به دهکده‌ای رسید.

têr xwârdu šakatiyə dař̌cəg düwây yag

بعد از اینکه سیر خورد و خستگی‌اش در رفت

mənay kâr kərd.

دنبال کار گشت (کرد)

yakəg la mardəmə ?aw dəyaka

یکی از مردم آن دهکده

?adrəsə ?arwâwêg dâ wa pě

آدرس کشاورزی داد به او

?arwâw kârgarayla fərayg dâšt .

ارباب کارگرهای زیادی داشت .

?əy qəra saxt wa pəyân gərtüd

این قدر سخت به آن ها گرفته بود،

kasêg walyâ ?aw sar nawər düd

کسی همراهش به سر نبرده بود .

nəhât cəg wa lây ?ərâ kâr.

نهات رفت به نزدش برای کار .

?ař̌wâw kwl cəštêg wat wa pê

ارباب همه چیزی را گفت به او (بهش)

Wat ?əgar layra bətwây kâr bəkayd

گفت اگر اینجا بخواهی کار بکنید

bâyad har cəga ma ?üšm

باید هر چی من می گویم

bê cünu cərâ ?anjâm baydu

بی‌چون و چرا انجام بدهی و

dangiš nakayd

حرف هم نزنی (ساکت باشی)

məzə kârədiš fəra kama .

مزد کار تو هم خیلی کم است .

nəhât qabul kêrdu dasaw kâr bü .

نهات قبول کرد و دست به کار شد .

?arwâw wat wa pê

ارباب گفت به او

wa har jiyəgâ sagə (sayə) rəyanaga cəg

به هر جایی که سگ مخصوص گله رفت ،

bâyad təniš la šünə bəcidu

باید تو هم به دنبالش بروید و ،

?aw jiya wart bəwəřid.

آن جا را شخم ببرید (بزنید)

sagag jar mawqayêg wa jiyaylêgâ cəg

سگه بعضی اوقات از جاهایی می‌رفت ،

nəhât nacüwanəs bəcud .

نهات نمی‌توانست برود .

?arwâwiš wa ?əy xâtəra šəlâxə dâwu

ارباب هم به این خاطر شلاقش می‌زد و

pałpaylə saxt lê gərt .

بهانه‌های سخت ازش می‌گرفت

waxtə nân xwârdən lê təwâs

وقت غذا خوردن ازش می‌خواست ،

jurêg nân bəxwayd kə dawrə nânaga ?âzâ bəminê .

جوری (طوری) نان را بخورد که اطراف آن نان سالم بماند .

?əgar jâmə mâs ?ərây hâwrdən .

اگر کاسهٔ ماست برایش آوردند.

jurêg bəxwayd kə tužə sarə mâsaga ?âzâ bəminê .

طوری (جوری) بخورد لایهٔ نازک روی (سر) آن سالم بماند.

nəhâtiš way xâtər yagə wa šəlax nakwšyêd

نهات هم به خاطر اینکه با شلاق کشته نشود (شلاق نخورد) ،

nân naxwârdu das la masišaw nəyâ .

نان نخورد و دست به ماست هم نزد .

ruž wa ruž lařaw bü wu wa saxti ?aw sar bərd .

روز به روز لاغر شد و به سختی به سر می‌برد .

Hat yay ruž kaft ?aw hürə nəhât.

هات یک روز به یاد نهات افتاد (نهات به یادش آمد)

râru paymân . ə bəcud wa ji q ərê tâ g way xâtəra kaft ?aw

به این خاطر به راه افتاد تا که برود به جای (محل) قرار و پیمان .

waxtêg hât wa ji qərârəyân rasi

وقتی که هات به محل پیمانشان رسید،

di dârə xway sawzaw

دید درخت خودش سرسبز است و

dârə nəhât zardu cřüsyâga .

درخت نهات زرد و پژمرده است .

fâməs rafiqê gan jurêg gir kaftəga .

فهمید رفیقش بد طوری (جوری) گیر افتاده است .

cəg la šüně .

رفت به دنبالش

gardiu gardi ta diyaway.

گردید و گردید تا پیداش کرد

waxtêg wa lây rasi ?âxəraylə giyânê bü.

وقتی به پیش او رسید آخرهای جانش بود .

twâs haqê la ?arwâw bəsênêd .

می‌خواست حق او را از ارباب بگیرد

ma təwâm la lây ta kâr bəkam .،wat wa ?arwâw

به ارباب گفت، من می‌خواهم پیش تو کار بکنم

?arwâw qabul krəd .

ارباب قبول کرد .

?aw cəštailag la nəhât təwâsüd

آن چیزهایی که از نهات خواسته بود

la hâtiš təwâs bəkayd .

از هات هم خواست بکند (انجام دهد)

hât wa har jiyəga sagaga cəg

هات به هر جایی که آن سگ رفت

gâwasən la šünê bərd

گاو آهن را به دنبالش بُرد

ta gâlagân la gana rêyəg part bünu la bayn cəyn (cəgn)

تا گاوها از بد راهه‌ای پرت شدند (سقوط کردند) و از بین رفتند .

hât jâmə mâs la žêraw kwənâ kərdu masaga xwârdu

هات کاسهٔ ماست را از زیر سوراخ کرد و ماستش را خورد و

dar ban nayw .

درقید (بند) نبود

?arwaw wat bayad karə sxttərêg ləy bətwâm .

ارباب گفت باید کار سخت‌تری از او بخواهم .

wat wa hât ma ?əmru la mâł dam ?aw dayšt

گفت به هات من امروز از خانه بیرون می‌روم (می‌زنم به دشت)

tā cyamaw bayad jurêg ?əy

تا برمی‌گردم باید طوری این

mâła byakaw bəkayd

خانه را پاک بکنید ،

kə ?əgar rün břšni la bân zayw(zaü)

که اگر روغن بریزی در روی زمین

bəcüwani bəxwayday .

بتوانید آن را بخورید

.tâ ?arwâw la mâł dâw dayšt

تا ارباب از خانه زد بیرون ،

hât harcəg řün bü rəšân la nâw Mâłaga .

هات هر چه روغن بود ریخت داخل آن خانه،

waxtəg hâtaw wat ?ərâ ?əy kâra krdida .

وقتی که برگشت گفت چرا این کار را کرده‌اید

hât wat xwad watid .

هات گفت خودت گفتید .

،?arwâw məqê bərdaw

ارباب ماتش برد (تعجب کرد)،

wat ?əgar šünê nawrəm mâłəm řəmənĕd .

گفت اگر اثرش را قطع نکنم (نابودش نکنم) خانه‌ام را ویران می‌کند .

xwayu žənay kərdənaw yak

خودش و زنش با هم توافق کردند

tâ wa bunay cəštêg

تا به بهانهٔ چیزی

hât wal xwəyânâ buwan ?ərâ bəyâwânu

هات را همراه خودشان ببرند برای بیابان و

lawra la küwa bəxanay ?aw xwâr .

آنجا از کوه بیاندازندش به پایین (پرتش کنند)

šaw rasin wa küwa .،?əy ruž kaftən ?aw rĕ

روز بعد به راه افتادند، شب به کوه رسیدند.

watən ?əmšaw lay bəlêniya bêxafimu

گفتند (ارباب و همسرش) امشب در این بلندی بخوابیم و

su rêyâ dâgərim

فردا راه را در پیش گیریم (حرکت کنیم)،

hât fâmi kəłakêg hâ la kârəyan .

هات فهمید کلکی در کارشان هست .

šaw wxtêg xawyân bərdaw

شبی وقتی که خوابشان برود (خوابیدن)،

hât jiyagay xway wal ?arwâwâ ?âłəšt kərd

هات جای خودش را با ارباب عوض کرد،

Žən nazanəs das na bêyaw

زن ندانست، دست بهش زد (هُلش داد)

la kawr xəsay xwâr .

از کمرکوه انداختش پایین .

hât ?ałəsâw

هات بلند شد و

Žəna faməs šüwagay xway kwštəga .

زن فهمید شوهر خودش را کشته است .

way jura haqə nəhât la ?arwâw sanu

به این صورت حق نهات را از ارباب گرفت و

la mərdəniš nəjâtê dâw

از مردن نجاتش داد و

‹har dəgyân sâlayl wa xwaši

هر دو تایشان سالها به خوشی

wal yakâ wa dusiyân ?ədəma dân .

با هم به دوستیشان ادامه دادند .

جدول های مناطق کلهرنشین[1]

جدول شماره ۱

استان	کرمانشاه	
شهرستان	گیلان غرب	
دهستان	دیره dêra	
ده (روستا)	تعداد خانوار	جمعیت
۱- انجاو رود	۶۰	۳۲۰
۲- اله مراد گلین	۲۳	۱۲۵
۳- چمن گلین	۴۱	۱۹۹
۴- نجار گلین	۳۱	۱۹۱
۵- شلین	۴۱	۲۲۴
۶- امامقلی	۱۶	۹۰
۷- جوب باغان علیا	۲۵	۱۶۸
۸- شهرک	۱۰۳	۵۳۳
۹- جوب باغان سفلی	۲۹	۱۵۲
۱۰- گلوزی داوود	۶	۳۵
۱۱- گلوزی درخشنده	۶۸	۳۸۰
۱۲- کله حیات دارابی	۳۰	۱۳۰
۱۳- سنگ در میدان علیا	۲۳	۱۳۰
۱۴- سنگ در میدان سفلی	۱۸	۸۹
۱۵- داروند یک	۹	۵۴
۱۶- داروند دو	۱۳	۸۴

[1]- براساس آمار و اطلاعات فرمانداری‌ها که برگرفته از آمار سال ۱۳۸۱ هـ.ش خانه‌های بهداشت می‌باشد.

۳۷ داروند سه	۱۶	۱۳
۳۸ شیشه راه	۲۵	۱۵۷
۳۹ افشار آباد	۱۴	۶۸
۴۰ شنفال خالدی	۴۳	۳۲۰
۴۱ نسار دیره	۲۰۰	۱۱۷۰
۴۲ میانرود	۲۵	۱۵۱
۴۳ شامار	۴۵	۲۲۲
۴۴ بطیار علیجان	۳	۱۸
جمع کل	۹۰۷	

جدول شماره ۱ ـ ۲

استان	کرمانشاه	
شهرستان	gilânə qarb = گیلان غرب	
دهستان	wêzənân = ویژنان	
ده (روستا)	تعداد خانوار	جمعیت
۱ میان راهان	۱۴	۷۲
۲ فال وشن	۱۲	۵۶
۳ دول زرد	۷۴	۵۲
۴ داربید سفلی	۶	۴۴
۵ داربید نظرعلی	۱۵	۹۵
۶ میرمیرآب سفلی	۱۷	۸۱
۷ میرمیرآب علیا	۶۰	۳۲۵
۸ سرحال شیرزادی	۶۶	۳۶۰

۹ نیان	۳۹	۲۱۷
۱۰ قیلان	۶۳	۳۹۲
۱۱ قشقه	۳۳	۲۰۰
۱۲ پاوندمکر	۲۶	۱۶۰
۱۳ گل خیرگ علیا	۲۱	۹۲
۱۴ گل خیرگ سفلی	۹	۷۱
۱۵ مورت هادی	۱۴	۸۱
۱۶ مورت سبز	۳۳	۲۰۵
۱۷ چم سورک علیا	۲	۱۵
۱۸ چم سورک وسطی	۲۳	۱۴۱
۱۹ چم سورک سفلی	۲۰	۱۲
۲۰ آهنگران	۸	۴۳
۲۱ ماندار قرونگ	۳۵	۲۶۰
۲۲ داربید علیا	۵	۲۸
جمع کل	۵۲۸	۳۱۰۲

جدول شماره ۱ ۳

استان	کرمانشاه	
شهرستان	گیلان غرب	
دهستان	چله	
ده (روستا)	تعداد خانوار	جمعیت
۱ سنگ کرمو شیرزادی	۵۲	۲۹۵
۲ سراب شیرزادی	۲۰	۱۴۵
۳ سراب	۱۷۰	۹۷۵
۴ چشمه مورینه	۳۵	۲۴۶
۵ بان میدان عبداله	۱۴	۹۷
۶ کاسه کران	۴۹	۲۶۳
۷ کلاه دراز سفلی	۱۵۸	۹۳۰
۸ کلاه دراز وسطی	۴۵	۲۲۰
۹ کلاه دراز علیا	۸۹	۴۷۰
۱۰ زاغه علی‌کرم	۱۶	۸۷
۱۱ هوشیار چله	۱۱۰	۶۳۵
۱۲ چشمه پهن رشید	۵۰	۳۰۰
۱۳ چشمه پهن فریدون	۵۳	۲۷۰
۱۴ چشمه پهن علیشاه	۳۵	۲۱۰
۱۵ قمرالی	۱۴۵	۷۰۵
۱۶ تازه آباد حیدربیگی	۲۵	۱۳۵
۱۷ تازه آباد بطی	۶۸	۳۹۱
۱۸ تازه آباد صیدعلی	۶۳	۱۱۴
۱۹ شیرآباد	۹	۴۵

۴۰ حضرت سلیمان	۲۱	۱۴۰
۴۱ پشته سماوات	۲۴	۱۶۰
۴۲ عبدالعزیز	۴۷	۳۱۵
۴۳ کولسوند	۴۶	۱۹۷
۴۴ زینل خان	۲۲	۱۰۰
۴۵ شیرزادی	۱۰۳	۵۹۲
۴۶ شاعران	۳۷	۲۰۲
۴۷ اکبرجعفر	۹	۶۲
۴۸ دره خیزان	۵	۲۵
۴۹ چشمه نظامی	۴۲	۲۲۸
۳۰ چشمه کبود روتوند	۲۲	۱۰۹
۳۱ سنگ چین صالح	۵۲	۲۵۵
۳۲ چشمه گلینه	۱۳	۷۵
۳۳ وارگه سفلی	۷۳	۳۷۷
۳۴ وارگه علیا	۳۴	۱۶۸
۳۵ طایفه همت	۵	۲۲
۳۶ میرزا آباد	۳	۱۶
۳۷ چشمه سنگی روتوند	۳۲	۱۸۸
جمع کل	۱۷۹۶	۹۷۶۴

جدول شماره ۱ـ ۴

استان	کرمانشاه	
شهرستان	گیلان غرب	
دهستان	حومه	
ده (روستا)	تعداد خانوار	جمعیت
۱ـ بینگرد	۵۷	۲۶۳
۲ـ گرازان علیا	۵۳	۲۴۰
۳ـ گرازان سفلی	۳۵	۲۲۰
۴ـ گراویان سفلی	۷۵	۴۰۱
۵ـ دارتوت رحیم	۸	۵۰
۶ـ مناف آباد	۱۵	۶۳
۷ـ شیخ سرخ‌الدین سفلی	۳۶	۱۸۵
۸ـ شیخ سرخ‌الدین علیا	۱۶	۸۵
۹ـ کله جوب کیانی	۱۴	۹۶
۱۰ـ ترشگی بان	۳۶	۲۳۱
۱۱ـ کله جوب علیا	۳۷	۲۴۰
۱۲ـ محمد کسانی	۶	۳۸
۱۳ـ کله جوب کرمی	۱۵	۸۰
۱۴ـ کله جوب سفلی	۳۹	۲۳۸
۱۵ـ سیاهگل	۳۳	۲۰۰
۱۶ـ به آباد قبا سیاه	۱۰	۶۸
۱۷ـ به آباد صالح	۳۵	۲۱۹
۱۸ـ میرا به	۷۷	۴۵۰
۱۹ـ دندانه	۴۶	۳۱۳

۲۰ گور سفید	۱۴۰	۷۹۹
۲۱ کله جوب اسفندیاری	۲۸	۱۷۰
۲۲ داربلوط	۹	۴۹
۲۳ مرجان گمار	۵۱	۳۰۵
۲۴ مرجان قیطول	۵۸	۳۶۴
۲۵ آوزین	۱۷	۹۲
۲۶ گاو مَخَل	۴۵	۲۴۱
۲۷ مرجان بابا مراد	۳۸	۲۲۹
۲۸ مرجان علیرضاوندی	۳۶	۱۹۹
۲۹ گاومیش چران	۳۴	۱۹۸
۳۰ جابرسفلی	۵	۲۶
۳۱ پشته کورگ	۲۴	۱۶۳
۳۲ علی‌خان آباد	۴۹	۲۵۶
۳۳ تورانشهر	۸	۴۵
۳۴ قاسم آباد	۴۱	۲۴۳
۳۵ رویبان بزرگ	۳۲	۱۷۴
۳۶ سر تیطان	۳۲	۱۹۱
۳۷ رویبان کوچک	۱۶	۱۰۳
جمع کل	۱۳۰۶	۷۵۲۷

جدول شماره ۲

استان	کرمانشاه
شهرستان	اسلام آباد
بخش	مرکزی
دهستان	حومه شمالی
ده (روستا)	جمعیت
۱ ارکوازی	۵۴۰
۲ بدره‌ای	۱۸۵۴
۳ برزه	۳۱۳
۴ بره سیله	۳۰۰
۵ تپه کله سفلی	۲۲۷
۶ تپه کله علیا	۳۶۲
۷ جلیلوند	۸۱
۸ چشمه پلان	۹۶
۹ چفته	۲۹۲
۱۰ چقا زرد چوپانکاره	۹۹۹
۱۱ چنار	۲۱۹
۱۲ چنگر جلیلوند	۱۰۰۵
۱۳ چنگر لمین‌وند	۴۳۹
۱۴ خاوگه	۳۹
۱۵ سرخه	۷۵۸
۱۶ سوران سفلی	۱۲۶
۱۷ سوران علیا	۲۸۶
۱۸ سیلو	۲۶

۳۹ سیمانی سفلی	۸۲
۴۰ سیمانی علیا	۱۳۲
۴۱ عاشقان عابدین	۹۰
۴۲ عاشقان موسی	۱۷۴
۴۳ مله امیر خان	۸۵
۴۴ میان قلعه تالانی	۱۰۸
۴۵ ولکه وند	۲۵۵
کل جمعیت دهستان	۸۸۸۸

جدول شماره ۴ ۱

استان	کرمانشاه
شهرستان	اسلام‌آباد غرب
بخش	مرکزی
دهستان	حومه جنوبی
ده (روستا)	جمعیت
۱ امیر آباد	۱۲۸۰
۲ برف آباد سفلی	۹۸
۳ برف آباد علیا	۹۰۱
۴ بورگ	۳۷۵
۵ بیگ‌زاده	۱۸۳
۶ پادگان ا ...اکبر	۸۵۶
۷ پادگان سلمان فارسی	۵۴۰
۸ پیرگه پرسیمین	۲۷۳
۹ تازه آباد کوکاو	۵۸

۱۰ قجر اکبر	۷۵۴
۱۱ تراب	۳۵۲
۱۲ ترازگ عبدا...	۱۲۰
۱۳ ترازگ کسان	۴۶۴
۱۴ جاف بره سیمین	۱۴۷
۱۵ جوزه انجیرگ	۱۵۴
۱۶ چشمه ولگه	۲۸
۱۷ چقا جنگه سفلی	۳۴۲
۱۸ چقا جنگه علیا	۴۶۷
۱۹ چقا کبود	۱۶۵۵
۲۰ چقا کل	۵۲۰
۲۱ زواره کوه	۱۸۲
۲۲ سراب کولسه	۵۰
۲۳ سرتوه هیلکه غلام	۶
۲۴ سکوی کولسه	۱۰۷
۲۵ سیاه‌سیاه کیخسروی	۶۹۳
۲۶ سیاه‌سیاه خسروی	۸۶
۲۷ سیاه‌سیاه حبیب	۹۸
۲۸ سیاه‌سیاه شیخه	۲۵۷
۲۹ طایفه سیف‌ا...	۱۵۰
۳۰ طایفه باباخان	۶۶
۳۱ طایفه علیخان	۲۸
۳۲ طایفه نامدار پرنا	۳۶
۳۳ علی‌آباد	۱۱۲۴

۳۴ فیروز آباد	۲۳۰
۳۵ کله جوب	۱۱۶۲
۳۶ کوکاو	۸۷
۳۷ گر	۳۴۱
۳۸ خان منصور	۳۵۹
۳۹ مومیی	۱۱۲۳
۴۰ نوشلکه ترازو	۱۴۷
۴۱ و نای	۷۰۰
کل جمعیت دهستان	۱۶۵۹۹

جدول شماره ۴ ۲

استان	کرمانشاه
شهرستان	اسلام آباد
بخش	مرکزی
دهستان	شیان
ده (روستا)	جمعیت
۱ بوربور	۲۳۵
۲ تازه آباد طالقان	۱۱۴
۳ قجر کرم پناه آباد	۴۴۰
۴ سراب شیان	۵۱۶
۵ قباد	۵۰۹
۶ قلعه شیان	۲۲۷۰
۷ قوخ	۸۸

۸ کَتکُتی	۲۶۰
۹ کمره سفلی	۵۵۶
۱۰ کمره غربی	۲۰۲
۱۱ مارفی	۲۶۶
۱۲ مالخطاوی	۴۴۲
۱۳ میرعزیزی	۷۶۵
۱۴ هلال احمر	۱۰
کل جمعیت دهستان	۶۶۷۴

جدول شماره ۴ ۳

استان	کرمانشاه
شهرستان	اسلام‌آباد غرب
بخش	مرکزی
دهستان	حسن آباد
ده (روستا)	معیت
۱ انجیرک	۵۷۹
۲ باقرآباد سفلی	۵۶۰
۳ باقرآباد علیا	۵۸۴
۴ تنگه شوهان سفلی	۵۶۰
۵ تنگه شوهان علیا	۵۷۷
۶ حسن آباد	۱۲۶۷
۷ دارخور حسن آباد	۲۵۰
۸ سراب شاهینی	۱۹۰
۹ سیاه خور	۴۶۵

۳۰- شاهینی	۴۹۲
۳۱- شهید عبدالکریم ملکی	۵۳۷
۳۲- شیت کمر زرد	۳۳۴
۳۳- فرخ خانی	۲۰۱
۳۴- کریم حاصله سفلی	۱۰۹
۳۵- کریم حاصله علیا	۱۸
۳۶- کمر زرد	۶۲۴
۳۷- کمره علیا	۳۴۹
۳۸- گرگی مندرک	۵۳۲
۳۹- لرینی آجودانی	۲۸۳
۴۰- محمد علی خانی	۲۶۷
۴۱- مزرعه نسار کاکین	۷
۴۲- مندرک	۳۳۶
۴۳- وحدت	۴۷۶
کل جمع جمعیت دهستان	۹۵۹۹

جدول شماره ۴ ۴

استان	کرمانشاه
شهرستان	اسلام‌آباد غرب
بخش	حمیل
دهستان	حمیل
ده (روستا)	جمعیت
۱ بدره گردسلیمی	۷۱
۲ پلنگ گرد	۶۶۸
۳ تازه آباد بدره گرد	۲۳۲
۴ تو میانه	۴۲۹
۵ توه سرخک نسار	۱۳۹
۶ توه سرخک سفلی	۷۴۴
۷ توه سرخک علیا	۱۶۱
۸ حمیل	۱۱۰۹
۹ خپگه	۷۲۹
۱۰ سراب شوهان	۴۴
۱۱ سراب حیله سر	۴۰۷
۱۲ شوهان سفلی	۳۰۱
۱۳ شوهان علیا	۴۷
۱۴ ظهراب	۱۳
۱۵ قوچمی	۴۰۴
۱۶ گرد نگاه قوچمی	۱۰۱۰
۱۷ هله سرخه	۳۳۷
۱۸ حیله سر	۸۲۰
کل جمعیت دهستان	۷۶۶۵

جدول شماره ۴ ۵

استان	کرمانشاه
شهرستان	اسلام‌آباد غرب
بخش	حمیل
دهستان	منصوری
ده (روستا)	جمعیت
۱ امام زاده حسن	۲
۲ بان در علیا	۳۳۳
۳ بان در سفلی	۱۶۴
۴ چشمه سنگی	۶۶۳
۵ چشمه کبد	۲۲۷
۶ چهار مله سفلی	۱۸۶
۷ چهار مله علیا	۱۰۴
۸ دارکبود منصوری	۵۳۶
۹ داور در میان سفلی	۲۰۹
۱۰ رو تند	۱۷۶
۱۱ زعفران سفلی	۷۰
۱۲ زعفران علیا	۶۹۰
۱۳ سربکوه	۶۶
۱۴ سرخه خانی	۱۷
۱۵ سیا پله سفلی	۴۸
۱۶ سیا پله علیا	۴۰
۱۷ شغل بهار آب	۸۲
۱۸ قلاجی فتا بیگی	۷۴

۳۹ سها کلک جعفری	۳۰
۴۰ کمالگیر	۱۰۱۸
۴۱ کمر سوراخ	۱۵۴
۴۲ گاو رانی	۴۱۷
۴۳ مومنایی	۴۳۸
۴۴ میان تنگه منصوری	۱۶۶
۴۵ هیان چقا	۱۰۱
کل جمعیت دهستان	۵۲۴۴

جدول شماره۳

استان	ایلام
شهرستان	ایوان‌غرب
بخش	مرکزی
دهستان	
ده (روستا)	جمعیت
۱ سراب	۱۵۳۱
۲ خرابانان علیا	۱۶۲
۳ خرابانان سفلی	۷۷
۴ کل کل	۱۴۷
۵ چالانچی	۴۲۰
۶ داراب	۱۳۶
۷ دوبیران علیا	۴۱
۸ دوبیران سفلی	۲۸۰
۹ گاو سوار	۳۱۸

+۰ شیر چقا چالانچی	۷۴
+۱ ماژین	۶۶
+۲ ماژین میانه سرخ	۴۲۵
+۳ خوران علیا	۵۵۵
+۴ خوران سفلی	۱۷۶
+۵ ونیت علیا	۱۷۹
+۶ لینجاب شریف	۷۰
+۷ شریف	۶۳
+۸ حصار شاوه	۱۳۸
+۹ شورابه ملک	۲۲۱
۴۰ پلنگرد	۴۱۶
۴۱ بلین	۱۱۴
۴۲ جوب گوهر علیا	۳۳۰
۴۳ جوب گوهر سفلی	۸۹
۴۴ کله جوب	۷۶۰
۴۵ ساشیان	۴۸۵
۴۶ شهرک نبوت	۱۳۶۸
۴۷ شهر غلام ویس	۳۲۹
۴۸ اسماعیلی علیا	۹۸
۴۹ اسماعیلی سفلی	۲۱۳
۳۰ چقا ماهی	۲۰۴
۳۱ علیگه	۱۹۷
کل جمعیت	۱۰۰۵۲
تعداد خانوار	۱۶۶۷

جدول شماره ۳ ۱

استان	ایلام
شهرستان	ایوان
بخش	زرنه
ده (روستا)	جمعیت
۱ کلان	۶۱۳
۲ شاله شوری	۱۸۷
۳ حاجی حاضر	۵۳
۴ نهرخان علیا	۲۸۴
۵ نهرخان سفلی	۲۲۴
۶ علمدار	۱۸۷
۷ چهر مله	۸۳۳
۸ باسکله گرمه	۳۶۹
۹ کپنه کران	۸۳۹
۱۰ چهل زرعی	۴۶۲
۱۱ ویله	۳۲۰
۱۲ میوانه	۵۹
۱۳ سرتنگ سفلی	۱۴۴۶
۱۴ سرتنگ علیا	۴۱۵
۱۵ املاک زرنه	۱۴۸
۱۶ سیاهگل	۹۴
۱۷ سائیری	۲۴
۱۸ پلیه	۷۳
۱۹ چشمه مرو	۳۸

۴۰ گیلانه	۴۰
۴۱ تَعَل	۵۵
۴۲ روان	۱۳
۴۳ میان	۲۳
۴۴ گاومیشان	۲۷
۴۵ کوچهر	۱۹
۴۶ توه سیه	۳۳
۴۷ بابا گیر	۳۶۲
۴۸ شورا به ترن	۳۷۲
۴۹ ترن	۵۱۵
۳۰ صداقت	۷۵
کل جمعیت نقاط روستایی بخش زرنه	۸۲۰۹
تعداد خانوار	۱۲۸۸

جدول شماره ۴

استان	ایلام	
شهرستان	شیروان و چرداول	
بخش	زنگوان	
ده (روستا)	جمعیت	جمعیت به نفر
ورمیان سفلی	۳۴	۲۱۵
ورمیان غسلک	۷	۴۷
قلندر سفلی	۱۴	۸۸
قلندر علیا	۸	۶۶
بابا شمس	۶۵	۳۵۷
پهنه بر	۲۵	۱۴۵
شهرک سرتنگ	۳۰	۱۵۳
جمع	۱۸۳	۱۰۷۱

توجه : جدول ۴ براساس آمار سال ۱۳۸۵ خانه بهداشت زنگوان می‌باشد.

لغات و اصطلاحات کلهری

?ā ferat	مؤنث (زن و دختر)
?ā lešt	عوض(این لغت امروزه فراموش شده است)
?ābādi	آبادی (روستا
?āger	آتش
?alāten	برآمدن
?alāžyan	دراز کشیدن
?aldān	برافراشتن
?alesān	بلند شدن
?ālešti	عوضی
?alqwrānen	آشامیدن
?alwāqānen	قاپیدن
?anār	انار
?Āramā	حالت زایمان گاو تا لحظه تولد گوساله
?āru	لثه
?arwāw	کشاورز ، ارباب
?arwāwy	کشاورزی
?asemā	آسمان
?āsen	آهن
?āseŋar(ā-sen - gar)	آهنگر
?askameli	صندلی (فراموش شده است)
?asp	اسب
?ašqāl	چهارپایان اهلی (گاو و گوسفند)
?āw	آب
?āweŋ	شبنم

?Āwes	آبستن
?āwes	آبستن
?āwhār	طنابی پهن که بوسیله آن مشک آب را حمل کنند
?awła	ابله(احمق)
?awr	ابر
?awšārde	پنهان کردن
?Āxeĭ	محلی است که برای حفاظت گوسفندان می‌سازند، هاله اطراف ماه ، آغل،حصارچوبی یا سنگی
?Āxor	آخور
?āzā	سالم
?āzaw	دختر با کره
?āžāžegi	کشیدن و پیچ و تاب دادن بدن
?āžnaften	شنیدن
?efāqa	چاره، علاج، فایده
alti zegānen	جفتک زدن
Bāfa	دسته‌ای از گندم و جو که هنگام درو برروی زمین می‌گذارند حدوداً به اندازهٔ یک بغل
balacaq	آرنج
balamerk	آرنج
Balm	ساقه‌های باقیمانده گندم و جو بعد از دورو که بعد از مدتی برروی زمین افتاده باشند
bālük	زگیل
balyak	شیرین بیان (درختچه)
ban	بند، ریسمان
bān	بالا

banār	سربالایی سخت
baraftāw	آفتاب گردان
bareg	محلی که گوسفندان را برای شیردوشی جمع کنند
bařü	بلوط
barz	بلند
barza	تپه
baš	سهم، بخش
bawn	بایر (زمین بایر)
bāwš (bāweš)	بغل
bayt	آواز
bayta	ول (رها شده)
bāzeg	سیاه و سفید (دو رنگ) (این واژه امروزه فراموش شد)
bě	بدون (پیشوند منفی باز)
belāwk	دهنه چوبی که بردهان بزغاله می‌زنند تا شیر نخورد
běmext	بی تربیت، بی‌ادب
benawā	پی (دیوار، ساختمان)
berā	برادر
berāžen	زن برادر
bere	بعضی
beřěna	چیدن مو و پشم گوسفند
berüwa	ابرو
besk	مشکت
beska	لبخند
beskě dü sěwelě cayd	خیلی خوشحال است (اصطلاح)
besmār	میخ

bĕtāl	شکسته‌بند
betaw	محکم
bext	تهمت
bežāng (bežaŋ)	مژه
bezen	بز
bezen	بُز
bü	جغد (اسم)
bü	بود (فعل)
büceg	کوچک
buq	بوقلمون
büš	بگو
caft	کج
cam	رودخانه
cam	خم
cām	نمناک ، مرطوب
Camar	نوعی عزا
camari	نوعی عزاداری
capĕg	دسته
capĕggol	دسته گل
capĕl	چپ دست
caqal	شغال
caqānen(dācaqānen)	باز کردن
caqin (Caqyān)	باز شدن
carmeg	سفید
catř	گیسو

caw	چشم
cāw	شایعه
cāy (?āw cāy)	سرد (آب سرد)
ce qā-nen	فرو کردن
celās(celāsag)	ظرف آبخوری سگ
Celěs	شکمو
celgānen	سرو صدا کردن نامفهوم
celgen	کسی که سروصدا می کند(چون اغلب برای سروصدا سگ به کار می‌رود نوعی توهین است)
cenāwk (cenāwa)	فک
cenjeg	تخمه
cenjeg sěya	تخمه سیاه
ceqin	فرو رفتن در گل
cerin	صدا زدن
Ceřin	صداکردن
cerüseyān	پلاسیدن
cex	(آوا) صدایی برای دور کردن سگ
cexcila	هیزم
cika	سوت (صدایی با دهان) جیغ
cīman	چمن
cu	چوب
cü	چون، مانند
cul	خالی (خالی از سکنه) خلوت

culya	جوجه تیغی
cüyak	مثل هم (یکنواخت)
cyani	چشمه
cyaŋ	تشنه
Cyareg	قیچی پشم چینی (سنتی)
dā	مادر
dāl	کرکس
dalāk	آرایشگر مرد
dalāki	سلمانی (آرایشگری)
dāleg	مادر
dalq	تلق، نایلون
dam	دهان
damakāweki	خم‌یازه (دهن دره)
damanen	دمیدن
daneg	دنده
dang (daŋ)	صدا
dař	گراز ماده
darbāl	آستین
darcegen	در رفتن
darwac	پنجره
darwan	درّه
darz	ترک
darzi	سوزن
dasaïxwrd	دو تکه چوب که سوراخی در وسط دارند و در عرض مشک یکی در ابتدای مشک و دیگری در انتهای مشک

دوغ قرار می گیرد

dasĕnek	دستبند (النگو)
daspĕceg	بهانه
dāwan	دامن
dāwel	مترسک
day	دد (حیوان وحشی)
daž	دست نخورده، سالم
dazürān	نامزد
de weř	بز نر دو ساله
degān	دندان
delak	فشار به جلو (هل)
deleŋ(deleng)	لباس
depyak	امتحان (امروزه فراموش شده است)
derana	درب
deřeg	خار
deřin	پاره کردن
deriž	دراز
deru	دروغ
deruzen	دروغ گو
deřyāg	پاره دو (عدد)
dešpuk	نوعی جوش بزرگ،کوچکتر از دُمَل
dewā	دعا
dewar	سیاه چادر
dewār	سیاه چادر
dewāy	دارو

dez	دزد
du	دوغ
dü	دُم
dūl	درّهٔ پهن
dūl	دلو، سطل
dür	دُور
dürānen	دوختن
düwā	عقب
düwaka	دیروز
düwat	دختر
düzama	دردسر، گرفتاری
dyaka	دهکده
Faraji	بالاپوشی که از پشم درست کنند
faraji	نوعی بالاپوش پشمی مانند نمد
fecefāc	پچ‌پچ
fĕl	حیله، کلک
fera	زیاد، فراوان
feyal	جفت‌گیری
fi řen	کسی که اسهال داشته باشد
fika	سوت (صدای دهان)
finek	چیز ریزی که با انگشت پرتاب شود
fiqa	صدای همراه اسهال
fir	سراغ، دنبال
fiřa	اسهال
fiřānen	اسهال داشتن

fis	خیس
fiška	فواره
fiteg	تلنگر
fiz	غرور
fyal	جفت‌گیری حیوانات
gal	گله، دسته، گروه
gal	لگن، وسط پا
gāl	تحریک
gāla	کلوخ، گل خشک
gamāl	سگ نر
gan	بد، گند
ganāl (ga nā la)	آشغال
ganalxa	آشغال
gap	گپ، بحث
gar	شاخه خشک درخت
gař	گر، مبتلا به مرض گری
gar da gü can	گردباد
gārān	چوب دستی کلفت برای راندن گاو
garda cü cān	گردباد
gāva	فوران
gaw rā	بزرگ
gawān	حافظ گاوها
Gāwasen	گاوآهن
gawgawa	غبغب
gawza	غلط خوردن حیوانات در روی‌زمین

gay	نوبت
gaz	درخت گز
gaz	واحد طول، متر
ge zeg	جارو(این کلمه امروزه فراموش شده است)
gec(geca)	صدایی برای راندن و دور کردن گاو و گوساله
gel	دفعه، بار
gela	دانه
gelaĕg	دانه‌ای (یک دانه)
gelāl	دره
gelāra	چشم (وسط چشم)
gelü nek(gelĕnek)	گرد
gen	قطعه
geř	لحظه
gerda kān	گردو
gerza	موش بزرگ
get	مکث ، درنگ،گره
gev	موی سر (فرفری درهم آشفته)
geva	صدا سریع چیزی
geya	معده، شکمبه، سیرابی
gezā ra	ضخامت ، کلفتی
gical	مزاحم
gir fān	جیب (امروزه فراموش شده است)
gisk	بزغاله نوجوان
gisk	بزغاله (بز جوان)
gor da	نافرزندی (ناپسری، نادختری)

gü wař yāg	عوض شده (خراب شده)
gūcān	عصا
güj	زالزالک
gūl	فریب، گول
gūl	برکه آب
gūr	گوساله
gūr	گوساله
gūř	قبر
gwān	پستان
gwān	پستان
gwl	گل
gwlam	قسمتی از رود که عمیق باشد
gwmad	گنبد
gwmayl	کف هردو دست را کنار هم قرارگرفته باشد با حالت گودی
gwn	دنبلان (بیضه‌های جنس نر)
gwř ceg	قلوه، کلیه
gwřměca	مشت
gwřz	چماق (گرز)
gwřza	بسته ، دسته (امروزه فراموش شده است)
gyān	جان
Hā ji laq laq	لک‌لک
Ha lu lek	نوعی گهواره، ننو
Ha řin	خرد کردن، آرد کردن
Hā wār	فریاد (برای طلب کمک)
habel	طناب که از رسن کوچک‌تر است

Haf tā wa	آفتابه
Hag wa	خورجین
Hanjā nen	خُرد کردن، قطعه‌قطعه کردن
Haŋel (Hangel)	زیر بغل
Hāw	هم
Hāw zā wā	باجناغ
Hāwrĕ	هم راه
Haymay	فاصله
He nās	نَفَس
Hecān	هر نوبت استراحت در بین کار یا در راه رفتن یا دویدن
Hĕl	هریک از شیارهایی که توسط گاوآهن در زمین ایجاد می‌شود.
Hĕl	هریک از شیارهایی که توسط گاوآهن در زمین ایجاد می‌شود
Helm	بخار
Hĕmān	هنوز
Heŋ (Heng)	فین (خارج کردن آب بینی)
Hešk	خشک
Hĕz ger ten	خیزبرداشتن (بلند شدن)
Hi ka	صدای بلند خنده
Hi lā nen	شیهه کشیدن
Hi za	خیک
Hila	شیهه (صدای اسب)
Hiš ten	گذاشتن (هشتن)
Hū kā ra	وارد- عادت کرده

Hū nek	خنک
Hū ra	نوعی آواز
Hūĭa	خرمن کوبیدن
Hūk	عادت
Hül	بور
Hür	یاد ، خیال
Hūř	جوال
Hür deg	خاک قند
Hürd	خُرد
Hüwa	یوغ
Hüya (Hü wa)	یوغ . چوبی یوغ مانند که برگردان جفت گاوی که با هم شخم هستند می گذارند تا هماهنگ باشند .
Jājeg	آدامس
jalāw	چوبدار- خریدار و فروشنده حرفه‌ای گوسفند
Jām	کاسه
Jāmak	آینه
Jamülek	کاسه کوچک
Jāř	زمین کشاورزی بعد از درو کردن که هنوز ساقه‌های گندم یا جو در آن به صورت ایستاده باقیمانده باشد که برای چریدن گوسفند مناسب است .
Jāř	فریاد
Jāř	باقیمانده ساقه گندم و جو بعد از درو
Jāw	پارچه متقال
Jawcarmeg	متقال سفید (پارچه)
Jeft	شخم

Jeftyār	کسی که شخم می‌زند- شخم زننده
Jemejül	جنب و جوش
Jemyān	جنبیدن
Jeneg	لباس (رخت)
Jewānuk	جوش جوانی (امروزه فراموش شده است)
Jiq	جوانه
Jiqdān	جوانه زدن
Jiř	محکم، سفت
Jüjeg	جوجه
Jürāw	جوراب
k āyeš (q āyeš)	نشخوار
Ka lāwa	کلبه
Ka pū	قاصدک (گل قاصدک)
Kāberā	فلانی، یارو
kaīgā	گاو نر
Kāka	برادر
Kāka	پدر(در گویش کلهرهای ایوان‌غرب)
Kākila	دندان آسیاب
Kal	سوراخ، شکاف
kalagež	صدایی برای تحریک کردن گاونر هنگام جفت‌گیری
Kalašěr	خروس
Kālek	نوعی میوه، طالبی
kalěn	کلان- بزرگ
Kalgā	گاو نر
Kālin	کاشتن

Kamceg	قاشق
kaměl	مدفوع خشکیده اطراف مخرج گوسفندان که به پشم و موی آن‌ها چسبیده و آویزان شده است
Kamtār	کفتار
Kanü	محفظه‌ای استوانه‌ای که از گل‌رس درست می‌کردندو معمولاً حدود ۷۰ کیلو آرد در آن جای می‌گرفت و دریچه‌ای (سوراخی) از قسمت پایین درشته که آرد را از آن بیرون می‌آورند، محل نگهداری آرد
Kapar	آلاچیق
Kapenak	بالاپوشی که از پشم درست کنند که فقط بالا تنه را می‌پوشاند
Kapnak	نوعی بالاپوش نمدی
Kapūl	کله، سر
Kařak	پالتوی نمدی
Kařak	نوعی بالاپوش نمدی
kařeg	کَپک
Karüwa	خرگوش
Kāt	زمینی که یکسال آن را شخم نزده باشند
Kāt	زمینی که یکسال آن را شخم نزنند
Kaw	آبی
Kaw	کبک
Kawān	کمان (تیر و کمان)
Kawar	تره (سبزی)
Kāweř	بره
Kawjerat	ترسو

Kawl	پوست
Kawl	پوست گوسفند
kāwř	بره بزرگ
Kawrexen	ترسو
Kawš	کفش
Kawzeyaleg	ترسو
Ke leg	انگشت
Ke řānen	چیزی را برروی زمین کشیدن
Kecā nen	حریف را شکست دادن
Kecyā	باخت
Keftata	کتلت
Kelāš	گیوه
Kelāw	کلاه
Kelegakala	انگشت شصت
Kelegatüta	انگشت کوچک
Kelkerden	فرستادن
Kelwā nek	انگشتری
Kepyan	خسته شدن، کم آوردن
Keř	کرچ- مرغ کرچ
Keř	خط
Keřin jeg	دنبالچه
Keris	توده‌ای از گندم و جو درو شده که در محل درو در یک‌جا جمع کنند و از مجموع آن یک خرمن درست کنند
Keřiwa	باد سرد همراه باران
Ketāw	کتاب

keyar	بزغاله
Keyar	بزغاله
Kez	غم، حالت غمگینی
Kez ga	نان ذرت
Kezr	نیم خشک
Kisal	لاک‌پشت
Koteper	ناگهان
Kūl	دوش
Kūlā	آلاچیق
Kūlā	آلاچیق (ساخته شده از نی)
Kūma	توده
Kuř pa	نورسته- نوزاد
Küwa	کوه
Kūwi	کدو
Küz	نوعی گیاه خوردنی که مزه‌اش تند است و در کنار چشمه می‌روید
Küza	کوزه
Kūzar	خوشه‌هایی از گندم که هنگام کوبیدن ، گندم از آن‌ها جدا نشده ولی سالم هم نمانده‌اند که در هنگام برداشت گندم آن‌ها را برای خوراک چهارپایان جدا می‌کنند
Kw lūl	بدشناس
Kw lūr	چوب و دندان خراب شده
Kw na	مشک آب
kw řiš	گوسفندی که گوشهایش کوچک‌تر از حد معمول باشد
Kwāneg	اجاق- آتشدان زمینی

Kwāneg	اجاق که باکندن زمین آن رادرست کنند
Kwāneg	آتش دانی که با گود کردن زمین درست می‌کنند و برروی آن غذا می‌پزند
Kwc	فلج از ناحیه دست
Kwceg	سنگ
Kwcla	کاسه چوبی
kwĭeg	محل نگهداری و اسکان نوزاد گوسفندان
Kwl	کوتاه
Kwl	کمین
Kwl	کوتاه
Kwl geřten	کمین کردن
Kwl nat	مشک آب خشک شده غیرمستعمل
Kwlā nen	جوشاندن
Kwlā wān ca	سوراخی دایره مانند در ساختمان که از آن باد به داخل بیاید
Kwlanja	نوعی پالتوی سنتی زنانه
Kwlanji	کژدم
Kwlk	پشم
Kwlken	پشمالو
Kwlnān	محل نگهداری مشک آب
Kwnā	سوراخ
Kwnā	سوراخ
Kwr	پسر
Kwri	کُرهٔ حیوانات
Kwt	نصف، تکه
Kwtān	کوبیدن

Kwteř yāg	جامی- کفتگی
Kwtkwt	تکه‌تکه
Kwžuž	خسیس
Lā	جهت، طرف
La peg	دکمه
La qāw	لگام- افسار
Laceg	دستمال سر، چپیه، سربند
Lāfāwāw	سیلاب
Lālekyān	التماس
Lānamā	اصل- نژاد
Lapar	کهیر
Laq	سست، شُل
Laqa	لگد
Laqānen	تکان دادن، لق کردن
Laqāw	لگام- افسار
Lař	لاغر
Lařeg	لاشه
Laš	نعش
lās	مدفوع گاو
Lās	فضله گاو
Lāskwlān	محل انباشت فضله گاو
Lat	قسمت، تکه، پاره‌ای از چیزی
Lāw	سیل
Lāwa	لالایی
Laws	لثه

Lěc	اطراف دهان، لُچ
Lef	جفت، هم سن و سال
Lefāneg	دوقلو
Leq	شاخه
Lequz	متلک
Lěw	لب
Lewař	چرا (چریدن)
Lewařyan	چریدن
Lewěna	آسیابان
Leyar	بزاق دهان
Leywa	دیوانه
Lěž	مایل، شیب‌دار
Lil	لجن
Liq	چسبناک
Lixařū	روده
Lixen	گل‌آلود
Lü wat (rü wat)	لخت
Luc	چروک
Luka (lū – qa)	نوعی حالت رفتن حیوانات سواری خصوصاً اسب و قاطر که بین دو و راه رفتن می‌باشد که سوار را اذیت می‌کند
Lüla	زوزه
Lüla	لوله
Lülānen	زوزه کشیدن
Lüt	دماغ، بینی
Mā (māya)	ماده

Māca	خر ماده
Mānga (māŋa)	ماده گاو
Mářega	تخم مرغی که زیرمرغ می‌گذارند برای تحریک کردن آن به تخم گذاشتن
Māyn	مادیان
meya	بره ماده
Nākāw	ناگهان
Nāsin	شناختن
Naw	نمد
Nāw	نام (اسم)
Nāw	داخل
Nawāy	مبادا
Nāwayn	بین دو چیز (مرز)
Nāwk	ناف
Nāwk	هسته
Nāwkal	کوچه
nāwmyareg	dasalxwrd چوبی که در طول سروته مشک دوغ را به عم وصل می‌کند (هردو را به هم وصل می‌کند)
Naws	میل، نَفس
Nāxwra	ناودان
Nay	نی (چوب)
Neqānen	نق زدن، نق‌نق کردن
Něr	نر
Něr	نَر
Newā	جلو، پیش

Neži	عدس
Nezm	کوتاه
Niqaltuz	پُرپُر، کاملاً پُر
Ništen	نشستن
Nū	نو، تازه
Nū(nüwa)	نه (عدد)
Nupelān	خرجوان تازه سواری شده
Nür	نور، روشنایی
Nūřin	دیدن، تماشا کردن
nūweř	گوسالهای که او را تازه از شیرخوارگی گرفته باشند
Nüxān	ناخن
pā yaxkerden	پای بند کردن بز و بزغاله
pacya	حصار- پرچین- محوطه محصور
Pacya	چیر (حیاط)
Pal	اندام، شاخه درخت
Pal	سنگ،سنگ نسبتاً سنگین(حدود سه کیلو) که بتوان با یک دست آن را پرتاب کرد.
Palān	نوعی بازی که افراد به دو دسته تقسیم میشوند و هر دسته سنگهای بزرگ حدود ۵۰ سانتیمتر مانند ستون برروی زمین قرار میدهند(سه سنگ در یک ردیف پشت سرهم) و نوبتی هرطرف به آنها سنگپرانی میکنند و هر گروهی که زودتر آن را زد برنده بازی است
Palp	بهانه
Pālyāg	پالوده شده
Pameg	پنبه

Par	کنار
Par	پَر (پرندگان)
parcin	پرچین- حصار
pārin	گوساله که دو سال سن داشته باشد
pas	گوسفند
Pas	گوسفند
pasagān beka bareg	گوسفندان را برای دوشیدن در محل شیردوشی جمع کن
Pati	مفت، خالی
pelateg	طناب که گوساله را با آن می‌بندند
Per	پُر
Perc	موی سر ، موی جلو سر
Peřtal	لباس بی‌ارزش
Pěs	کثیف
Peši	گربه
Peyāg	مرد
Pežen	کمربند پارچه‌ای که به دور کمربندند و همچنین قنداق نوزاد را با آن می‌پیچند، کمربند (امروزه فراموش شده است)
Pežma	عطسه
Pūqāla	تاول
Pūš	علف پوش
Pūt	پیت، حلب
Pyan	پهن
Pyani	عرض، پهنا
qab(qap)	گاز به وسیله دندان

qāl	فریاد، سر و صدا
qalux	قاشق بزرگ
qalxān	سپر (وسیله دفاعی)
qan	قند
qapāl	کف دست
qāqe nak	اولین شیر گوسفند بعد از زایمان که به شیوه خاصی چوپانان آن را می‌پزند
qāqenak	اولین شیرین گوسفند که به شیوه خاصی پخته می‌شود
qāqwl	کاکل
qarsa qwl (tarsa qwl)	سرگین (مدفوع) الاغ و اسب
qasi	شوخی
qāt	طبقه
qatd (t)	قرض
qaü	گنده- بزرگ
qawceg	گاز الاغ، قاطر و اسب
qawzāx	جلبک
qāywš	چرم
qažmari	مسخره
qec	سم گاو و گوسفند
qec	سم گاو و گوسفند
qel	خاکستر سیگار
qelā	کلاغ
qelā	قلعه
qenyāt	کمبود، نایاب
qerān	خشک‌سالی ، نابودی

qeřdeg	اندک
qerqereg(qerqenak)	آروغ
qertanen	قطع کردن ، بریدن
qerten	خسیس
qeti	قحطی
qewālteg	صبحانه (امروزه فراموش شده است)
qež	موی سر
qin	قهر، لج
qital	لاغر و ضعیف
qors	وزین، سنگین
qūcil	تیرک بلندی در سیاه چادر
qül	گود، عمیق
qülānen	قوقلی قوقو کردن
quxel	نگهبان مزرعه
qw rex	غرق، مرتع
qwl	پا
qwmc(qwm – ca)	پرش
qwpyān	فرو رفتن
qwřěg	گلو
qwrinjeg	نیشگون
qwrqaqwrq	قدقد
qwrūženak	نای
qwřūženak	ضروف
řapūl	پنجه دست
raq	خشک

řār	بی‌توجه، حرف نشنو
řaš	سیاه
rašeg	وسیله‌ای برای حمل کاه و گندم و جو
rasen	طناب ضخیم و دراز
Rasen	طنابی که از موی بز درست شود
řasen	طناب (بلند که از موی بز بافته باشد)
rāw	شل ، آبکی
rāw	سر و صدا- فریاد
razānen	وصف کردن- شرح دادن
řazm	مفصل
řě	راه
rec	منقبض- سفت
recegyān	یخ زدن ، سفت شدن
reclak	اساس- بنیاد
reft	باران همراه باد- باران شدید
remānen	ویران کردن، برزمین زدن کسی یا ستونی
řenin	خراشیدن
rep (repa)	صدا
rešānen	ریختن
řewākānen	ربودن
řěwar	رهگذر، مسافر
řewi	روباه
reyan	گله گوسفند
rez	ردیف
rezānen	ریختن

rezār	ردیف، صف
ric	حالت جمع شدن و سفت شدن چیزی
řipuk	قی اطراف چشم
řiš	ریش (موی صورت)
řiš	خراش
řišeg	ریشه
řiteg	فضله پرندگان و ماکیان
řix	ریگ
řü	صورت
řü	رخ- چهره
řükānen	تراشیدن- خراشیدن
řūla	فرزند
řün	روغن
dān rune	روغن حیوانی
rütal	فقیر
rüwat (rüt)	لخت
řūž	روز
s ā weřĕn	بُز نر
s āwa (s āw ā)	بره‌ها- بزغاله‌ها
Sā	سایه
Sa xwř	سرگین
Sān	سنگ
Sāq	ساق پا، ساق درخت
Sāq	سالم
Saran	نوعی غربال

Sařasař	عرعر (صدای الاغ)
Sāwerěn	بزنر
Sawl	سرو
Sawz	سبز
Sawzelāni	سبزه زار
Sawzi	سبزی
Sě	سه
Sef	سیب
Sel	بلع
sel wajā	نشخوار حیوانات
Selādān	بلعیدن
Selm	احتیاط
Selp	تفاله ، تفاله چای
sem	سُم اسب و الاغ
Sem	سُم
Semānen	سوراخ کردن
Semāt	کود حیوانی
Senāw	شنا- استحمام
Senāw	شنا- آب‌تنی
seng (seŋ)	میخ چوبی بلند- سیخ که برای وصل کردن سیاه‌چادر به کار می‌رود
Sepel	طحال
Sepya	شپش
Seqān	استخوان
Seř	لیز

Seřin	پاک کردن
serüt	(serüt هم معنی balm است)
Sewata	سبد
Sewek	سبک
Sexel	سنگینی معده در اثر پرخوری
Sexma	جلیقه زنانه
Sexwlma	سُقلمه (مشت)
Sěya	سیاه
Seyaī	حوض آب
Seyakar	سار
Sěyamāl	سیاه چادر
Seyaperüsenak	پرستو
Seyaw	اُبهت ، سهمگینی
seyāwena	بز و بزغاله
Sezga	چندش- لرزش بدن
Simuku	پیاز وحشی- نوعی گیاه
Sis	پژمرده- پلاسیده
Sisařeg	سوسک
Siteg	غل زدن آب
Sitegasarān	گل مژه
Su	فردا
Sük	کنج ، گوشه
Sün	ستون
Šün	اثر (جای ...) دنبال
Süna	سن ، آفت گندم

Sür	عروسی
Sūr	شور
Süwa	شُش- ریه
Süwar	داغ
Süwarmeg	سرمه
Süwarža	سرخک
Syam	وحشت، ترس
Šā řu	آخرین برداشت محصول جالیز، طوری که بعد از آن جالیز را رها می‌کنند
Šaĕtan	عنکبوت
Šafaq	صبح زود
Šak	میش نر جوان
Šakat	خسته
Šalāk	گوسفند
ŠamŠamakūřak	خفاش
Šāmü	هندوانه
šan	شانه مانندی است با دسته‌ای بلند برای جدا کردن دانه از کاه که بوسیله آن به هوا پرتاب می‌کنند و باد کاه را می‌برد و گندم باقی‌می‌ماند
Šan	شانه (برای جداکردن کاه از دانه)
Šān	شانه (کتف)
Šaneg	شانهٔ سر
Šantin	لاف و گزاف، دروغ
Šaq	ترک، شکاف
Šāqā nen	آواز کبک، مرغ و بلدرچین

Šāqenzi	مباهات، فخر فروش
šārden	پنهان کردن
Šaü (Šayw)	پیراهن
Šaw	شب
Šeř	کهنه
Šeř	کهنه، پاره پاره
Šzěr	شیر نوشیدنی
Šěr	شیرجنگل
Šěr	شعر
Šěr	شیرآب
Šeřiqa	صدای تیز- جیغ
Šět	دیوانه
Šewak i	صبح
šewaka	وسیله‌ای برای حمل گندم و جو وکاه که از نخ‌های حاصل از موی بز می‌سازند
Šewān	چوپان گوسفند
Šewānen	به هم زدن، خراب کردن
Šeweg	کابوس- بختک
Šěweyān	دیوانه شدن
Šeyaceg	بخشنده- دست باز
Šik	حریف، همرزم، یار
Šipa	شیهه (صدای اسب)
Šipā nen	شیهه کردن
Šiř	شیشکی
Šü	شوهر

Šü	شوهر
Šüne pā	جای پا
Šuř	دارز
Šüwam	تخم ، بذر
Tākāna	گراز نر بزرگ
Tam	مه
Tawr	تبر
tayra	راهزن
Teka	چکه ، قطره
Tĕla	کوله بار
Terüska	نورکم
Tĕšŋ (tĕšeng)	تیشه
Tika	لقمه
Tisken	پشمالو
Tix	تیغ
Tüle qeso	صبح زود
Tūpin	مُردن (برای حیوانات)
tuštir	بزجوان
Tüteg	توله سگ
Wā	باد ، هوا
Wac	جوانه درخت
Wacga	نوازد حیوانات (بچه)
Wahār	بهار
Walŋ (walng)	برگ، ورق
Waŋ (wang)	گنگ

war	پیش (جلو)
Wař	گلیم
Waran	میش نر
Wārān	باران
Wāřeg	جوجه (از جنس ماده)
Wargen	پشم بره
wark	بره کوچک
Wark	بره
Wart	شخم
Wařt	شخم
Waša	عقاب
Wāwašen	باد بزن
Wāy	فرار کرد
Wāyen	فرار کردن
Wayw	عروس
Wejāx	اجاق
Weř	گیج
weran	میش جوان
Weřāz	گراز
Weřāz	گراز
Weřseg	گرسنه
Weryā	هشیار
Wěřzeng (wěřzeŋ)	زانو
Weža	وجب
Wežānen	وجین کردن (جدا کردن)

Wĕžeŋ (wĕžneg)	نوعی الک برای غربال دانه‌های گندم
Wežin	وجین
Xā	تخم
Xāl	خال، نشانه
Xālū	دایی
Xalya	زراعت
Xar	الاغ (خر)
Xarama	خر قوی و گنده
Xarangez (xaraŋez)	زنبو
Xārceg	قارچ
Xareg	گِل، خاک
ši Xareg – e	خاک رس
Xarege hešk	گل خشک
xarmān	خرمن
Xasüra	پدر و مادر همسر
Xasürān	خانواده همسر
Xaür	خمیر
Xaw	خواب
Xāwan	صاحب
Xāya	بیضه
Xazaw	غضب
Xel	گروه قومی- طایفه
Xelāt	خلعت
Xelatānen	سرگرم کردن- گول زدن
Xelĕf	حلقه

Xenya	حنا
Xeř	غر، چرخ، دور
Xertenak	غضروف
Xěšt	خشت
Xětga mety	غلغلک
Xwal	خاکستر
Xwar	خورشید
Xwayšk	خواهر
Xwāzmeni	خواستگاری
Xwlk	خُلق، رفتار، تعارف کردن
Xwlxwla	غوغا
Xwri	پشم گوسفند
Xwri	پشم
Xwsa	غصه
Xwtānen	غرغر کردن
Xwtaxwt	غُرغُر
yerxa	یورتمه
Zemga	محل اسکان کوچ زمستانی
Žanin	به حالت به هم زدن حالتی که در مشک ریخته باشند برای تبدیل به دوغ و کره

کتاب نامه

۱- ابوالقاسمی ، محسن (۱۳۸۰) تاریخ زبان فارسی ؛ تهران : سمت .

۲ اسماعیلی منوچهر، صفری مسعود، مرادی صباح و دیگران (۱۳۸۲) جغرافیای استان کرمانشاه . تهران: شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی.

۳ اُرانسکی ، ای.ام.(۱۳۷۹) مقدمه فقه الغه ایرانی ، ترجمه کریم کشاورز ؛ تهران : پیام.

۴ افشار سیستانی، ایرج (۱۳۸۱) کرمانشاه و تمدن دیرینه آن. تهران : نگارستان کتاب

۵ افشار سیستانی ، ایرج (۱۳۶۸) مقدمه ای بر شناخت ایل ها ، چادر نشینان و طوایف عشایری ایران ؛ تهران : نسل دانش .

۶ انوری، حسن و گیوی، حسن (۱۳۷۱) دستور زبان فارسی. تهران : فاطمی.

۷ باقری ، مهری (۱۳۸۲) تاریخ زبان فارسی ؛ تهران : قطره .

۸ ثمره، یداله (۱۳۸۰) آواشناسی زبان فارسی (آواها و ساخت آوایی هجا)تهران : مرکز نشر دانشگاهی.

۹ جعفربیگی، خسرو (۱۳۸۲) مردم‌شناسی قوم کرد. کرمانشاه : زاینار.

۱۰- خانیان سومار، یحیی، نسخهٔ خطی دفتر اشعار، نگارنده

۱۱- رخزادی ، علی (۱۳۷۹) آواشناسی و دستور زبان کُردی؛ تهران : ترفند .

۱۲- سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور (۱۳۸۳) گزارش اقتصادی اجتماعی استان ایلام، بی‌جا.

۱۳- سلطانی ، محمد علی (۱۳۷۲) ایلات و طوایف کر مانشاهان ؛ تهران : موفق .

۱۴- سلطانی ، محمد علی (۱۳۷۰) جغرافیای تاریخی و تاریخ مفصل کرمانشاهان؛ تهران: شقایق .

۱۵- صفی زاده صدیق (۱۳۸۰) دایرة‌المعارف کردی، تهران : پلیکان

۱۶- طبیبی، حشمت‌اله، (۱۳۷۸) جامعه‌شناسی ایلات و عشایر؛ تهران : انتشارات دانشگاه تهران.

۱۷- فردوسی ، ابوالقاسم ؛ شاهنامه چاپ مسکو .

۱۸- کریمی دوستان ، غلامحسین (۱۳۸۰) کُردی ایلامی ؛ سسندج : دانشگاه کردستان .

۱۹- کلاوس میشائل رُهربرن (۲۵۳۷) نظام ایالات در دوره صفویه ترجمه کیکاوس جهانداری؛ تهران : بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

۴۰ کلباسی، ایران (۱۳۷۶) گـویش کلاردشـت (رود بـارک). تهـران : پژوهـشگاه علـوم انـسانی و مطالعات فرهنگی .

۴۱ محمدی ناهید (۱۳۸۳) پنجره‌های خسته، تهران : مؤسسه فرهنگی هنری نیکان فکر.

۴۲ معین ، محمد (۱۳۸۱) فرهنگ فارسی ؛ تهران : امیر کبیر .

۴۳ موزونی، رضا (۱۳۸۱) یی‌شَو اگر بچیدن ...، کرمانشاه : انتشارات چشمه هنر و دانش .